



سیری در معارف اسلام

نیاز انسان به امام در سیر الی الله

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



www.erfan.ir

نیاز انسان به امام در سیر الی الله
(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: سید علی کشفی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: همنشینی اهل بیت علیهم السلام ۱۱

آیه ۱۱۹ سوره توبه؛ تکلیف به همراهی با صادقین ۱۳

الف) خطاب به اهل ایمان ۱۳

ب) دستور به تقوا ۱۴

ج) همراهی با صادقین ۱۴

تشخیص صادقین ۱۵

شرط همراهی؛ ثبوت قدم ۱۶

پاداش صابرين و همراهانشان ۱۷

خطاب خاص از سوی خدا ۱۷

منفعت صدق ۱۸

روضه ۱۸

جلسه دوم: آثار وفاداری به عهد با خداوند ۲۳

الف) ریشه کن کردن آلودگی‌های باقی مانده در انسان در قیامت ۲۵

ب) زیارت خدا در قیامت ۲۷

فقط برای مؤمنان ۲۷

ج) اثر وفاداری؛ رسیدن به عشق خداوند ۲۸

آیه ۷۶ سوره آل عمران ۲۸

وفاداری زنان؛ حجاب ۲۹

وفاداری در یاران کربلا؛ ذکر یک نمونه ۲۹



نیاز انسان به امام در سیر الی الله

- تقوا در وفاداری..... ۳۱
- روضه..... ۳۳
- جلسه سوم: جذبه‌های الهی..... ۳۷**
- خلاصه مباحث قبلی؛ نگاه جذبه پروردگار به انسان..... ۳۹
- اثر جذبه پروردگار؛ ذکر یک نمونه؛ حر بن یزید..... ۴۱
- دو عنصر مبنایی برای جذبه..... ۴۲
- در فضیلت خودمانی گفتن..... ۴۵
- روضه..... ۴۶
- جلسه چهارم: تفاوت انسان با سایر موجودات در خلقت..... ۴۹**
- آیه ۱۴ سوره مؤمنون؛ فخر خداوند به خود در خلق انسان..... ۵۱
- روح؛ برتری انسان بر سایر موجودات..... ۵۲
- طراوات یاد خدا در روح انسان..... ۵۴
- روح؛ ودیعه‌ای الهی در انسان..... ۵۵
- ولایت امام؛ تزیین روح..... ۵۵
- حسنین علیهم‌السلام؛ زینت عالم آخرت..... ۵۵
- آیات ابتدایی سوره الرحمن؛ منظومه خلقت و ولایت؛ از خداوند تا امامان..... ۵۶
- ولایت؛ از امامان تا ما..... ۵۸
- جایگاه شیطان در منظومه خلقت..... ۵۸
- جایگاه گناهان در این سیر روح با ولایت..... ۵۹
- استعانت از یاد خدا در گناهان..... ۵۹
- استعانت از امام حسین علیه‌السلام در گناهان..... ۵۹
- روضه..... ۶۰
- فضیلت گریه..... ۶۰
- جلسه پنجم: کسب معرفت..... ۶۳**
- شناخت خود و مسئولیتها..... ۶۵
- ضرورت شناخت قدر خود..... ۶۵



فهرست مطالب

۶۶	اهمیت شناخت خود.....
۶۷	اهمیت دعای امیرالمومنین در حق فرد.....
۶۷	مالک اشتر؛ محصول دعای امیرالمؤمنین.....
۶۸	علی <small>علیه السلام</small> در بیان پیامبر.....
۶۹	شناخت جایگاه خود؛ مملوک خدا بودن.....
۷۰	قلب انسان؛ جایگاه خدا و مایه کرامت انسان.....
۷۱	منبر شب عاشورا؛ پذیرش نبوت، عامل کرامت.....
۷۳	شناخت ولایت.....
۷۵	آیه ۷۲ سوره احزاب؛ ولایت، امانت انسان.....
۷۶	گریه بر امام حسین؛ از نشانه های ولایتداری.....
۷۶	روضه.....
۷۹	جلسه ششم: آیه ۳۵ سوره مائده؛ توسل و تمسک به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۱	مومنان؛ مخاطب خاص این آیه.....
۸۲	مقهورین خداوند در قرآن.....
۸۳	خطاب مستقیم در این آیه.....
۸۳	دستور به تقوا.....
۸۴	حکم جهاد در راه خدا.....
۸۴	جهاد با زبان.....
۸۵	جهاد با مال.....
۸۵	جهاد با تن.....
۸۵	رستگاری؛ نتیجه جهاد.....
۸۵	تمسک به وسیله.....
۸۵	استفاده از وسیله در اداره امور؛ سستی الهی.....
۸۶	استفاده از وسیله در رفع حاجات مادی انسان؛ داستان حضرت موسی.....
۸۷	استفاده از وسیله در رفع حاجات معنوی؛ علی <small>علیه السلام</small> ؛ رابط رب و عبد.....
۸۷	گریه و توسل به امام حسین؛ یک توسل ویژه.....
۸۸	بهره گیری از دعای امام.....



نیاز انسان به امام در سیر الی الله

- توسل به امام حسین؛ برداشتن عذاب نفرین مادر..... ۹۰
- توسل حضرت آدم به اسماء اهل بیت..... ۹۲
- جلسه هفتم: وفاداری در راه حق**..... ۹۵
- معرفت؛ ابتدای راه..... ۹۷
- وفاداری ثابت..... ۹۷
- مرگ در غیر راه حق؛ تنها نگرانی وفاداران ثابت قدم..... ۹۸
- وفاداران ثابت قدم به تعبیر قرآن..... ۹۸
- جذبۀ الهی؛ نگهدارنده..... ۹۸
- محبت اهل بیت؛ نشانه جذبۀ الهی..... ۹۹
- امام حسین علیه السلام..... ۱۰۱
- نتیجۀ وفاداری؛ رسیدن به عشق خداوند..... ۱۰۳
- روضه..... ۱۰۳

جلسه هشتم: احسان و علم خداوند؛ سرآغاز تکوین جهان و آغاز کتاب تشریح

- ۱۰۵
- عظمت قرآن کریم..... ۱۰۷
- مراتب تجلی قرآن؛ از خداوند تا پیغمبر..... ۱۰۸
- قلب پیغمبر؛ جایگاه اسرار بی‌نهایت الهی..... ۱۰۹
- انتقال تجلی قرآن؛ از پیامبر تا امامان..... ۱۱۰
- انتقال قرآن از امام به ما؛ ضرورت تمسک به قرآن ناطق..... ۱۱۲
- آثار تجلی امام در ما..... ۱۱۳
- روضه..... ۱۱۵
- جلسه نهم: کارکردهای خورشید در نظام آفرینش**..... ۱۱۹
- سراج در قرآن؛ خورشید..... ۱۲۲
- سراج در قرآن؛ پیغمبر اکرم..... ۱۲۲
- اجر در قرآن..... ۱۲۳
- انتقال نور به اهل بیت..... ۱۲۴



فهرست مطالب

خورشید امیرالمومنین علی <small>علیه السلام</small>	۱۲۴
انتقال نور به امام حسن مجتبی.....	۱۲۶
انتقال نور به امام حسین؛.....	۱۲۶
ویژگی‌های نور امام؛ تابشی همگانی و همیشگی.....	۱۲۶
اثر نور امام در ما.....	۱۲۸
روضه.....	۱۲۸
عباس ابن علی؛ قمر خورشید ابی عبدالله.....	۱۲۹
جلسه دهم: تسبیح موجودات در قرآن.....	۱۳۱
معنای تسبیح.....	۱۳۳
شروط صحت تسبیح.....	۱۳۳
منشأ تسبیح؛ معرفت و آگاهی.....	۱۳۴
منشأ معرفت؛ ولایت الله.....	۱۳۴
انتقال ولایت از طریق پیغمبر؛ فیض مقدس یا وجود منبسط فیض اقدس.....	۱۳۴
ولایت نوری اهل بیت.....	۱۳۵
تسبیح گویی اهل بیت.....	۱۳۶
نتیجه ولایت پذیری؛ تسبیح گویی.....	۱۳۷
نتیجه ولایت پذیری؛ خروج از ظلمت به سوی نور.....	۱۳۸
نتیجه ولایت پذیری؛ محبوبیت نزد خدا.....	۱۳۸
نتایج ولایت پذیری پس از مرگ.....	۱۳۹
تصفیه تسبیح گوها؛ گریه بر ابا عبدالله.....	۱۳۹
روضه.....	۱۴۲



جلسہ اول

ہمیشہ اہل بیت علیہم السلام

دو آیه در قرآن یکی در سوره مائده یکی هم در سوره توبه است شماره هر دو آیه صد و نوزده است اما در آیه سوره مبارکه توبه به دو حقیقت امر واجب می‌کند خداوند مهربان در اوامر او رحمت و محبت و لطف به انسان موج می‌زند و عمل به اوامر او سازنده سعادت دنیا و آخرت است.

آیه ۱۱۹ سوره توبه؛ تکلیف به همراهی با صادقین

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

الف) خطاب به اهل ایمان

در سوره توبه می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» چرا «يا ايها الناس» نفرمود؟ چون می‌داند در بین مردم متکبر مغرور حسود کوردل زیاد است و آنها به حرفش گوش نمی‌دهند. لذا توجه به شما کرده و شما را لایق دانسته که در این زمینه‌ها با شما حرف بزند. چون از ازل می‌دانست ما را که خلق خواهد کرد آدم‌های گوش بده‌ای هستیم. اگر به اندازه انبیاء و ائمه گوش ندهیم در حدی گوش می‌دهیم بالاخره در این کاروان هستیم.



ب) دستور به تقوا

«اتقوا الله» تقوا در آیات و روایات یک حقیقت دو سویه است یک مرحله‌اش که پیغمبر می‌فرماید افضل از مرحله دوم است نگاه داشتن خود در برابر گناهان است. کاری که از دست همه برمی‌آید. اگر بر نمی‌آید، امر نمی‌کرد. اگر نمی‌شد و نمی‌توانستیم دعوت نمی‌کرد. معلوم می‌شود می‌توانیم گناهان را ترک کنیم. اگر آلوده‌اش هستیم و گناه به ما رو کرده، می‌توانیم گناه نکنیم. سویه دوم تقوا، اطاعت از پروردگار است که همین پروردگار اطاعت از پیغمبر و اهل بیت را واجب کرده. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. پیغمبر نیامد اعلام کند من اطاعت شما را از خودم واجب می‌کنم. ائمه هم نیامدند دعوت به خود را اعلام و واجب کنند. خداوند دعوت به پیغمبر و ائمه را اعلام کرد. خدا اعلام کرد. البته این تقوا در خور ماست. یک تقوا هم درخور انبیاء و ائمه و اولیاء خاصش است و آن تقوای قلب است. به این معنا که از میل قلب به جانب غیر من خودتان را نگه دارید و آن کار ما نیست.

ج) همراهی با صادقین

«و کونوا!» این هم امر واجب است. با صادقین معیت داشته باشید و با آنها باشید. چشم‌تان به آنها باشد و دستتان به طرف آنها دراز باشد. این حکم پروردگار است که رنگ زندگیتان، اخلاقتان و دنیا و آخرتتان را از آنها بگیرید. این امر واجب است. ممکن است یک بزرگواری بگوید همین که فرمود «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله کافی بود چرا و کونوا مع الصادقین؟» از آیه معلوم می‌شود که بدون همراه بودن با صادقین، ایمان و تقوا هیچ ارزشی ندارد. من مؤمن و اهل اطاعت و عبادت باشم منهای صادقین، یعنی کاری به کار صادقین نداشته باشم، به درد نمی‌خورد. این قراردادی است که خدا در قرآن با بندگان می‌کند که تقوا، ایمان، ترک گناه و اطاعت، بدون معیت با صادقین به درد نمی‌خورد. افراد



زیادی در کوفه بودند که به حلیف المسجد معروف بودند یعنی عاشق مسجد بودند یا اینقدر در کوفه بودند که اهل گناه نبودند و اهل عبادت بودند ولی نه به اخباری که به کوفه رسید و نه به نامه‌های حضرت ابی عبدالله که به کوفه رسید نه به پیغام‌ها و پیام‌ها که به کوفه رسید، گوش ندادند. یعنی مع الصادقین نبودند. شوخی هم در این زمینه وجود ندارد ابی عبدالله اعلام کرد کسی که صدای ناله من را بشنود و جواب ندهد قیامت به رو در جهنم می‌افتد^۱ چرا؟ چون «کونوا مع الصادقین» نبود. چون جای ما در قیامت ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲ است کسی که در دنیا با ماست، آنجا هم با ماست و آن کسی که در دنیا با ما نیست، هر چه هم تقوا و طاعت و ایمان داشته باشد، باید برود جهنم. کمال ایمان و تقوا، درخت ایمان و تقوا در صورتی ثمردهی دارد که وجود ما به صادقین پیوند بخورد. و الا این درخت ایمان و تقوا بدون صادقین، آب ندارد. آب حیاتی که باید پای این درخت ریخته شود، فقط و فقط از جانب صادقین است. چقدر مسلمان در جنگ بصره کشته شدند چقدر همه اهل نماز بودند و اهل روزه بودند و اهل نماز جماعت بودند ولی مع الصادقین نبودند مع الطلحه و الزبیر و آن خانم بودند و تمام درخت تقوا و ایمانشان بدون آب حیات سوخت. طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۳.

تشخیص صادقین

صادقین یعنی کسانی که در ایمان و عمل و اخلاق، در باطن و ظاهر مخلص بودند. گروهی که هیچ شیطانی، حتی شیطان اصل کاری، ابلیس، دسترسی به آنها نداشته که در فکر و قلبشان بتواند تصرف کند. اینها صادقین هستند.

۱. مَنْ سَمِعَ وَاعَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِنَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. الأملی (للسدوق)، ص: ۱۵۵.

۲. قمر: ۵۵.

۳. غزل ۴۸۸ حافظ.

چهل پنجاه تا روایت با سند در مهم‌ترین کتاب‌ها مثل بصائر الدرجات^۱ و کافی^۲ و تفسیر نورالثقلین^۳ و در تفسیر برهان^۴ داریم که منظور از صادقین اهل بیت هستند و محوریت این اهل بیت پیغمبر است اما اگر هیچ روایتی نبود و اگر ما اصلاً اگر این روایات را نداشتیم، ما بودیم و فقط این آیه «و کونوا مع الصادقین»، اگر در این امت صادقین با آن معنا، اهل بیت نیستند، چه کسانی هستند؟ چه کسانی هستند؟ یعنی خدا در آیه شریفه ما را به هر کسی راهنمایی کرده؟ اگر به هر کسی راهنمایی می‌کرد قید صادقین را نمی‌آورد و یک توضیح مختصری می‌داد که هر کس پیغمبر را درک کرده و زمان رسول خدا بوده، جزء صادقین است و شما با او معیت داشته باشید. ولی ما در آیات قرآن می‌بینیم نزدیک به صد آیه، نود درصد اصحاب پیغمبر را منافق و باطناً کافر و بی‌دین می‌داند. در یک جلسه که آن صد آیه یا بیشتر را نمی‌شود خواند اما شما آیات سوره توبه و آیات سوره احزاب را ببینید.

شرط همراهی؛ ثبوت قدم

آن‌هایی که با صادقین همراهی دارند، در قرآن و روایات آمده معیت باید ثابت باشد. قرآن می‌فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾^۵ آمدنی‌ها و رفتنی‌ها را دور بریزید. چهار سال سلمانی می‌کند، ده سال عزاداری و در سینه زنی می‌کند و بیست سال سیاه می‌پوشد و گریه می‌کند اما بعد در مقابل بعضی از جریانات محرک هوای نفس همه را رها می‌کند و می‌رود. قرآن به آن سست اراده‌ها همراهان صادقین نمی‌گوید. قرآن آن‌هایی که ثبات قدم ندارند را نمی‌گوید.

۱. ۱۴ باب فی الأئمة أنهم الصادقون. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۳۱.

۲. معاوية العجلي قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل اتقوا الله وكونوا مع الصادقين قال إيانا عنى وعن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سأله عن قول الله عز وجل اتقوا الله وكونوا مع الصادقين قال الصادقين قال الصادقون هم الأئمة الكافي، ج ۱، ص: ۲۰۸.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص: ۲۸۰.

۴. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص: ۸۶۳.

۵. ابراهیم: ۲۷



پس از آن که در آیه سوره توبه امر واجب شده که با صادقین معیت داشته باشید، آیه صد و نوزدهم سوره مبارکه مائده درباره همراهان با صادقین است. این متن آیه نوزدهم سوره مائده، درباره کسانی است که آمدند حق را یافتند معیت با صادقین پیدا کردند و تحت هر نوع شرایطی ماندند تحت هر نوع فشاری ماندند اعلام هم کردند نمی‌رویم دست بر نمی‌داریم تنهایتان نمی‌گذاریم به دنیا رو نمی‌کنیم هیجان محبت به زن و بچه و مال را هم به ما نمی‌تواند حاکم شود.

پاداش صابرين و همراهانشان

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْلُ الْعَظِيمُ»^۱

خطاب خاص از سوی خدا

قال الله خیلی جالب است که خدا در این آیه می‌گوید قال الله. می‌گوید من دارم می‌گویم. خودش را می‌گوید و از قول کسی نقل نمی‌کند. گاهی در قرآن از قول ابراهیم، موسی، مسیح و یوسف نقل می‌کند که مثلاً قال یعقوب یا قال ابراهیم. اما اینجا می‌فرماید قال الله که یعنی مستقیماً مستقلاً خودش دارد می‌گوید.

«هذا يوم» یعنی روز قیامت که می‌شود، خودم فریاد می‌زنم و صدای من خدا را کل اهل محشر می‌شنوند. وقتی همه از قبر درآمدند که خیلی‌ها نمی‌دانند تکلیف‌شان چیست، کدام طرفی هستند و چه می‌شود. وقتی همانطور که روایت می‌گوید گرد و غبار قبر را از روی خودشان پاک می‌کنند^۲ چشم به محشر باز می‌کنند. همان اول کار، خود خداوند می‌فرماید: آنهایی که اهل صدق بودند و با صادقین بودند حالا منفعت صدق‌شان ظهور می‌کند.

۱. مائده: ۱۱۹.

۲. يَخْرُجُونَ مِنْ جَدَثِ الْقُبُورِ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ وَ لِجَاهِهِمْ. يَقُولُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا

الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۳۴۸.

منفعت صدق

چه هست منفعت صدق‌شان؟ «جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا». اما بهشت، آخرین درجه نیست. بعدش را گوش بدهید که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ». خودم فریاد می‌کشم که از همه شما راضی هستم. شنیدن این جمله از همه شما راضی هستم می‌دانید در قیامت با دل آدم چه کار می‌کند؟ شما هم از من راضی هستید. شما من از شما راضی هستم شما از من راضی هستید و «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» کامیابی بزرگ در قیامت فقط همین است. همین است که در برابرتان بهشت‌ها را قرار دادم از شما هم راضی هستم شما هم از من راضی هستید. بارک الله به تو که این رباعی را گفتی:

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی^۱

روضه

من متن کامل روایتی را روزهای بعد اگر زنده بودم و خدا لطف کرد می‌خوانم پایان آن روایت این جمله هست تا حالا متنش را بشنوید که عجیب روایتی است حضرت می‌فرماید محبت خدا به شیعیان ما از محبت ما به آنها بیشتر است ما عاشق شیعیان مان هستیم اما عشق خدا به شیعیان ما شدیدتر از عشق ما است.^۲ نتیجه بودن با صادقین این است که آدم زنده باشد سر کار برود در کوچه و بازار برود حس کند خدا عاشقش است. روایت این را ضمانت داده. چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی. آنهایی که بمانند حالا دو سه تا از آن مانده‌ها را برای نمونه و الا مانده‌ها که زیاد بودند ولی دو سه تا از آن نمونه‌هایی که می‌گویند این نمونه‌ها که دیگران اینگونه بودند بشنوید.

کتاب معالی السبطين جلد یک صفحه سیصد و چهل و دو امام شب عاشورا رو کردند به اصحاب «قال علی و من كان في رحله امرأة» اگر در بار و بنه شما زن هست همسرتان

۱. باباطاهر، رباعی شماره ۲۸۵.

۲. وَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ حُبًّا لَكُمْ مِّنَّا. الأُمالي (للطوسي)، ص: ۷۲۳



خواهرتان اگر با شما آمدند کربلا «فلینصرف الی بنی اسد» طایفه بنی اسد دورتر از کربلا هستند بلند شوید خانم‌ها را بردارید ببرید به آن قبیله بسپارید که بعد از روز عاشورا خانم‌ها را برگردانند حالا به کوفه یا مدینه یا مکه از هر کجا با همسرهایتان آمدید. یک نفرشان بلند شد فقام علی بن مظاهر این غیر حبیب بن مظاهر است این هم از طایفه بنی اسد بود «و قال و لماذا یا سیدی» برای چه زن‌هایمان را جدا کنیم از این گروه از این کاروان چرا؟ یک علتی دارد علتش را شما بگویید حضرت فرمود ان نسائی تسبی بعد قتلی دختران و خواهران من را بعد از کشتن من اسیر می‌کنند می‌برند آنها را «و اخاف و اخاف علی نسائکم» من نسبت به زنان شما خوف دارم می‌ترسم نمی‌خواهم گرفتار این اشرار شوم. فماذا علی بن مظاهر الی خیمتی علی بن مظاهر وقتی این حرف‌ها را شنید رفت داخل خیمه خودش جوان هم بود «و قامت زوجته اجلالا له» خانمش تا دید علی بن مظاهر وارد خیمه شد به احترام شوهر تمام قد از جا بلند شد «فاستقبلته و تبسمت» از او استقبال کرد و لبخند زد به شوهرش «فقال لها دهینی» و تبسم خانم این وقت چه وقت خنده است چرا لبخند می‌زنی الان وقت خنده نیست و قالت زن گفت «بابن مظاهر انی سمعت غریب فاطمه خطب فیکم» من دیدم جگرگوشه غریب زهرا سخنرانی کرد شنیدم و سمعت فیه آخرها همهمتا و دمدمتا آخر سخنرانی ابی عبدالله یک خرده شلوغ شد و همهمه شد و فما علمت ما یقول نفهمیدم امام حسین چه می‌گوید در شلوغی و در همهمه قال یا هذہ گفت خانم «ان الحسین قال لها علی و من کان فی وهله‌ای امرأه فالیذهب بما الی بنی امنها» ابی عبدالله آن چیزی که تو نشنیدی این بود به ما برگشت گفت اگر زن همراهتان است ببرید در همین قبیله بنی اسد لانی قداً چون فردا «اقتل و نسائی تصبا» من را می‌کشند و زن و بچه من را اسیر می‌کند نمی‌خواهد شما باشید نمی‌خواهد. فقالت و ما انت ذلک گفت شوهرم می‌خواهی چه کار کنی الان قال قومی گفت خانم بلند شو بچهارات را بردار لباس‌هایت را بردار اجناست را بردار «حتی احدک به بنی امنک بنی اسد» تا فردا نشده من تو را ببرم به قبیله برسانم و برگردم ثابت قدمی «الله اکبر فقامت و نطهت نصحا فی عمود الخیمه» زن بلند شد چنان

سرش را به عمود خیمه کوبید باز شد سر وای حسین و قالت به شوهرش گفت ما انسنفی یابن مظاهر اصلاً انصاف را در حق من رعایت نکردی «ان تصبا بنات رسول الله و انا امنه» خوشت می‌آید زن و بچه پیغمبر را اسیر کنند من بروم در قبیله‌مان راحت باشم خوشت می‌آید؟ «ایصرک ان تصلب زینب به نزارها من رأسها و انا»؟؟ زاری چادر از سر زینب بکشند من بروم آنجا راحت در چادر پناه بگیرم. -چه یارانی داشتی به خودت قسم اگر شب عاشورا ما هم بودیم همین کار را می‌کردیم ما از بچگی تا حالا نرفتیم از پیش تو ماندیم داریم پیر می‌شویم داریم می‌میریم- «ایصرک من تذهب من بنات الزهرا اقراتها و انا اترین بقرتی» خوشت می‌آید که گوشواره از گوش بچه‌ها بکشند من گوشواره گوشم باشد ایصرک ان یضبقت وجهک ان رسول الله و یضبقت وجهی عند فاطمه زهرا خوشت می‌آید که تو قیامت پیش پیغمبر روسفید باشی من پیش زهرا روسیاه باشم؟ شوهر من خوشت می‌آید این حرف‌ها را؟ «والله انتم تماسون الرجال» برای من معلوم است شوهرم به خدا قسم شما مردها کمک مردهای ابی عبدالله «و نحن نواسن نساء» ما دست از دامن زینب بر نمی‌داریم کجا می‌خواهی ببری من را؟ «فرجع علی بن مظاهر الی الحسین و هو یبکی» شوهر برگشت داخل خیمه ابی عبدالله داشت زار زار گریه می‌کرد «و قال له الحسین ما یبکیک» رفتی و برگشتی برای چه گریه می‌کنی فقال یا سیدی گفت آقای من خانم من می‌گوید من و خانم‌ها یک لحظه از ابی عبدالله دست بر نمی‌داریم هر چه می‌خواهد بشود حالا عکس العمل امام حسین را راجع به شیعیانش ببینید وقتی گفت زنم می‌گوید ما زن‌ها دست بر نمی‌داریم «فبکی الحسین» امام حسین گریه کرد گریه کرد -عجب شیعه‌هایی دارد به به شما الان دارید گریه می‌کنید او هم دارد برای شما گریه می‌کند چه خوش بی‌مهربونی هر دو سر بی- فرمود علی بن مظاهر خدا بهترین پاداش را از طرف من به شما و به زن‌هایتان عنایت کند.

در هوایت بی قرارم یا حسین حسین جان حسین جان سر ز پایت برندارم یا حسین / روز و شب را همچو خود مجنون کنم / روز و شب را واگذارم یا حسین / چه جالب است روز و



شب را واگذارم یا حسین هم شب برایت گریه می‌کنم هم روز برایت گریه می‌کنم اگر اشک چشمم تمام شود خون برایت گریه می‌کنم؟؟؟ روز و شب را واگذارم یا حسین / جان و دل از عاشقان می‌خواستی / جان و دل را می‌سپارم یا حسین یا حسین ای مه‌پار عاشقان در دست تو / ای مه‌پار عاشقان در دست تو / اگر اینطور نبود این لباس‌ها چیست به تن‌تان اگر اینطور نبود مگر ساعت الان از نه نگذشته کار ندارید مگر مغازه ندارید اداره ندارید چه کسی ما را کشیده اینجا چه کسی اشک ما را جاری کرده اگر اشک‌تان برای خودتان است بگوئید قسم بخورید مال خودتان است یک دانه اسماعیل تشنه بود پا به زمین زد چاه زمزم درآمد همین را خدا به هاجر و اسماعیل و ابراهیم داد ولی تا حالا میلیاردها چاه زمزم روی صورت شیعه به ابی عبدالله داده این آب خشک نمی‌شود این آب تمام نمی‌شود آب زمزم را حاجی‌ها می‌خورند ولی آب این چشمه را که سرچشمه‌اش قلب سوخته و داغدار است اینها را خدا می‌گیرد نگه می‌دارد.

امام صادق علیه السلام می‌گوید قیامت همه این اشک‌ها را به صورت مغفرت و شفاعت به شما برمی‌گردانند ای مه‌پار عاشقان در دست تو / در میان این قطارم یا حسین / می‌کشم مستانه بارت تا ابد / همچو اشتر زیر بارم یا حسین یا حسین جان روز و جان شب ای جان تو / انتظارم انتظارم برای آن لحظه‌ای که می‌خواهند از دنیا بیرونم ببرند جان روز و جان شب ای جان تو / انتظارم انتظارم یا حسین مگر می‌شود تو بالای سر ما نیایی ما جان نمی‌توانیم بدهیم بدون دیدن تو به چه کسی جان بدهیم آن شبی که شب عاشورا آن شبی که وعده دادی روز وصل روز و شب را می‌شمارم یا حسین کشت مهر جان من خود تشنه است / ز ابر دیده اشکبارم یا حسین

خودش دستور داده پیغمبر کسی که در حال احتضار است رویش را سبک کنید لحاف است شمد است پیراهن است دکمه‌هایش را باز کنید بگذارید راحت جان بدهد حدود نیم ساعت به جان دادن خودش به امیرالمومنین فرمود همه را بگو از اتاق بروند بیرون در را هم ببند فقط تو باش فاطمه حسن حسین زینبم شما باشید کنار بستر من همه را بیرون کردند هر کس بود در اتاق را بست کم کم دیگر آثار مرگ به چهره‌اش ظاهر شد برگشت گفت علی



نیاز انسان به امام در سیر الی الله

جان حسین را بردار روی سینه من بگذار حسین را برداشت روی سینه اش گذاشت دوتا دستش را انداخت گردن ابی عبدالله مثل ابر بهار شروع کرد گریه کردن می گفت مالی و یزید من را با یزید چه کار بی حال شد وقتی به حال آمد زینب دارد می بیند زینب آن وقت شش سالش است گوشه اتاق دارد گریه می کند برای مرگ جدش دارد می بیند پیغمبر چند لحظه قبلش دارد زیر گلوی حسین را می بوسد پیشانی اش را می بوسد.



جلسه دوم

آثار وفاداری به عهد با خداوند

خداوند مهربان نگاهی به ظاهر اشیاء به عنوان ظاهر پر ارزش و پر قیمت ندارد بلکه نظر وجود مقدس او به حقیقت موجودات و به اهداف موجودات است. در عالم خلقت نظر طردی و دفعی ابداً ندارد که در عالم خلقت موجودی را از نظر ببیند و با انداختنش از نظر او را دفع یا طرد کند. نوبت نظر به انسان که می‌رسد به خاطر رفتار و کردار و حالات انسان دو نظر به انسان می‌اندازد. یک نظر، نظر جذب است. که هر انسانی در حوزه این نگاه جذبی قرار بگیرد در دنیا در حد گنجایش وجودش تمام درهای فیوضات به رویش باز می‌شود.

الف) ریشه کن کردن آلودگی‌های باقی مانده در انسان در قیامت

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^۱

البته درک آثار این فیوضات در قیامت امکان دارد چنین درکی آنجا ظهور می‌کند و آنجا آثار فیوضات را انسان می‌بیند. آثار این فیوضات را در دنیا در خزانه وجودش مانند گنج پر می‌کند. آنجا که پرده‌ها کنار می‌رود آثار آن فیوضات را می‌بیند. آنجا جای ذخیره کردن است. خزانه وجود ما هم گنجایش شگفت‌انگیزی دارد. الان خودتان را نگاه کنید در حد خودتان قرآن، توحید، ایمان به انبیاء، عشق به ائمه طاهرين، حالت میل به عبادت و حالت نفرت از گناه را در

۱. حجر: ۴۷.



خودتان ذخیره کردید. این ذخیره کردن تا لحظات آخر عمر وقت دارد و این ذخیره‌ها وقتی سنگین و عظیم باشد اگر حالت آلودگی کنار این خزانه و گنجینه‌ها بنشیند و نتوانید آن را رد کنید، خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾^۱ خودم رد می‌کنم.

وقتی شما زورتان نرسد به دست من بدهید تا من باطنتان را پاک کنم و این آلودگی‌های کنار این فیوضات را رفع می‌کنم. شستشویتان می‌دهم. بگذار مرده شور بدنتان را غسل بدهد. من باطنتان را غسل می‌دهم. یغسل بماء الرحمة من اینها را با آب رحمت خودم غسل می‌دهم، مرده شور هم بدنشان را غسل بدهد. آن مهم نیست. مهم این است که وقتی وارد قیامت‌تان می‌کنم اگر ته‌مانده‌ای هم از آن آلودگی‌ها مانده باشد، قبل از اینکه شما را به بهشت ببرم، آنها را هم ریشه‌کن می‌کنم. نزعنا یعنی از ریشه درمی‌آوریم. چراکه وقتی می‌خواهید بروید آنجا با پاکان روبه‌رو شوید، ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾^۲، پاک باشید. ﴿وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾^۳. اینها رفیق‌های خوبی برای شما هستند که من در بهشت ذخیره‌شان کردم. هم خودشان متنعم از نعمت‌های ابد بهشت هستند هم شما با همنشینی با آنها متنعم از لذت‌های روحی و عقلی هستید و نعمت کمی نیست که آدم را بیاورند برابر حضرت نوح و ابراهیم، حمزه سیدالشهدا، جعفر طیار، مومن آل فرعون، حبیب نجار، انبیاء، صدیقین، شهدا بنشانند و بگویند حالا اگر می‌خواهی با چشم لذت ببری که این لذت در روح با هیجان تو را مست کند، این قیافه‌ها را نگاه کن! نمی‌شود که با آلودگی باطن ما را ببرند بهشت و روبه‌روی امیرالمؤمنین قرار دهند بگویند تماشا کن. آلودگی نمی‌گذارد تماشا کند و روی چشم اثر می‌گذارد. و همینطور تا برسد به چهره محبوب و معشوق‌مان که شیفته‌اش هستیم. دیدن او چه لذتی دارد! می‌دانید چه لذتی دارد؟ نه.

۱. حجر: ۴۷.

۲. نساء: ۶۹.

۳. نساء: ۶۹.

ب) زیارت خدا در قیامت

در کتاب کامل الزیارات که هیچ فقیهی مرجعی مدرسی عالمی رویش حرف ندارد، آمده امام صادق می‌فرماید شما می‌روید کربلا خود ابی عبدالله را که نمی‌بینید قبر را می‌روید زیارت می‌کنید. خوب دقت کنید واقعاً بعضی مطالب شیعه دیوانه‌کننده است!

عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست^۱

واقعاً دیوانه‌کننده است من که خودم لنگم. یعنی نمی‌توانم حس کنم. می‌گوییم باید قیامت برسد تا آدم بعضی از امور را حس کند. خودش را نه بلکه «من زار قبر الحسین کمن زار الله فی عرشه»^۲. نگرفتید امام صادق چه گفت. حالا اگر در بهشت شما را روبه‌روی او نشانند، آن دیگر زیارتش عجب زیارتی می‌شود! زیارت او در بهشت زیارت نور الله، وجه الله، کمالات الله و صفات الله است. من که از این حرف‌ها ترسی ندارم که اگر به گوش عالم خشکی (و متعصبی) برسد چه چیزی درباره‌ام بگوید مهم نیست. برایم مهم این است که عقیده ثابت دارم که آن زیارت در آنجا وجه الله است. حتی یک خرده بالاتر برویم و بگویید زیارت تجلی ذات الله است. با آلودگی که نمی‌شود به این زیارت رفت.

فقط برای مؤمنان

این لطف را خدا در حق شما مردم مؤمن دارد نه به دیگران. چون در آیه شریفه فقط درباره مؤمنین شیعه این حرف آمده «نزعنا من قلوبهم من غش. من غل» من یک مقدار آلودگی‌های مانده که تا قیامت آورده‌اید، ریشه‌کن می‌کنم که با پاکی کامل به این زیارت نائل شوید و نائل هم می‌شویم. حرف ندارد این حرف درستی است که من می‌گوییم. اگر بنا باشد امثال ما را هم ببرد جهنم، کسی برای بهشت نمی‌ماند. هیچ کس نمی‌ماند. بعد

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۹

۲. عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي

عَرْشِهِ. كامل الزیارات، ص: ۱۴۷

هم مگر خدا، خدای ظالمی است که ما را ببرد یک جایی که دائم چشمانش به دشمنانش بیفتد؟ خدا که ظالم نیست. بلکه خدا رحیم، کریم و مهربان است. خدا می‌داند که ما به خاطر کم‌ظرفیتی گاهی یک غلطهایی کردیم یا می‌کنیم. این را که می‌داند. یک رباعی هست نمی‌خواهم این رباعی را شما ملاک قرار بدهید درست هم نیست ملاک قرار بدهید اما همین حرف دلمان است نه اینکه خدایی نکرده حرفه‌یمان این باشد نه ما حرفه‌مان گناه نیست ما گاهی دچار گناه شدیم یا می‌شویم اما کاسب گناه نیستیم. الهی من از جام «لاتقنطوا»ی تو مستم.../اکرم شیوه تو گنه عادت من / تو آنی که هستی من اینم که هستم. همینطوری هم ما را خریده چون از آیه درمی‌آید که اگر چیزی بماند بالاخره خودم پاکتان می‌کنم. این کلام قرآن است و حرف خیالی نیست.

ج) اثر وفاداری؛ رسیدن به عشق خداوند

نظر خداوند به انسان که می‌رسد یک نظرش نظر جذب است. نظر جذبی او کمی نیست که با بدن لمس کنیم بلکه کیفی است. یک نظرش هم نظر دفعی است یعنی نگاه خشم و غضب است برای رد کردن و طرد کردن. برای اینکه با نگاهش بگوید دیگر برو گمشو! کارت تمام است. این نگاه هم مربوط به پرروها و متکبرها و جهل‌ورزان و مغروران و فاسقان و بی‌خردان و حرفه‌ای‌هاست.

آیه ۷۶ سوره آل عمران

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾

نگاه جذیبش، آیه هفتاد و شش سوره آل عمران است. ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ کسی که به عهد خدا وفا کند، بلی، این کلام پروردگار است، آری، من اوفی بعهده کسی که به پیمان‌های خدا وفاداری کند.

۱. آل عمران: ۷۶



بالاخره اگر ما مقداری وفا کنیم وفادار محسوب می‌شویم. ما که واقعاً ظرفیت وفاداریمان به اندازه انبیاء و ائمه و اولیاء الهی نیست ولی همین که یک عمری نسبت به توحید در جاده وفاداری بودیم، تا حالا نرفتیم بت‌پرست و مشرک و خودپرست شویم، به توحید، عهد خدا، نبوت، امامت، قرآن و به عبادات واجب وفادار ماندیم.

وفاداری زنان؛ حجاب

یک چیزهایی هم خانم‌ها اضافه‌تر از ما باید وفادار باشند که در قرآن بیان شده. درباره حجاب هم در ماهواره‌ها، مقاله‌ها و سایت‌ها خیلی دارند حرف می‌زنند، ولی شما خانم‌ها نظرتان به قرآن باشد. قرآن حجاب را واجب می‌داند. قرآن بحث محرم و نامحرمی و حرمت پنهانکاری در معشوقه‌گیری مرد و زن دارد. قرآن مجید بحث این را دارد که چه کسانی به زن محرم هستند و بقیه چه کسانی که تا قیامت به زن نامحرم هستند. نه تا دنیا. یعنی زن وقتی مرد، نامحرم نمی‌تواند غسلش بدهد. زن وقتی می‌خواهد نماز بخواند داخل خانه هم هیچ کس نیست، حتی حق ندارد در پیشگاه پروردگار در نماز واجبش یک تار مویش بیرون باشد. حالا دیگر هر کس هر حرفی می‌زند ابلیسی و دری وری است. «نمی‌دانم، واجب نیست، مستحب است و عیبی ندارد» اینها همه ضد صریح آیات قرآن کریم است. چرا حجاب واجب است؟ به خاطر اینکه بی‌حجابی تا حالا بدترین بلاها را سر مردم دنیا آورده. به این خاطر واجب است و دلیل علمی دیگری نمی‌خواهد. آنها یک چیزهایی اضافه‌تر از ما باید وفا کنند

وفاداری در یاران کربلا؛ ذکر یک نمونه

وفاداری را هم از همین هفتاد و دوتا و بعد از آنها باید یاد گرفت هم زنهایشان هم مردهایشان. دیروز شنیدید که یک زن چگونه اعلام وفاداری کرد^۱. بارها هم شنیدید یکی از اصحاب از شهری که آمد کربلا به زنش و به تک بچه‌اش گفت شما هم با من بیایید

۱. اشاره به داستان همسر علی ابن مظاهر در معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۴۲.

نمی‌خواهم شما محروم از فیوضات ابی عبدالله شوید با من بیایید آمدند در جنگ صبح شوهرش شهید شد مادر ماند و یک پسر، پسر نه ساله ده ساله جنگ آرام شد تک نفر شد جنگ داخل خیمه پسرش را صدا زد گفت که عزیزدلم ما هزینه کامل نکردیم پدرت نصفه هزینه است بلند شو (من برای گرداندن ده روزه اینجا یک دینار احتیاج ندارم بیرون را می‌گویم تشویق‌تان نمی‌خواهم بکنم برای اینجا چیزی بدهید نه چیزی لازم نداریم بیرون را می‌گویم بعضی‌ها هستم که نزدیک محرم می‌روم پیش آنها می‌گویند این مسجد این جلسه این حسینیه بیست میلیون سی میلیون خرج دارد شما هم شرکت کن یا می‌گوید ما از این پول‌ها نداریم یا می‌گوید که بعداً خدمت‌تان می‌رسم نمی‌خواهد هم هزینه کند اینها بی‌وفا هستند) وفاداری را ببینید می‌گوید پسر ما نصف سرمایه را هزینه ابی عبدالله کردیم آن هم پدرت است. ننشین! گفت مادر چه کار کنم گفت هیچ چیز راه بیفت برو میدان برو جنگ گفت چشم مادر. (شوهر این مادر کیست؟ این بچه کیست؟ مگر بچه نه ساله هم اینقدر با معرفت می‌شود؟! تو یک کاری کن امام حسین یک خرده به تو بتابد بین چقدر با معرفت می‌شوی. اگر فقط یک ذره بتابد، آدم اهل توحید و نبوت و اهل خدا و عمل می‌شود. من به شما یقین بدهم نه انبیاء نه ائمه خود ائمه هم اقرار دارند دری از روی بندگان به سوی خدا بزرگتر از در ابی عبدالله نیست ائمه ما در گرفتاری‌های خودشان متوسل به ابی عبدالله می‌شوند تو یک کاری کن بتابد بین چه می‌شوی.) این بچه برای اینکه وقت نگذرد مستقیم رفت پیش خودش گفت حالا تا من بروم پیش ابی عبدالله و حرف بزنم امام نه بگوید و بگوید حالا تو بچه‌ای وقت می‌گذرد. این وفاداری امام صدایش کرد آمد جلو اینکه می‌گویند از او پرسید چه کسی هستی اینها نیست داخل کتاب‌ها حضرت فقط وقتی بچه آمد جلو فرمود شهادت پدرت برای مادرت برای تو برای خانواده‌تان بس است تو نرو. (نمی‌دانم کربلا چه بوده که غیرمکلفین هم کار به آنها واجب بوده این هم خیلی عجیب است آخر این بچه تکلیف نشده بود بچه‌ای که تکلیف نشده جنگ به او واجب نیست اما کربلا جنگ واجب بود آدمی که یک پا ندارد جنگ به او واجب نیست در کربلا یک پای هم آمده امام حسین هم نمی‌گفت نه معلوم می‌شود که در کربلا فقه قرآن، یک قیافه دیگر گرفته. این هم از عجایب است نمی‌فهمم یعنی چه.



وقتی آدم حالیش نیست خب حالیش نیست دیگر.) امام وقتی حرف‌هایش تمام شد. اینقدر این بچه با ادب بود که وسط حرف‌ها ندوید گوش داد گفت آقا مادرم گفته برو فرمودند اگر مادرت گفته، برو! (خدا رحمت کند مادرهایمان را چه جاهای خوبی آوردند ما را خدا رحمت‌شان کند نیستند در دنیا و حالا دارند بهره‌اش را می‌برند در دامن‌ها ما را می‌خواباندند صبر می‌کردند روضه‌خوان روضه بخواند همه گریه کنند بعد ما را شیر می‌دادند خدا رحمت‌شان کند خوب بودند. خدا پدرهایمان را رحمت کند خوب بودند ما اول گریه را از آنها یاد گرفتیم.) اگر مادرت گفته، برو! رفت. جنگید. سرش را از بدن جدا کردند. سر بریده را آوردند و نزدیک چادرها پرت کردند. مادر با لبخند آمد بیرون سر را برداشت، بوسید، گفت به عهده وفا کردی خوش به حالت! بعد مثل این‌هایی که در تلویزیون دیدید وزنه پرتاب می‌کنند، خودش را کاملاً آماده کرد سر بریده را طوری پرت کرد داخل لشکر گفت: فکر کردید ما چیزی را که در راه خدا دادیم پس می‌گیریم؟ آن وقت این مادر گفت شوهرم که رفت، بچه‌ام هم که رفت نه ما هنوز کامل هزینه نکردیم خودم الان می‌روم! دوید. ابی عبدالله صدایش کرد بارک الله به مطیع! امر امام را واجب می‌دانست اطاعت کند برگشت حضرت فرمود می‌دانی جهاد بر زن واجب نیست عرض کرد بله پس برگرد به خیمه گفت چشم^۱. این عین وفاداری به امام است.

تقوا در وفاداری

و اتقی یعنی کسی که عهد را تا لحظه آخر عمر نگه می‌دارد یعنی ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾^۲. اتقی در اینجا به معنی نگه داشتن و حفظ کردن است. و با اول آیه

۱. خرج شاب قتل أبوه في المعركة و كانت أمه معه فقالت له أمه اخرج يا بني و قاتل بين يدي ابن رسول الله فخرج فقال الحسين هذا شاب قتل أبوه و لعل أمه تكره خروجه فقال الشاب أمي أمرتني بذلك فبرز و هو يقول أميري حسين و نعم الأمير/سرور فؤاد البشير النذير و قاتل حتى قتل و جز رأسه و رمي به إلى عسكر الحسين ﷺ فحملت أمه رأسه و قالت أحسنت يا بني يا سرور قلبي و يا قرة عيني ثم رمت برأس ابنها رجلا فقتلته و أخذت عمود خيمته و حملت عليهم و ضربت رجلين فقتلتهما فأمر الحسين ﷺ بصرفها و دعا لها. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۲۷

۲. رعد: ۲۰.



تناسب دارد که وفای به عهد خدا می‌کنند و این وفاداری را تا لحظه آخر عمر حفظ می‌کنند. در جریانات زندگی اجتماعی دنیایی هر چه می‌خواهد، پیش بیاید، اینها پایبند و وفادار به عهد هستند.

در سوره احزاب می‌خوانیم^۱: بعضی از مردم مومن، چون همه مردم وفادار نمی‌مانند، البته اینکه می‌گوید بعضی، فقط وفاداران را می‌گوید. «رجال من المومنین، رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه». گروهی از مردم مومن هستند بر پیمان‌شان با خدا وفادارند، از این وفاداران یک عده‌ایشان یا با شهادت یا در گریه یا در نماز شب یا در نماز واجب یا با حال خوش در بستر، از دنیا رفتند و بعضی از آنها منتظرند. شما ماندید و به انتظار هستید که عهدتان را به پایان ببرید، بعد از دنیا بیرون بروید. «وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا» یعنی اینها عهدشان را تغییر نمی‌دهند. نه مقاله‌ها و نه این تبلیغات زهرآگین ننگین به هیچ عنوان رویشان اثر نمی‌گذارد و اصلاً تغییر نمی‌کنند. اینها با تغییر زمان و مردم تغییرپذیر نیستند.

نتیجه وفاداری و تقوا در آن؛ عشق خداوند

نتیجه من اوفی بعهد و اتقی چیست؟ اگر شما به عهد وفا کردید و وفاداری را هم حفظ کردید حالا نگاه خدا به شما چه می‌شود ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۲. من هم با این وفاداری شما عاشق شما می‌شوم بی‌کم و زیاد، این متن آیه است. فان الله يحب المتقين. خیلی عجیب است شما می‌شوید محبوب من، من می‌شوم محب شما. مثل اینکه کار برعکس است به جای اینکه خدا محبوب ما شود ما می‌شویم محبوب خدا. ما محبش هستیم و او می‌شود محب ما. این هم درکش خیلی مشکل است. و بعد موسی بن جعفر می‌فرماید وقتی خدا عاشق کسی شود، برایش چه می‌کند فرصت نیست روایت موسی بن جعفر را کامل توضیح بدهم. حضرت می‌فرماید وقتی خدا عاشق کسی شود، سه تا کار می‌کند درباره عاشق که حضرت می‌فرماید یک دانه از این کارهای خدا را در حق عاشقش اگر به

۱. ﴿وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾. احزاب: ۲۳

۲. آل عمران: ۷۶



«کل من فی السماوات و الارض» پخش کند سیرشان می‌کند و بس‌شان است و می‌گویم اینجا قابل فهم نیست نزدیک است برویم دیگر آنجا پرده را برمی‌دارند نشان‌مان می‌دهند همه اینهایی که شنیدیم برایمان عینی می‌شود قابل مشاهده می‌شود یک کارش این است که به تمام فرشتگان عرش اجازه می‌دهد برای اینها هم طلب مغفرت کنند هم طلب رحمت و به آنها می‌گوید دعایتان را در حق این بنده محبوب من قطع نکنید بعد از مردنش هم ادامه بدهید.^۱ این یک چیزی است که گیر محبوب می‌آید.

روضه

خب دو سه تا روایت ناب هم برای گریه آماده کرده بودم، گریه‌ای که زیاد به گریه حمله شده و می‌شود. من یک روایتش را برایتان بخوانم برای دلخوشی شما و شاد شدن عمق جانتان. برای اینکه ببینید پروردگار عالم شما را برای چه کارهایی انتخاب کرده. این انتخابی است. انتخابمان کنند دهه عاشورا را خیلی خوب بگذرانیم. انتخابمان کنند با لباسمان نشان بدهیم چه کسی هستیم و چرا سیاهپوش هستیم. انتخابمان می‌کنند. اجازه به این دو تا چشم می‌دهند که حق داری گریه کنی. من از مهم‌ترین کتاب، امالی شیخ صدوق صفحه صد و نود و هفت نقل می‌کنم که صدوق این روایت را در شهر ری که منبر می‌رفته این

۱. عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أُعْطِيَ خِصْلَةٌ مِنْهَا جَمِيعُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنَجَّوْا بِهَا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ وَ قَوْلُهُ (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقَى السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - (وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا). الكافي، ج ۲،



روایت را به منبر هم کشیده. بزرگان دین ما نسبت به ابی عبدالله کمال تواضع را داشتند و سعی می‌کردند جزء روضه‌خوان‌ها ثبت شوند. چه کسی روایت را نقل می‌کند؟ نویسنده، صدوق است. کتاب، امالی است صفحه صد و نود و هفت است. راوی روایت، امیرالمومنین است. دیگر چیزی بیشتر از این می‌خواهید؟ بهتر از این می‌خواهید؟ «ببینا انا و فاطمه و الحسن و الحسين عند رسول الله» یک روز من و همسرم زهرا و دوتا فرزندم حسن و حسین آمده بودیم پیش پیغمبر چهارتایی «اذا الطفته الینا» که یک مرتبه پیغمبر به چهره ما چهارتا خیره شد در حالی که خیره شده بود زار زار شروع کرد گریه کردن «فبکاء» من به پیغمبر گفتم «ما یبکیک یا رسول الله» علت گریه‌تان چیست ما چهارتا آمدیم زیارت شما دیدن شما یعنی بیاییم پیش شما شاد شویم دلمان آرام شود اما شما چرا گریه می‌کنید «فقال» این خیلی روایت عجیبی است من هم بار اولم است دارم می‌خوانم «فقال ابکی» باید گریه کنم گریه هم می‌کنم «مما یصنع بکم بعدی» به خاطر بلاهایی که بعد از من سر شما چهارتا می‌آید..... (یعنی شما امروز گریه می‌کنید دارید هماهنگ با پیغمبر می‌شوید؟ الان چشم‌های شما شعبه چشم پیغمبر است یقیناً یقیناً) «فقلت» امیرالمومنین می‌گوید من به پیغمبر گفتم «و ما ذلک یا رسول الله» این بلاهایی که می‌گویید سر ما می‌آید چیست پیغمبر خیلی کوتاه فرمود «ابکی» من یک گریه‌ام به خاطر ضربه‌ای است که به فرق تو می‌زنند این یک گریه نمی‌دانم بگویم یک گریه‌ام علی جان برای شکافته شدن فرقت است اما گریه بعدم بگویم؟ نمی‌توانم خب نمی‌شود بگویم «لطمه فاطمه خدع» یک گریه‌ام برای این دختر مظلومم است که چنان سبلی به او می‌زنند علی جان یک گریه‌ام برای این است که این حسنم در محراب نماز در مداین دارد نماز می‌خواند کاری نمی‌کند با نیزه رانش را می‌شکافند و بعد هم در چهل و هفت سالگی سم به او می‌دهند و او را می‌کشند این هم یک گریه‌ام «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»

امروز آمدن‌شان راحت بود خودشان آمدند خودشان بارها را پیاده کردند خودشان خیمه زدند خودشان افراد را تقسیم کردند خیلی راحت بود امروز اما هشت روز دیگر رفتن‌شان



خودشان نرفتند بردنشان نمی‌خواستند بروند با تازیانه می‌زدند می‌بردند نمی‌خواستند بروند می‌خواستند کنار بدن ابی عبدالله بمانند باید تصور کنید بچه‌ها می‌گفتند نبرید ما را دختر سیزده ساله می‌گفت بگذارید کنار بابایم بمانم برای چه من را می‌برید من می‌خواهم بمانم اینقدر گریه کنم تا بمیرم من را نبرید اما نشد عمر سعد دید معطل می‌شوند گفت بریزید همه را سوار کنید زینب کبری آمد جلو گفت به سربازهایت بگو برگردند من یک نفره نمی‌گذارم دست نامحرمی به بدن این زنان و دختران برسد اسلام محرم نامحرمی دارد چه می‌کنند در این جامعه از نهیب زینب کبری فرار کردند خواهرش را صدا زد گفت شترها را بخوابانید خودمان دوتا زیر بغل این زن‌های داغ دیده را بگیریم سوارشان کنیم گاهی در دامن هر زنی یک بچه کوچک را نشانند سفارشش را به آن زن کردند همه را سوار کردند حالا دوتا خواهر ماندند آنهایی که سوارند دارند نگاه می‌کنند دشمن دارد نگاه می‌کند دیدند زیر بغل ام کلثوم را گرفت او را هم سوار کرد حالا خودش مانده کجایی ای هواداران ببینید محمل زینب کجایی دیدند سوار نشد به جای اینکه سوار شود دوید میان گودال گلوی بریده را بغل گرفت حسین من به خودت قسم نمی‌خواهم بروم.

جلسه سوم

جذب‌های الهی

برای رسیدن به یک سلسله واقعیات مربوط به حادثه عظیم و الهی و ملکوتی کربلا بیان مقدماتی لازم است که در حدی درک حقایق این حادثه را به ما کمک بدهد. این مقدمات گاهی از قرآن مجید و گاهی هم از روایات اهل بیت عنوان می‌شوند.

خلاصه مباحث قبلی؛ نگاه جذبه پروردگار به انسان

دنبال مقدمات روز قبل که خداوند عالم دو نگاه دارد یک نگاهش نگاه جذب است نگاه رحمت است نگاه لطف و محبت است که البته این آهنربای بینهایت معنوی باید آثاری از جنس خودش را از صفات خودش را از کمالات خودش را در کسی ببیند که جذب شود و مجذوب شود. شما اگر یک خروار طلا را جایی بگذارید و یک سوزن فلزی را نزدیکش جذبش نمی‌کند چون سختی بین طلا و سوزن وجود ندارد اما آهنربا هر کجا که باشد اگر آهنی را نزدیکش ببرند به سرعت جذب می‌کند و به خودش می‌چسباند. ردش نمی‌کند و زمینش نمی‌اندازد. من به خاطر تنگی قافیه اینطور مثال می‌زنم که خداوند متعال چون آهنربای بینهایتی است که هم جنس صفات و کمالات خودش را جذب می‌کند و نهایتاً به خودش می‌چسباند یا به تعبیر دیگران در آغوش رحمت و لطف می‌گیرد. من دقیقاً نمی‌دانم این جمله برای چه کسی است ولی نه در یک کتاب نه در دو کتاب بلکه از ایام جوانیم این جمله را در کتاب‌های خاص معنوی می‌دیدم که جذبه یک جاذبه جذبه دلیل بر



یک بودن است آن تاء جذبه تاء وحدت است یک جذبه من جذبات رحمان از جاذبه‌های پروردگار توازی عمل الثقلین بار معنویت و ارزشش موازی با عمل صالح و عمل خیر و عبادت کل جن و انس است.^۱

البته یک چنین بهره‌ای به پروردگار که بر نمی‌گردد چون او که به بهره و نتیجه این یک جذبه نیاز ندارد. خط کششی بین عبد و بین رب است که هر چه بار معنوی دارد انتقال به عبد پیدا می‌کند. چون آنجا که جای نیاز نیست.

این نتیجه را اگر دنیا گنجایش داشت به ما نشان می‌داد اما وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم دنیا نیم‌وجوب هم نیست. جای ظهور این حقایق همان‌طور که قرآن مجید می‌گوید عالم آخرت است. آنجا که زمان ابدی است و مکان هم حدودی ندارد. یک گوشه عالم آخرت، نه همه‌اش، که اسم آن گوشه قرآن مجید می‌فرماید «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى»^۲ است که یک گوشه عالم آخرت است. آن وقت خود بهشت جغرافیایش چقدر گنجایش دارد؟ «وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفَرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۳. این بهشت، پهناش به پهناى همه آسمان‌ها و زمین است. هیچ کسی هم از جغرافیای کل آسمان‌ها و زمین اطلاع ندارد. (من آخرین خبری که دارم از دانشمندان بزرگ علم هیئت این است که در این چند ساله با دوربین‌های نجومی یک نوری را رصد کردند که از عالم بالا این نور حرکت کرده در همین اواخر هفت هشت سال پیش این نور به زمین رسیده سرعت حرکت نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است و این نور پانصد میلیون سال پیش حرکت کرده تازه به زمین رسیده بهشت پهناش این آسمان‌ها و زمین است و معلوم هم نیست این نور که پانصد میلیارد سال پیش ثانیه‌ای سیصد کیلومتر به طرف ما فرستاده شده مربوط به سیاره‌ای در

۱. این روایت منسوب به پیامبر ﷺ در کتاب‌های روایی شیعه نیامده اما در کتاب‌های فلسفی، عرفانی، و همچنین تفسیرهای عرفانی شیعه آمده است.

۲. انّ جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین. شرح أصول الکافی (صدرا)، ج ۱، ص: ۳۷۴

۳. نجم: ۱۴

۳. آل عمران: ۱۳۳



آسمان اول است نمی‌دانم آسمان دوم است نمی‌دانم.) خیلی مطالب را ائمه ما گفتند که تا الان برای هیچ دانشمند متخصص این رشته روشن نشده. مانند این که بزرگان دین ما در مهم‌ترین کتاب‌ها نقل کردند امام صادق می‌فرماید پروردگار عالم هجده هزار قندیل آفریده. قندیل آن چیزهایی زینتی قدیمی بود که در امامزاده‌ها در حرم‌ها آویزان می‌کردند. از هجده هزار قندیل، داخل یک قندیلش کل آسمان‌ها و زمین است.^۱ هفده هزار و نهصد و نود و نه قندیل را کسی نمی‌داند. چقدر این حقایق در آن عالم آشکار است. اینجا که جایی نیست. اینجا یک لیوان آب است و قیامت اقیانوسی بی‌ساحل و بی‌عمق.

«جذبة من جذبات الرحمن، توازی عمل الثقلین.» یک جذبه‌ای که پروردگار عالم، نسبت به عبدش داشته باشد موازی با عبادت و کار خیر جن و انس است که برگشتش به عبد است. این غیر از نمازها و روزه‌ها و گریه‌ها و اعمال خیر عبد است. خود این جذبه اینقدر آثار بار معنوی دارد.

اثر جذبه پروردگار؛ ذکر یک نمونه؛ حر بن یزید

وقتی که یک انسانی، فرق نمی‌کند مرد یا زن، آن عناصر مربوط به ربوده شدن در او باشد، آن آهنربای معنوی بی‌نهایت بالااختیار و من غیر اختیار، این عنصر هماهنگ با حقایق آهنربایی حق، جذب حق می‌شود. الله اکبر از این جاذبه! که وقتی بیاید و ظهور کند در

۱. عین این عبارت در روایات یافت نشد اما در کتاب شیخ ابی‌لیث سمرقندی روایتی از حضرت رسول آمده است که فرمود: خدا را هیجده هزار عالم است که دنیا از مشرق تا مغرب آن یکی از آنهاست. و در کتاب انوار نعمانیه سید نعمت الله جزائری از رسول خدا روایت شده: ان الله تعالی خلق مائة الف قندیل و علقها بالعرش و السماوات و الارض و ما فیها حتی الجنة و النار کلها فی قندیل واحد و لا يعلم ما فی القنادیل الباقية الا الله سبحانه (خداوند صد هزار قندیل آفریده و به عرش معلق ساخته است و همه آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست حتی بهشت و دوزخ همه در یک قندیل است و جز خدا کسی نمی‌داند که در دیگر قندیل‌ها چیست!)

تعداد عوالم در روایات و اخبار در نهایت اختلاف و تباین است. از ۱۴ تا چندین هزار ذکر شده و در پاره ای از روایات هم (ما لا یحصی) شمرده شده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب بحار الأنوار، ج ۵۴، ص: ۳۱۶ باب العوالم و... مراجعه شود.



همین دنیا چه کار می‌کند! در همین دنیا خیلی آدم ماتش می‌برد که یک کسی طلوع آفتاب صبح، وجودش مایهٔ اسفل السافلین دوزخ بوده، یعنی اگر می‌ماند در همان حال جزء معذبین در بدترین طبقهٔ دوزخ اسفل سافلین بود، اما با طلوع آفتاب به خاطر بودن آن مایه‌های هماهنگ با آهنربا، که خیلی هم خودش شاید خبر نداشت، جذب شد. سرعت سیر را ببینید که این جاذبه چه کار کرد. در طلوع آفتاب او را از اسفل السافلین جذب کرد و طبق قرآن ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ﴾^۱. در یک لحظه او را در برترین مقام عالم که منتهای مقام بود و دیگر بالاتری نداشت که مجذوب شود، به آنجا رساند. که وقتی داشت می‌آمد فقط یک سوال کرد، یک سوال خیلی آرام، نگاه هم نمی‌کرد، خجالت می‌کشید و سرش پایین بود. گفت هل لی من توبه؟ بیایم من را راه می‌دهی؟ امام فرمود «ارفع من رأسک» اصلاً اینجا جای سر پایین انداختن نیست. این جذب است. من اگر بخواهم برای حرّ اسم بردارم باید به او مجذوب سالک بگویم. او سالک مجذوب نیست. سالک مجذوب، سالها ریاضت می‌کشد تا زمینهٔ جذب فراهم شود. سالک مجذوب، یعنی اینقدر راه را رفته، تا نزدیک آن آهنربای الهی شده و جذب شده و این جاده به تناسب فرد و ریاضتش، سی سال، چهل سال طول کشیده. اما حرّ بن یزید مجذوب سالک است. یعنی جاده‌ای را طی نکرده و در طول سالها ریاضت نکشیده، بلکه به خاطر بودن آن عناصر الهی در باطن وجودش، مجذوب حضرت حق شده. به همان «جذبة من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین».

دو عنصر مبنایی برای جذب

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ وَعْهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

برای جذب این نگاه رحمت، لطف، محبت، احسان و جذبه الهی، باید قابلیت در انسان وجود داشته باشد. یک آیه‌اش هم دیروز خوانده شد که در آن آیه به دو عنصر از عناصری

۱. مطففین: ۱۸

۲. آل عمران: ۷۶



که قابلیت می‌دهد برای مجذوب شدن اشاره شده. «بَلِي مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ» یعنی کسی که وفادار به عهد و پیمان خداست و وفادار ثابت هم باید باشد.

همه حرف همین ثابت قدمی است که فرد در جاده زندگی به انواع کشش‌های منفی برمی‌خورد اما قدرت معنویتش کشش‌های منفی را دفع می‌کند. وقتی چهارده سال یک زن جوان زیبای مصری بی قید و بند شوهردار به یک جوانی که در اوج غرایز جنسی است، می‌گوید بیا. چهارده سال این گفتنش با انواع ترفندهایش طول کشید ولی در تمام چهارده سال یوسف به او گفت «مَعَاذَ اللَّهِ!». من در پناه کس دیگری هستم. تو پناهگاه نیستی. تو خراب کننده‌ای. ولی آن کسی که من در پناهش هستم آباد کننده است. تو می‌خواهی سرمایه‌های من را غارت کنی و او می‌خواهد به سرمایه‌های من اضافه کند. اصلاً تو چه فکر می‌کنی من چه فکر می‌کنم. ما کجاییم و ملامتگر بی‌کار کجاست^۱. کم است چهارده سال؟ ما فقط می‌توانیم به پروردگار بگوییم با لطف برای ما پیش نیاور. چون ما پنج ثانیه‌اش را هم نمی‌توانیم مقاومت کنیم. نمی‌توانیم. زیر این خیمه که دروغ نمی‌شود گفته شود. نمی‌توانیم. این است که در دعای کمیل با اشک به پهنای صورتش می‌گوید واحفظنی به رحمتک. اگر به خودم باشم، نمی‌توانم. خودش را می‌گوید؟ خاک بر دهانم اگر خودش را گفت، دارد به ما یاد می‌دهد و الا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در معرض انواع حوادث تقوا شکن و ایمان سوز و مخرب قرار گرفت و به کل حوادث خنده مسخره زد. خودش را می‌گوید؟ من و تو را می‌گوید. در کمیل دلش برای من و تو سوخته به ما دارد یاد می‌دهد که به خدا بگوییم ما در خیلی بزنگاه‌ها که می‌گویی خودت را ننگه دار، نمی‌توانیم. خودت بیا دست ما را بگیر. کار ما نیست. واقعاً کار ما نیست. چه کار کردید الان در درونتان بپرسید من چه کار کردم. همه‌مان یک لحظه از خدا چقدر غرق خجالت شدیم که جاهایی هم که آسان بود و می‌شد خودمان را ننگه داریم، ننگه نداشتیم. خب حالا چه کار کنیم؟

۱. «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ.» یوسف: ۲۳

۲. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۹

امروز خیالمان با دلیل، صددرصد راحت است. در حق یک گنهکاری که بد گناهی داشت بد ظلمی داشت پیغمبر حکم صادر کرد گفت بگیرید او را بندید بیاورید عقوبت لازم دارد فرار کرد می‌رفت این خانه آن خانه یک روزی آمده بود یک خانه‌ای آخر شهر مدینه برای قوم و خویش‌هایش بود نمی‌دانم یادم نیست دیگر به جان آمده بود حبس خانگی شده بود نمی‌توانست بیرون بیاید کسی را ببیند این طرف و آن طرف برود مهمانی برود آمده بود پشت در حیاط که مثلاً اگر رفت و آمدی نباشد یک لحظه در را باز کند یک گشتی داخل کوچه بزند یک نفسی بکشد و اگر کسی پیدا شد دوباره فرار کند مدینه هم کوچک بود همه او را می‌شناختند. از روزنه داشت نگاه می‌کرد دید حسن و حسین دست‌شان در دست هم است دارند می‌روند امام مجتبی پنج سالش بود ابی عبدالله چهار سالش بود گفت کارم تمام است خیالم راحت در را باز کرد آمد بیرون نشست به دوتایی‌شان گفت سوار دوش من بشوید دوتایی را سوار کرد گفت الان می‌روم مسجد الان می‌روم می‌گویم من بد من خائن من ظالم من پست به حق این دوتا من را ببخش مخصوصاً. وقتی رسید که پیغمبر روی منبر بود از بالای منبر خب اشراف به بیرون و در مسجد داشت تا رسید دم چهارچوب مسجد پیغمبر از بالای منبر فریاد زد بخشیدمت دوتایی را بگذار زمین گفت بخشیدمت. پیغمبر اکرم خیال ما را راحت کرد. یا رسول الله! برای آن کارهایی که می‌توانستیم خودمان را نگه داریم و نگه نداشتیم، ما دوشی نداریم که حسینت را سوار دوش کنیم، اما دل که داریم، دل ما مرکب ابی عبدالله است، با این حساب مثل اینکه ما دائم در بخشیده شدن هستیم! اینطور که معلوم است. این حساب درست است؟ بلی خدا دارد می‌گوید آری بلی «من اوفی بعهده» کسانی که وفادار به عهد خدا، توحید، انبیاء، ائمه و قرآن هستند، «و اتقی»، این وفاداری را نگه می‌دارند و از دست نمی‌دهند. در یک کلمه، به خدا، انبیاء، ائمه و قرآن بی‌وفایی نمی‌کنند. انگار نشان هم داده‌ایم که تا حالا بی‌وفایی نکردیم. ما گریه‌مان از چه وقتی شروع شده؟ مخصوصاً در قن‌داقه که بودیم ما را می‌آوردند شیر نمی‌دادند که ما گریه کنیم. از آنجا شروع شد. چند سال است وفاداریم. به نماز، روزه، قرآن کریم، به این جلسات و سیاهی‌ها تا حالا وفادار بوده‌ایم. به این نام مبارک و نام

امیرالمومنین چقدر وفادار بودیم. شاید شنیده باشید ولی عمق این وفاداری را ندانید. هر وقت داخل خانه یا کوچه یا مسجد یا مهمانی چشمش به ابی عبدالله می‌افتاد، می‌گفت: «یا عبیره کل مومن»^۱ ای کسی که هر مومنی سمت را بشنود یا یادت بیفتد اشکش جاری می‌شود ما مومنینیم. همین حالت هم دلیلش است. چه دلیلی بالاتر از کلام امیرالمومنین؟ بله که ما مومنینیم.

بله ما را به خاطر بعضی از اشتباهاتمان جهنم هم می‌برند. قسم خورده به عزتی و جلالی که یک لحظه مؤمن را به طرف جهنم نمی‌برم.^۲

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ». آری. وفاداران به عهدم را که عهد خود و وفاداریشان را نگه داشتند، اینها کسانی هستند که «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، من عاشقشان هستم. آثار عشقش به ما چیست؟ چه می‌دانی چیست؟ بگذار قیامت شود. اینجا جا ندارد که من آثارم عشقم را به تو نشان دهم. فقط همین را می‌دانی عشق است که می‌کشاند و بس همین. شما در حوزه جذب من قرار گرفتید بگذارید خودمانی بگویم ما را بردند بنا هم ندارند رهایمان کنند ما چسبیده شدیم به آهنربا.

در فضیلت خودمانی گفتن

به قول امام صادق که می‌فرمود به یک نفر به ابوهارون مکفوف به نظرم فرمود فرمود خوب روضه می‌خوانی یک روضه برایم بخوان نه در دهه عاشورا اینطور آدم‌ها را هر وقت ائمه می‌دیدند درجا می‌گفتند بخوان ابوهارون مکفوف می‌گوید من خیلی با ادب و سنگین رنگین نشستم خیلی باوقار به قول خارجی‌ها دکلمه‌وار شروع کردم مصیبت خواندن فرمود

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَقَالَ أَنَا يَا أَبَتَاهُ

قَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّ. كامل الزيارات، ص: ۱۰

۲. مَنْ عَرَفَ حَقَّهُ (علی علیه السلام) زَكَا وَ طَابَ وَ مَنْ أَنْكَرَ حَقَّهُ كَفَرَ وَ حَابَ أَفْسَمْتُ عَلَى نَفْسِي وَ بِعِزَّتِي وَ جَلَالِي إِنِّي أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَطَاعَهُ وَ إِنْ عَصَانِي وَ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ أُدْخِلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ وَ إِنْ

أَطَاعَنِي. الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص: ۱۵۲

نیاز انسان به امام در سیر الی الله

ساکت شو نمی‌خواهم بخوانی گفت خودتان فرمودید بخوان گفت ملاحظه من را می‌کنی در خودتان که می‌نشینید چطوری روزه می‌خوانید برای چه من را ملاحظه می‌کنید.^۱ چشم ما به خاطر این مجذوب شدن، شعبه چشم همه انبیاء و فرشتگان و موجودات شده. حتی چون امیرالمومنین شده. احدی از موجودات راه الا اموی مسلک‌های تاریخ را که استثناء کرده گفته اینها اصلاً داخل آدم نیستند، ولی فرمود حسین جان کل موجودات عالم برایت گریه می‌کنند.^۲ چشم ما شعبه آن چشم شده است.

روضه

امام هشتم می‌فرماید (من اولین بارم است به خدا در دوره پنجاه سال منبرم یا بیشتر یک جمله این روایت را می‌خواهم معنی کنم اولین بارم است چون اعتمادی دیگر به آینده نداریم سپید گشتن مو ترجمان این سخن است/ که سر برآر ز خواب گران سپیده دمید.^۳ گذرنامه امثال سن ما روی میز ملک الموت است منتظر ویزاست. فقط بگویم بماند این معنی حالا می‌رسیم به آن چیزی که می‌خواهم معنی کنم اگر بتوانم.) امام هشتم می‌فرماید علی مثل الحسین، این وفاداری‌تان را دارم می‌گویم که برای ما که مجذوبیم، ادامه دارد، «فلیک الباکون»^۴. در این کره زمین و تاریخ، حضرت رضا می‌فرماید هر کس

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَا أَبَا هَارُونَ أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ فَأَنْشِدْتُهُ فَبَكَى فَقَالَ أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرَّقَّةِ قَالَ فَأَنْشِدْتُهُ أَمْرٌ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ / فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرِّكْبَةَ قَالَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ زِدْنِي. كامل الزيارات، ص: ۱۰۴

۲. أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ لَمَّا مَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ عَلَيْهِنَّ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ مَا خَلَقَ رَبُّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى. كامل الزيارات، النص، ص: ۸۰

۳. صائب تبریزی.

۴. إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَدَلَّ عَرِيضَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثَنَا يَا أَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِصَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَخْطُ الدُّنُوبَ الْعِظَامَ. الأمالی (للسدوق)، النص، ص: ۱۲۸



گریه دارد و بلد است گریه کند، واجب است برای حسین گریه کند. هر کس می‌تواند گریه کند حسین جان بعد حضرت می‌فرماید ان بکیت علی الحسین کار هر روز ماست امام هشتم دارد می‌بیند زهرا دارد می‌بیند پیغمبر دارد می‌بیند و الله قسم و الله قسم طبق مهم‌ترین روایاتمان هر چهارده نفر هر روز ما و هر کس مثل ما هر کجا دارد گریه می‌کند می‌بینند چه لذتی می‌برند می‌بینند حسین‌شان غریب نماند بی‌گریه نماند بی‌یار نماند می‌بینند امام هشتم می‌فرماید «ان بکیت علی الحسین حتی تصیر دموعک علی خدیک» اگر گریه کنی برای ابی عبدالله تا جایی که گریه بریزد روی صورتت «غفرالله لک کل ذنب اذنبت» تمام گناہانی که بین خودت و خدا داشتی، همه تمام می‌شود. عجب بیمارستانی است. عجب دکتری است ابی عبدالله. عجب دوايي به ما داده. تمام گناہانت را می‌بخشد. صغیر کان او کبیر، می‌خواهد گناه صغیره باشد می‌خواهد کبیره. قلیل کان او کثیر کم باشد ده‌تا گناه باشد یا دو میلیون گناه بعد می‌گوید «ان کنت باکیا لشیء» اگر بنا شد یک وقت برای چیزی گریه کنی خب بنا هم می‌شود برای پدرت مادرت بچه‌ات برادرت شهیدت مرده‌ات اگر بنا شد گریه کنی «فابک للحسین» کنار هر گریه‌ای برای حسین. گریه کن.

حالا رسیدم به آن جمله که پنجاه سال است معنی نکردم ای خدا چرا ما زنده‌ایم این حرف‌ها را می‌خوانیم چرا ما این حرف‌ها را می‌شنویم «و انه ذبح» نه می‌گوید حضرت رضا می‌خواهد بگوید از پشت سر نه «فانه ذبح کما ذبح الکعب» امام هشتم می‌گوید شیعیان ما قوچ نر را دیدید چطوری می‌کشند هیچ قوچی راحت نمی‌خوابد سرش را ببرند دست و پایش را می‌بندند پای قوچ را می‌بندند چهارتا رگ را که ببرند تا آخر نمی‌برند که چانه قوچ را می‌گیرند می‌شکنند.^۱

۱. قال الرضا علیه السلام: يا ابن شبيبٍ إن كنت باکیاً لشیءٍ فابک للحسین بن علی بن ابي طالب علیه السلام فإنه ذبح کما یدبح الکبش.. يا ابن شبيبٍ إن بکیت علی الحسین حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیراً کان أو کبیراً قلیلاً کان أو کثیراً. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۰

جلسه چهارم

تفاوت انسان با سایر

موجودات در خلقت

موسی بن جعفر علیه السلام از قول حکیم بزرگ الهی، حضرت لقمان، میفرماید: جهان چون یک دریاست.^۱ موجودات این دریا بی‌شمارند و پروردگار برای موجودات آن دو نوع سفره، پهن کرده است. طبق صریح قرآن هر دو سفره هم پر هستند. سایر موجودات فقط از یک سفره بهره برمی‌دارند اما انسان از هر دو سفره. این دریاهاى ظاهری که ما می‌بینیم کلش که لؤلؤ و مرجان نیست و انواع موجودات گیاهی حیوانی جمادی هم در این دریا پر هستند. در دریای خلقت تنها موجودی که، به قول قدیمی‌ها دُر و گوهر آفریده شده، انسان است.

آیه ۱۴ سوره مؤمنون؛ فخر خداوند به خود در خلق انسان

﴿مُخَلِّقَنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۲

ابتدا ببینیم نظر آفریننده این گوهر و دُر، در قرآن مجید چیست. خیلی جالب است که قرآن مجید در سوره مؤمنون حرف آخر را نسبت به این گوهر اول زده. چون آدم، آیه را که دقت

۱. عن موسی بن جعفر: انَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِيئَتِكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ. الكافي، ج ۱، ص: ۱۶.

۲. مؤمنون: ۱۴.

می‌کند، فکر می‌کند حضرت حق باید پایان کار این حرف را می‌زد. مثلاً صبر می‌کرد به دنیا بیاید در مسیر رشد کمال معنویت تحصیل ارزش‌ها قرار بگیرد به یک جایی که رسید خداوند متعال به خودش بیابد افتخار کند مباهات کند برگردد به خودش بگوید بارک الله با این ساخت و سازت. بارک الله به این خلقتت. ولی به جای اینکه این حرف را آخر بزند اول زده. این بارک الله را هم خودش باید می‌گفت. چون کسی از حقایق مندرج در این گوهر خبر نداشت. یک مقدمه‌ای در آیه شریفه آورده که من انسان را از نطفه آفریدم نطفه را تبدیل به مضغه بر این مضغه اسکلت استخوانی سوار کردم روی این اسکلت استخوانی گوشت رویاندم. تا اینجا حرف عادی و معمولی است. اما بعد از چهار ماه که در رحم مادر گذشت و بچه تکان خورد و مادر هم احساس کرد که فرزندش دارد حرکت می‌کند، زمانی است که روح در او دمیده شده. دمیده شدن روح، خودش یک داستان اسرارانگیزی است و هیچ کس هم نمی‌تواند دنبال کند ببیند که چه خبر است، چگونه است که به یک بچه چهار ماهه مرده روح را که می‌دمد و این روح چگونه صدرصد با این استخوان‌ها و گوشت‌ها و رگ‌ها و پی‌ها ارتباط برقرار می‌کند که کل اعضاء و جوارح از برکت روح به حرکت می‌آید. با دمیده شدن روح، وقتی روح را می‌دمد بلافاصله می‌گوید که «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

خالق که یک نفر است چرا کلمه جمع آورده کلمه خالق در یک معنا به معنی نظام‌دهنده است که ما آمدیم نطفه و مضغه و استخوان‌ها و گوشت‌ها را چنان منظم کنار هم قرار دادیم ﴿كَمْ صَوَّرْنَا مَا أَحْسَنَ صُورًا﴾^۱ شکل به شما دادم، خیلی هم قشنگ نقاشیتان کردم. تمام اعضاء و جوارح‌تان با اندازه معین سر جای معینی که این نظم را هیچ کس نمی‌توانسته به این صورت که در بدن برقرار شده، برقرار کند.

روح؛ برتری انسان بر سایر موجودات

روح را که می‌دمد معنیش این است که زمینه تمام ارزش‌ها و کمالات را به صورت یک موجود نامرئی به نام روح در این قالب جا می‌دهد. موجودی که دیده نمی‌شود و عنصری

۱. ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. غافر: ۶۴



نیست اما خزانه تمام واقعیات و اسرار الهی است که در بدن دمیده می‌شود. ما بدون آن میتیم هیچ تعریف دیگری از ما نمی‌شود کرد قبل از دمیده شدن یک میت در قبر رحم بودیم چند سال دیگر هم که روح‌مان را غبض می‌کند میت میان قبریم. روح که دمیده می‌شود می‌گوید «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱. در این ظرف کوچک در رحم مادر چه دنیای با عظمت غیرقابل درکی را جا داده. به پیغمبر هم می‌گوید می‌آیند پیش تو «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ»^۲. می‌گویند روح را برای ما توضیح بده. بگو «مِنْ أَمْرِي»^۳. همین روح، کار پروردگار من است. توضیح ندارد. مگر شما توضیحش را می‌فهمید؟ این یک نفخه الهی است که زمینه ظهور تمام صفات حق را با خودش همراه دارد. این مسافر از عالم الهی از امر الهی وارد رحم مادر شده و در این قالب جا داده شده. چه چیزی را می‌پرسید؟

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی تو شور این نمکدان را چه دانی
تو را با اطلس و مخمل بود کار قماش گل عذاران را چه دانی^۴

چه میدانی که حقیقت تو کجایی است؟ و ای مسافر! از کجا سفرت را شروع کردی؟ به کجا آمدی؟ از رحم مادر هم که تو را درمی‌آورم، باز مسافر به سوی همان مبدأ هستی. یک سفر از مبدأ یعنی حق به رحم مادر بوده. یک سفر تنظیم‌شده‌ات هم از دنیا باز به همان مبدأ است. چقدر حالت است که همه وجود تو، که بی‌اجازه او، هر کاری دلت می‌خواهد با آن می‌کنی، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۵ است. یک سفر من الله است و یک سفر الی الله است. پس ما طبق قرآن «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» هستیم. این سفر اول که دست خودمان نبوده ما را آوردند اما سفر دوم دست خودمان است. اگر جاده را انحرافی برویم چه خواهد شد؟

۱. مومنون: ۱۴

۲. اسراء: ۸۵

۳. اسراء: ۸۵

۴. صائب تبریزی، دیوان، غزل شماره ۶۹۷۰

۵. بقره: ۱۵۶

طراوات یاد خدا در روح انسان

چرا در قرآن می‌گوید دائم یاد خدا باشید؟ برای اینکه این مسافر من الله، در وجود ما، به غربت کشیده نشود. به آن ظلم نشود. حبس نشود و در شکم و بدن و در این قالب اسیر نماند. زندان انفرادی نرود و در این قالب خفه نشود و نمیرد. اینطوری، اگر آدم بخواهد دقت کند، همان است که خودش در سوره احزاب می‌گوید: **إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**^۱. بدترین ظالم و بدترین نفهم در این عالم این انسان است. بدترین ظالم بدترین نفهم ظلوم غیر از ظالم است جهول غیر از جاهل است. خدا می‌داند آنهایی که ظلوم بودند و جهول بودند با دل انبیاء و ائمه چه کردند و چه زخم‌هایی به این قلب‌ها زدند. خدا می‌داند. خیلی هم مسیر سفر روح، لطیف است.

خدمت امام صادق آمد سلام کرد یک جواب سردی شنید بعد هم حضرت محل به او نگذاشت گفت ما که یابن رسول الله قبل از این ملاقات‌مان خیلی پیش شما عزیز بودیم و خیلی ما را تر و خشک می‌کردی و احوالپرسی حسابی بد شدیم؟ فرمود بله چه شده بد شدم ظالم شدم؟ در راه مکه طرف حج واجب یکی از شیعیان ما که او را می‌شناختی حالا مرکبش از راه مانده بود بی‌مرکب شده بود در آن کویر و بیابان تو سواره می‌رفتی داخل کجاوه و زیر سایه او پیاده می‌آمد یک بار تعارفش نکردی که بیایی پایین یک خرده هم او سوار شود^۲. تو آدمی؟ که من با تو احوالپرسی کنم. جاده سفر روح خیلی خیلی لطیف است. خدمت یک عارف شیعه و اهل بیتی بودم، نه عارف خانقاهی، می‌گفت آدم، اگر بیدار باشی، اول باید از همه عباداتش توبه کند بعد برود سراغ گناهانش. برای اینکه ما در عباداتمان هم کم گذاشتیم و کم آوردیم. عبادت کرده‌ایم اما برای آرامش دل خودمان. به به خوب

۱. احزاب: ۷۲

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِنَفَرٍ عِنْدَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ مَا لَكُمْ تَسْتَجْفُونَ بِنَا قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ خُرَاسَانَ فَقَالَ مَعَاذَ لَوْجِهِ اللَّهُ أَنْ تَسْتَجِفَّ بِكَ أَوْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ فَقَالَ بَلَى إِنَّكَ أَحَدٌ مَنِ اسْتَجَفَّ بِي فَقَالَ مَعَاذَ لَوْجِهِ اللَّهُ أَنْ أَسْتَجِفَّ بِكَ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ أَوْ لَمْ تَسْمَعْ فُلَانًا وَ نَحْنُ بِقُرْبِ الْجُحْفَةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ ائْتِنِي قَدْرَ مِيلٍ فَقَدْ وَ اللَّهُ أَعْيَيْتُ وَ اللَّهُ مَا رَفَعَتْ بِهِ رَأْسًا وَ لَقَدْ اسْتَجَفَفْتُ بِهِ وَ مَنْ اسْتَجَفَّ بِمُؤْمِنٍ فِينَا اسْتَجَفَّ وَ ضَيَّعَ حُرْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. الكافي، ج ۸، ص: ۱۰۲



شد نماز را خواندم و روزه را گرفتم. بدبخت آنهایی که نخواندند و نگرفتند. خوش به حال ما! اما در چنین وقتی، حرف خدا چه شد؟ خود خدا چه شد؟

روح؛ ودیعه‌ای الهی در انسان

خداوند این روح را فقط به خودش نسبت داده. ولی بدن ما را به عالم طبیعت نسبت داده. دوتا نسبت در خلقت ما هست یک نسبت ما به عالم طبیعت است که «خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ»^۱. ما شما را از همین گل خلقتان کردیم. اصلاً یک نسبت شما با گل و خاک است. اما نسبت دیگر شما، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۲ است. خاک کجا او کجا؟ کسی دیگر هم در این عالم خلقت هست که این منسوبیت دومی ما را داشته باشد؟ اولی را که شتر و بز و بزغاله و گوسفند و گاو و همه حیوان‌ها و ماهی‌ها دارند. نسبت خاکیمان را همه دارند اما این نسبت دوم را فقط ما داریم. بعد قد و بالای ظاهر و باطن این موجود را که می‌خواهد تعریف کند این گوهر را بسیار زیبا تعریف می‌کند و می‌گوید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۳ باطنتان و ظاهران را به آراسته‌ترین شکلی که می‌باید، آفریدم.

ولایت امام؛ تزیین روح

این گوهر وقتی به دنیا می‌آید، گوهر بسته‌ای است. حالا صیاد باید بیاید از این دریای خلقت تور بیندازد و این گوهر را بگیرد، ببرد، بترشد و یک شکلی در عمل و باطن به این گوهر بدهد که زینت آسمان‌ها و زمین بشود.

حسنین علیهم‌السلام؛ زینت عالم آخرت

زینت عالم آخرت آن یک بحث دیگری است در روایاتمان است یک بار فقط بهشت با پروردگار صحبت کرد. در قیامت جهنم هم صحبت می‌کند اما بهشت قبل از قیامت، در

۱. صافات: ۱۱

۲. حجر: ۲۹

۳. تین: ۴

خلقتش با خدا صحبت کرد. خب یک جای آراسته پر نعمت ابدی به پروردگار عالم گفت نمی‌خواهی من را آرایش بدهی؟ آرایش موجود را خوشگل تر می‌کند. خطاب رسید نه! چون آرایش دادم. آرایش ظاهر می‌شود و فعلاً در حجاب است. قیامت که حجاب را کنار زدی می‌فهمی که چطور من خودم تو را آرایشگری کردم. «أَلَمْ أَرْزُقْكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسْنِ»^۱؟ حالت نیست بهشت؟ الم ازینک؟ نمی‌فهمی؟ که من تو را با دوتا صورت آرایش دادم فعلاً در پرده است آرایش قیامت بیاید حجابت را برمی‌دارم آن وقت تو را می‌بیند که چقدر خوشگلی آرایش هم به این دو نفر است من هم پای عقل خودم همیشه کنار اینطور روایات و آیات لنگ است. خب ما صد و بیست و چهار هزار پیغمبر داریم دوازده امام هم داریم اما پروردگار آرایش بهشت را فقط به این دو نفر اسم برده مخصوصاً در روایات دیگر از ائمه طاهربین از ابی عبدالله اسم برده شده.

این گوهر، یعنی بنده و جنابعالی، باید در تور صیاد الهی بیفتیم. خدا هنر تراشیدن و زیباسازی را به آن صیادان داده که مارا بگیرند و از آن بی‌شکلی دریاورند و به گونه‌ای بسازند که ما زینت آسمان‌ها و زمین بشویم و این شدنی است. این صیادان چه کسانی هستند؟ انبیاء خدا و ائمه طاهربین.

آیات ابتدایی سوره الرحمن؛ منظومه خلقت و ولایت؛ از خداوند تا امامان

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾^۲

ظاهر آیات اول سوره الرحمن برای قاریان و شما روشن است. حضرت رضا علیه السلام باطن این آیات را بیان فرمودند. معنی کردن ظاهرش که کاری ندارد یعنی خدای رحمان، قرآن

۱. کشف الغمة ج ۱، ص: ۵۲۵

۲. الرحمن: ۱-۴.

۳. الرحمن: ۱۹ و ۲۲.

تعلیم داد و زمینه داد بتوانیم قرآن را بفهمیم. چطور اول می‌گوید «عَلَّمَ الْقُرْآنَ؟» در حالی که اول که باید بگوید «الرَّحْمَنُ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و سپس بگوید «عَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ». اما چطور آیات را اینطوری نظام داده که اول می‌گوید «عَلَّمَ الْقُرْآنَ»، در حالی که هنوز پای انسانی در کار نیست؟ در این آیات، الرحمن به چه کسی «عَلَّمَ الْقُرْآنَ؟» امام هشتم می‌فرماید غیر از ما قرآن را نمی‌تواند بفهمد.^۱ آن طرفی‌ها غیر از الفاظ و لغات قرآن را نمی‌فهمند نور هم ندارند که بفهمند آن مقداری هم که می‌فهمند در تاریکی می‌فهمند باز حقیقت را نمی‌فهمند...

خب یک نفر باید باشد که خدا می‌گوید «عَلَّمَ الْقُرْآنَ». عَلَّمَهُم که نمی‌گوید. بلکه می‌گوید به ایشان تعلیم دادیم. ضمیر در «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» مفرد است. خدا این قرآن را یاد داد به چه کسی؟ توضیح امام هشتم این است که حضرت می‌فرماید خدای مهربان این «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» را به به پیغمبر تعلیم داد.^۲ «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»^۳. تمام قرآن را با هر چه دارد، روح الامین، در قلبت نازل کرده. کل حقایق قرآن را امام می‌فرماید به پیغمبر آموخت بعد به پیغمبر گفت حالا ساخت و سازت را شروع کن! «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». می‌گوید خلق، فاعلش پیغمبر است. پیغمبر ساخت. چه ساخت؟ امام هشتم می‌فرماید علی را ساخت.^۴ با این قرآن، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ». یعنی گوهر وجود علی را گرفت. پیغمبر، این صیاد الهی، در کارگاه قرآن و حقایق قرآن، علی ساخت. بعد پیغمبر به علی گفت: علی جان هر کسی وارد قیامت می‌شود به چیزی تکیه دارد و تکیه‌گاه

۱. إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ الْكَافِي، ج ۸، ص: ۳۱۲

۲. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ عَلَّمَ مُحَمَّدًا. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۳۴۳

۳. شعرا: ۱۹۳

۴. قُلْتُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ قَالَ عَلَّمَهُ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ

النَّاسِ إِلَيْهِ. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۳۴۳

در روایت شریفه نیامده است که فاعل (خلق) پیامبر است بلکه باتوجه به سیاق، فاعل فعل (علم) و (خلق) باید یکی باشد و آن (الرحمن) است.

من در قیامت تویی من به تو تکیه دارم. یعنی چه به تو تکیه دارم؟ یعنی اگر خدا من را در دادگاه قیامت مخاطب قرار داد چه کار کردی تو را نشان می‌دهم می‌گویم من کل مسئولیت را در این خرج کردم. این است. مگر مسئولیت نبوت به من ندادی؟ من به مسئولیت عمل کردم. من نشستم علی ساختم. خب علی به تنهایی ساخته شد همه عناصرش؟ نه برویم سراغ روایات دیگر تکمیل ساخت و ساز علی را با زهرا انجام داد «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ». دوتا دریا را به همدیگر وصل کردم. علی و زهرا را خدایا نشستم و حالا تماشا کردم ببینم این دوتا ساخته من که هر دو را تبدیل به یک حقیقت کردم، حالا اینها چه کار می‌کنند. بعد از مدت کمی «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ». علی و زهرا هم نشستند حسن و حسین را ساختند.^۱

ولایت؛ از امامان تا ما

جایگاه ما در این منظومه خلقت کجاست؟ الان ما در تور چه کسی هستیم چه کسی ما را به تور زده اگر فهمیدید ما کجاییم؟ فهمیدید ما در دست چه کسی هستیم؟ برادرانم اینها که خیالبافی نیست تاماش را من از اول با قرآن شروع کردم ما در تور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و ائمه افتادیم اما ما یعنی تمام مومنین از زمان آدم تا حالا در تور انبیاء و ائمه افتادند در این شلوغی عظیم این تور ما در این تور از دیگران گذشتگان به صیادی مثل ابی عبدالله نزدیک‌تریم. در دست طیب است علاج همه دردی.

جایگاه شیطان در منظومه خلقت

اگر امروز در این مجلس با گردن کج با غصه بگوییم که ما را شیطان به تور زد، دروغ بسیار زشتی است در پیشگاه خدا. ما را شیطان به تور زده ما را یکی دیگر به تور انداخته. برای ساختمان، از بیرون گاهی شیطان روزنه‌ای پیدا کند یک تیری به جانب ما بیندازد آن هم تا در دامن تور صیادی هستیم که طیب دنیا و آخرت است زخممان را خوب می‌کند.

۱. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ قَالَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ بَحْرَانِ عَمِيقَانِ لَا يَبْغِي أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۳۴۴



جایگاه گناهان در این سیر روح با ولایت

یک وقت با فشار ماهواره‌ها و گناهان مثل ماهی‌های داخل تور بالا و پایین نپرید از بالای تور بپرید دوباره داخل دریای پرلجن و سیاه مادی‌گری در این تور آرام باش! بالا و پایین نپر! صیاد ماهی را که می‌بیند بالا و پایین می‌پرد می‌گوید اوه تور را بگیر بالاتر نپر وقتی هم که می‌پرد خدا نیارد که بگوید به رفت که! (رهایمان کند).

استعانت از یاد خدا در گناهان

بالا پایین پریدن ما را ابی عبدالله ببیند ما باید اینجا آرام باشیم. ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱. من ذکر الله را اصلاً از چه کسی باید بگیرم؟ می‌گویند باید از یک پیری ذکر بگیری که ذکر اثر داشته باشد. هر ذکر می‌خواهی از ابی عبدالله بگیر. خیالت راحت باشد. دنیا و آخرت تأمین است. فقط بالا و پایین نپر. آرام باش! آرام باش! چون هم تور است و هم مسأله ابی عبدالله کشتی است. کشتی!

استعانت از امام حسین علیه السلام در گناهان

داخل این تور «سفینه النجاه»^۲ است. همین. حرفم تمام است بالا و پایین نپر! برای اینکه خودت را از تور بیندازی بیرون. کجا می‌خواهی بروی؟ کجا می‌خواهی بروی؟ هیچ جا نمی‌خواهم بروم. اگر بپرسی چرا هیچ جا نمی‌خواهی بروی؟ می‌گویم هیچ جا ندارم که بروم. مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم / این گنج پر بهاست من ارزان نمی‌دهم.^۳ چون ما قیمت تو را فهمیدیم با چه کسی تو را عوض کنیم که بگوییم حالا ما از پیش ابی عبدالله با زن و بچه رفتیم. در کدام دامن کدام آغوش کجا؟ جایی را ندارم بروم یک روزی اگر

۱. رعد: ۲۸

۲. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ. عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۶۰

۳. سید رضا موبد

پیش آمد من همه این شعر را برایتان می‌خوانم حالا امروز یک خطش را بخوانم: ما را هم ای حسین گدایی حساب کن.^۱

روضه

فضیلت گریه

من خیلی روایت و آیه درباره مستحب دیدم خیلی مستحبات عجیب و غریب با ثواب‌های عجیب و غریب پنجاه سال است دیگر کارم گشتن داخل این کتاب‌هاست به خدا قسم هیچ مستحبی در این عالم اثرگذارتر بازده‌تر از گریه بر ابی عبدالله نیست ما را هم ای حسین گدایی حساب کن / آخر کجا رود به جز این در گدای تو کجا؟^۲ حسین جان حسین جان حسین جان.

خیلی تأسف‌ها من در زندگیم داشتم یکیش این است که می‌خواهم بگویم که در سن شانزده هفده سالگی از یک بزرگی بزرگ که می‌دیدم علمای بزرگ تهران و علمای نجف که می‌آیند ایران می‌آیند خانه‌اش خیلی به او احترام می‌کنند ایشان برای من گفت یعنی یک روز خانه‌اش بودم دوتایی نشسته بودیم نمی‌دانم چرا نپرسیدم این جایش را به من بگو من یادداشت کنم عجب چیز به درد بخوری است ایشان گفت یک گوشه خلوت بیرون نه داخل خانه یک کسی حضرت سیدالشهدا را دید نشسته دارد زار زار گریه می‌کند نمی‌دانم ما روایات نداریم که پیغمبر یا امیرالمومنین به حضرت زهرا سفارش کرده باشند حسن را ساکت کن زینب را ساکت کن کلثوم را ساکت کن نگذار اینها گریه کنند اما تا صدای گریه ابی عبدالله از داخل گهواره بلند می‌شد پیغمبر می‌دوید فاطمه جان ساکتش کن من طاقت شنیدن گریه‌اش را ندارم. نشسته بود یک گوشه خلوت گریه می‌کرد یکی صدای گریه‌اش را شنید دوان دوان آمد گفت که یابن رسول الله ما بیکیک؟ چه چیزی تو

۱. محمد علی ریاضی یزدی

۲. همان



را به گریه انداخت؟ چیزی شده؟ فرمود نه از بس که خدا برای گریه بر من ثواب مقرر کرده امروز آدمم خودم برای خودم دارم گریه می‌کنم که من هم ثواب ببرم. در گریه کردن عجب شریکی پیدا کردیم بیا سوت دلان با هم بنالیم خودش هم در گریه بر خودش با ما شریک شده اما شریکی است که تمام منافع شرکت را به خود ما می‌دهد. تقسیم نمی‌کند. اصلاً چنین شریکی در عالم نیست. بیاید با آدم کار کند و بعد کل منافع شرکت را بگوید تو بردار و برو من چیزی نمی‌خواهم.

من می‌خواهم از مهم‌ترین کتاب شیعه از یکی از چهار کتاب اصلی شیعه جواب آن بدیخت‌هایی را بدهم که به نظر من در گریه بر ابی عبدالله حسودند یا جاهلند یا نفهمند یا بهتر بگویم گریه را خدا رزق‌شان نکرده از بس چشم‌شان نجس است جواب آنها را بدهم. شیخ طوسی کم آدمی نیست خیلی بزرگ است در کتاب تهذیب که از چهار کتاب‌مان است کافی، من لا یهضر، تهذیب، استبصار در باب ضرر زدن به بدن کندن ناخن کندن مو کندن پوست روایاتی را نقل می‌کند یا در مصائب خانوادگی به صورت زدن به سر زدن گریبان پاره کردن یک بخشیش را که می‌گوید حرام است لطمه زدن پوست دست را کندن ناخن را کندن یک بخشیش را می‌گوید مکروه است خب گریهات را بکن گریبان برای چه پاره می‌کنی لباس را برای چه پاره می‌کنی بعد می‌گوید من تا اینجا را طبق روایات می‌توانم فتوا بدهم اما دنباله‌اش می‌رویم فتوای امام صادق را می‌بینیم بعد فتوای حضرت را در تهذیب نقل می‌کند که بسیار کار بی‌ربطی است گریبان چاک کردن در مصائب. امام صادق علیه السلام می‌گوید الا بر حسین. حضرت می‌گوید «شققنا الفاطمیات» تمام عمه‌ها و دخترهای ما در کربلا گریبان پاره کردند و حسینا «شققنا الفاطمیات» خیلی برای من مهم است که امام صادق نمی‌گوید زنان اصحاب یا زنان غریبه بلکه خانم‌هایی را می‌گوید که مخ فقه و فهم حلال و حرام بودند. آنها را می‌گوید فاطمیات. داریم دست زیر چادر برد زینب گریبانش را پاره می‌کرد فریاد می‌زد و حسینا. «شققنا الفاطمیات» به ما مجوز نمی‌دهد امام صادق اگر نامحرم نباشد ما لخت شویم و سینه بزنیم؟ به رهبری چرا دروغ می‌بندید ایشان نگفته لخت نشوید گفته جایی که نامحرم می‌بیند لخت نشوید او

نیاز انسان به امام در سیر الی الله

هم فقیه است می فهمد روایات را وقتی می بیند امام صادق علیه السلام گفته «شققنا الفاطمیات» نه زن ها زن هایی که مخ فقه بودند گریبان پاره کردند واحسینا یک عده ای می نویسند در سایت هایشان برای چه بلند بلند گریه می کنید داد برای چه می کشید در کتاب کامل الزیارات، که در رأس معتبرترین کتاب های ماست، آمده امام صادق وقتی دید اصحاب و شیعیان دارند برای ابی عبدالله عربده می کشند و داد می زنند درجا می رفت سجده امام صادق گریه می کرد می گفت اللهم ارحم تلک سرخته التی صینا خدایا این دادها را بخر! حسینم حسین جان شما زورتان به بچه کوچک ما برای گریه و سیاهپوش نمی رسد من یک نوه دارم تازه کلاس اول دیروز مادرش می گفت ماشین آمده بود سرویس ببرد می گفت نمی روم بابا تعطیلی نیست مادر برو می گفت سیاه بپوشان من مدرسه نمی روم شما زورتان به ما می رسد ما در تور ابی عبدالله صید شدیم یواش گریه کنیم مگر می ترسیم نه ما داد می زنیم وا حسینا بیایم پایین چقدر امروز زهرا را خوشحال کردیم زهرا می داند باز هم داد می کشیم «وا حسینا واحسینا شققنا الفاطمیات» امام صادق علیه السلام باز فتوا می دهد «و لطمنا الخدوده» تمام زن های فقه دان ما عالم ما تمام بچه های زهرا کربلا با همه زور به سر و صورت و سینه می زدند لطمه خدوده.



جلسہ پنجم

کسب معرفت

نگاه رسول خدا و ائمه طاهرين به بالاترين عمل و به تعبير خودشان افضل اعمال كسب معرفت است. انسان دنبال اينكه خدا و قيامت را بشناسد، برود. دنيايي كه در آن زندگي مي كند بشناسد. خودش و وظايف و مسئوليت ها و تكاليفش را بشناسد.

شناخت خود و مسئوليتها

ضرورت شناخت قدر خود

اميرالمومنين عليه السلام مي فرمايند: «وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^۱ در نادان و نفهم و جاهل بودن انسان همين بس كه قدر خودش را نشناسد، نفهمد چه كسي است و سر و كارش دنيا و آخرت با چه كسي است و نفهمد چه مسئوليتهايي و تكاليفي دارد. بايد دنبال اين فهم رفت. وقتي مأموران جهنم از جهنمي ها سوال مي كنند براي چه آمديد جهنم، چون تعجب مي كنند جهنم با آن همه عذاب متراكم، جاي انسان نيست. مي گويند ما درباره انسان قبلاً چيز ديگري شنيده بوديم كه خدا به ما فرشتگان فرمود ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲ من مي خواهم براي خودم روي زمين، نايب مناب بگذارم. براي چه جهنم آمديد؟ پاسخ مي دهند ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ

۱. نهج البلاغه (خطبه ۱۶)، ص: ۵۸.

۲. بقره: ۳۰.

تَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۱! خداوند به ما گوش داده بود ولی ما استفاده نکردیم و نرفتیم بفهمیم. ما دوتا دهان داریم؛ یک دهان برای معده که به آن غذا می‌دهیم برای اینکه تا اجل معین مان زنده بمانیم و از گرسنگی نمیریم. یک دهان عقل هم داریم که گوش است. غذای عقل از طریق این دهان باید به عقل برسد. آنهایی که این دهان را می‌بندند و دهان شکم را باز می‌گذارند قرآن درباره آنها می‌فرماید ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۲. کسانی که دهان عقل را بستند و دهان شکم را باز گذاشتند، یا کلون، فعل مضارع است یعنی تا زمانی که زنده هستند، کارشان خوردن و تأمین خوراک است. یتمتعون، هر کاری می‌کنند برای شکم می‌کنند. اگر مغازه می‌خرند، کارخانه سرپا می‌کنند، صنعت یا زراعت دارند، برای یا کلون بودنشان است. ﴿وَالنَّارُ مَشْوَى﴾^۳ جایگاهشان آتش است. در آیه دوزخ، نمی‌گوید بلکه اصل کار را می‌گوید.

می‌گویند ما دهان عقل را بسته بودیم باید می‌رفتیم می‌فهمیدیم ﴿أَوْ تَعْقِلُ﴾^۴ فکر می‌کردیم در حد شناخت خودمان و خدا و برای شناخت عاقبت و وظایفمان نرفتیم. اگر رفته بودیم ﴿مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۵ امروز در این آتش برافروخته نبودیم. «کفی بالمرء جهلاً» عجب جمله‌ای در جاهل بودن و نفهم بودن انسان همین بس که «ان لا يعرف قدره» که نرود و اندازه خودش را قدر خودش را جایگاه خودش و پیوندهای خودش را نشناسد.

اهمیت شناخت خود

امیرالمومنین در جمله دیگری می‌فرماید «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ»^۶.

۱. ملک: ۱۰.

۲. محمد: ۱۲.

۳. محمد: ۱۲.

۴. ملک: ۱۰.

۵. ملک: ۱۰.

۶. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۲۳۳



اهمیت دعای امیرالمومنین در حق فرد

اگر علی علیه السلام برای انسان دعا کند، خدا دعایش را برمی گرداند؟ امیرالمومنین خودش شخصاً واجد شرایط استجاب دعاست و دعایش هم واجد شرایط استجاب است. چه دعاهایی هم به اشخاص کرده است! در این روایاتمان اشخاصی را می بینیم که امیرالمومنین به آنها دعا کرده و به کجا رسیدند و رسیده اند. اینجا باز از آن جاهایی است که روزهای قبل گفتم عقل و فهم من و مقدار کمی که درس خوانده ام، همه اش لنگ است.

مالک اشتر؛ محصول دعای امیرالمؤمنین

درک آن مشکل است که خبر شهادت مالک اشتر وقتی به کوفه می رسد، امیرالمومنین مردم را به مسجد دعوت کرد و منبر ختم مالک را خودش رفت. می نشیند روی منبر، رو می کند به مردم، نمی تواند حرف بزند. مثل سیل از چشمش دارد اشک می ریزد. گریه گلوگیرش شده و نمی تواند حرف بزند. بچه های مالک می آمدند امیرالمومنین را تسلیت می گفتند. به جای اینکه علی آنها را تسلیت بدهد. منبر مفصلی در ختم مالک رفته است. یک جمله اش این است که گفت: مالک! تا قیامت که دارم نگاه می کنم، مادری را نمی بینم که دیگر بچه ای مثل تو را بزاید^۱. تو یکی یکدانه ای. مالک، محصول دعای علی است. خود مالک هم استعداد و خریدار حق و اهل معرفت بود.

اگر بپرسیم: علی جان از این نگاه ها به ما هم می کنی؟ خواهد گفت بله! به اندازه ظرفیتتان دعایتان می کنم. چون من بخیل که نیستم. علی علیه السلام که جزء گروه بخیلان عالم نیست علی جزء گروه کریمان و در رأس کریمان است.

جمله دومش فرمود: مالک! تو برای من آن بودی که من برای پیغمبرم بودم.^۲

۱. وَ هَلْ قَامَتِ النَّسَاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِكٍ. (الإختصاص، ص: ۸۱)

۲. و قَالَ علیه السلام فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ رَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا فَلَقَد كَانَ لِي كَمَا كُنْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (شرح نهج البلاغة لابن

أبي الحديد، ج ۱۵، ص: ۹۸)

عقل انسان در این موضوع، لنگ است اما غصه نخورید چون نگاه دعا کاملاً به اندازه گنجایش است. و آن کسی که مومن است یک خصلتش این است اعتراض ندارد در هیچ چیز هیچ اعتراضی به خدا ندارد و نسبت به پروردگار، آرام است.

علی علیه السلام در بیان پیامبر

اگر علی علیه السلام به مالک می‌گوید تو برای من آن بودی که من برای پیامبر بودم، باید ببینیم این منی که علی می‌گوید چیست. بگذارید ببینیم پیغمبر این من را چطور تعریف می‌کند. پیغمبر فرمود: علی جان نمی‌توانم درباره‌ی تو آنگونه که هستی حرف بزنم. باید ساکت بمانم تا بمیرم. چون می‌ترسم اگر آنگونه که هستی تو را معرفی کنم، بعد از من مردم به جای عبادت خدا تو را عبادت کنند.^۱ من ساکتیم، چون ظرفیتی نه در این دنیا و در عقل مردم می‌بینم که بگویم تو چه کسی هستی.

بعضی از این روایات را من از مهم‌ترین کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنم. مانند این که پیامبر فرمود علی جان! اگر دریاها، مرکب و تمام درختان جهان، قلم و جن و انس نویسنده شوند که ارزش‌های وجود تو را بنویسند، مرکب‌ها، تمام، تمام قلم‌ها، شکسته و جن و انس، مرده می‌شوند و هنوز تمام نشده^۲ که تو چه کسی هستی.

پیغمبر گفت علی جان شش تا امتیاز ویژه در این عالم خدا برای تو قرار داده که به احدی از مردم عالم و انسان‌ها تا قیامت عطا نشده حتی به من. من هم محرومم. حالا سه‌تایش را من می‌گویم، علی جان! رب، همسری مثل زهرا فرزندان چون حسن و حسین و پدرزنی

۱. عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ فِيكَ شَبَهًا مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَاٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ. (الكافي، ج ۸، ص: ۵۷)

۲. لَوْ كَانَتْ بِحَارُ الدُّنْيَا مِدَادًا وَ الْأَشْجَارُ أَقْلَامًا وَ أَهْلُهَا كُتَّابًا فَكَتَبُوا مَنَاقِبَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ فَضَائِلِهِ مِنْ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يُفْنِيَهَا مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. (الأمالي للصدوق، ص: ۵۵۸)



مثل من را به تو داد. کل عالم هم از این محروم هستند حتی من، پدرزن من یک آقای معمولی بوده به نام خویلد. همسر من، ساخته شده دین من است که شد خدیجه. همسر تو ساخته شده شخص خداست. خیلی فرق می‌کند. بچه‌ای خدا به من داد که در هجده ماهگی، ملک الموت آمد و گفت وقت این بچه تمام است و او را بردند. اما اگر بزرگ هم می‌شد، این نوع مقامات به او نمی‌رسید. اما بچه‌های تو... چه کرده خدا درباره تو! اینکه در ختم مالک اشتر، روی منبر مسجد کوفه، گفت من... این من، یک گوشه‌اش، اینهایی بود که شنیدید....

باید این مطالب را گفت تا مشخص شود انسانی که قدر خود را می‌شناسد، از چه ارزشی برخوردار است. آن کسی که وصل می‌شود به اهل بیت و اتصالش هم به گونه‌ای است که آنها در دنیا و در برزخ وادار می‌شوند برای آن انسان دعا کنند. این اتصالها هم، حسی نیستند. این ارزش‌ها با بدن مسح پیدا نمی‌کند بلکه الهی و معنوی است.

شناخت جایگاه خود؛ مملوک خدا بودن

امیرالمومنین دعا می‌کند: «رحم الله امرء عرف قدره». من علی از خدا می‌خواهم مورد رحمت قرار بده کسی را که خودش را خوب بفهمد که چه کسی است. مثلاً بفهمد مملوک است و مالک نیست. این خیلی حرف است که من نسبت به هیچ چیز احساس مالکیت نکنم. وقتی من از احساس مالکیت نسبت به مالم آزاد باشم، وقتی قرآن می‌گویند سر سال زکات بده چون قلبم آزاد از مال است، یک ساعت هم در پرداخت زکات یا معطل نمی‌کنم یا چون می‌گویند، خمس می‌دهم حتی ممکن است صد میلیون یا دویست میلیون شده باشد. اگر من خودم را بفهمم که مالک نیستم، ده دقیقه هم این دویست میلیون را نگه نمی‌دارم. چون به آن وابسته نیستم. برای اینکه فهمیدم ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. مالک، فقط خداست. خود همین معنا را امیرالمومنین چقدر زیبا



لمس کرده بود «مولای یا مولای انت مالک و انا المملوک»^۱. اما لمسش خیلی مهم است. اگر من روی منبر الفاظش را بگویم، کاری ندارد. شما هم بشنوید، چیزی نمی‌شود. صدا است و به گوش می‌خورد یا از زبان درمی‌آید. اما واقعاً همین امروز حاضرم با پروردگار و با بندگانش تصفیة مالی کنم؟ اگر نکنم، پس من مالکم. یعنی خدایا! یکی، تو و یکی، من. لطفاً در حق مال من نظر نده. زکات و خمس بده را نگو. به تو چه؟ این همان حرف قارون در سوره قصص^۲ است. حتی اگر خمسی که ده هزار تومان شده را ندهد، به نوعی، قارون است. حتی اگر کسی که حق با او نباشد، انصاف به زن و بچه یا به دیگر افراد ندهد، به نوعی یک فرعون است.

من باید قدر خودم را بفهمم و بشناسم که در امر مال و اموال، مملوکم. در امر قدرت، ضعیف و ذلیل و حقیر و مسکینم. اصلاً از خودم نظری ندارم گر بگوید امیرم امیرم/ و براند ز پیشم حقیرم/ و بگوید اسیرم اسیرم/ و بگوید بمیرم بمیرم/ بنده حکم و تسخیر رأیم^۳. این عبارات، توصیف مملوک است. اگر انسان خودش را بفهمد، میفهمد که بنده را پادشاهی نیاید^۴. اگر کسی هم ادعای پادشاهی کند دروغ است. زیرا از عدم کبریایی نیاید/ بندگی را خدایی نیاید/ از گدا جز گدایی نیاید/ من گدا من گدا من گدایم^۵. این عرفان به خود است.

قلب انسان؛ جایگاه خدا و مایه کرامت انسان

با مدد آیات قرآن و روایات، گوشه‌ای از عرفان به خود را با هم نگاه کنیم. پیغمبر می‌فرماید خداوند در کره زمین ظرفی دارد. که چون گنج، پنهان است. جای آن سینه

۱. يَا مُؤَلَّيْ أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ. (المزار، ص: ۲۴۹)

۲. قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي. قصص: ۷۸

۳. میرزا حبیب الله خراسانی.

۴. همان

۵. همان



بندگانش است و اسم آن ظرف هم قلب است^۱. نفرمود در آسمان یا در عوالم بالا بلکه گفت کره زمین. خداوند متعال برای این ظرف جای خاصی را ساخته و چون این ظرف گنج است در یک محل پنهان قرار داده که در معرض دید دزدان و غارتگران نباشد و فقط جایش همانجا بود چون اگر جای بهتر از آن بود، می‌برد آن‌جا می‌گذاشت. تعبیرات متعددی دربارهٔ این قلب وجود دارد. مانند اینکه می‌گویند قلب دریاوار است. امام صادق می‌فرماید «قلب المؤمن حرم الله»^۲.

قلب، ظرفی است که کرامت انسان به این ظرف و مظلوفش است. مظلوف، یعنی آن چیزی که در آن قرار داده می‌شود. ظهور خلافت الهی برای آن مایه‌ای است که در این ظرف قرار داده می‌شود. خیلی هم باید بپاییم چون گاهی انسان به دست خودش این ظرف را چنان آلوده می‌کند که ممنوع از ریخته شدن آن مایه‌ها می‌شود. در نهج البلاغه در خطبه هشتاد و شش می‌گوید یک عده‌ای «الصورت صورت انسان و القلب قلب حیوان»^۳ آنها دیگر رفتند این کرامتی که در سوره اسراء خدا می‌گوید در ارتباط با دل است «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۴. اگر قلب حیوان باشد که کرامتی معنی ندارد.

منبر شب عاشورا؛ پذیرش نبوت، عامل کرامت

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا برای آن هفتاد و دو نفر، راجع به اینکه ما چگونه کرامت داریم، سخنرانی کرد. نه در گذشته و نه در آینده، نه کسی این منبر را رفته و نه کسی آن مستمع را دیده است. در عالم خلقت، جلسه‌ای ویژه با واعظی تک و مستمعین ویژه بود.

۱. وَ فِي الْخُدَيْثِ الْقُدْسِيِّ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (عوالی اللثالی، ج ۴، ص: ۷)

۲. وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسَكِّنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ. (جامع الأخبار (لشعیری)، ص: ۱۸۵)

۳. صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ. (نهج البلاغه، ص: ۱۱۹)

۴. اسراء: ۷۰

نیاز انسان به امام در سیر الی الله

مقدمات مطالبش را فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ»^۱ خدایا! دلهای ما هفتاد و دو نفر را که متوجه نبوت پیغمبر کردی و خانه محبت به پیغمبرت و خانه گرایش به اطاعت از پیغمبرت قرار دادی، ما الان آدمهای با ارزشی هستیم. زنده ایم. نمی میریم. حتی اگر فردا سی هزار نفر هم قالب ما را تکه تکه کنند، نمی فهمند و فکر می کنند ما می میریم اما ما مرگ نداریم. ما یک بار فقط به دنیا آمدیم ما مردنی نداریم. علی ان اکرمتنا به النبوه یعنی این عامل کرامت است. هر کس در هر مقامی که باشد، منهای پیغمبر اسلام، مرده و میت است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲ اگر دعوت پیغمبر من را پاسخ ندهید، میت هستید. هر کس می خواهید باشید. من هم هیچ باکی ندارم، قیامت میلیاردها نفر را داخل جهنم بریزم و هفتاد و دوتا و سیصد و سیزده تا را با خودم بردارم. یک تعداد مومن را در هر قرنی با خودم بردارم، بقیه جهنم بروند. هیزم هستند و به درد بهشت من و رضایت من نمی خورند. میت به چه دردی می خورد؟ حتی اگر او را داخل بهشت ببرم، نیروی استفاده کردن از بهشت را ندارد. زنده باید داخل بهشت برود. بهشت قبرستان نیست که میلیاردها مرده را داخل آن بریزند. امالی طوسی، که بسیار کتاب مهمی است، مجموعه ورام^۳، که کتاب کم نظیری است، مستدرک الوسائل^۴، که کتاب بسیار مفصلی است، هر سه این روایت را نقل کردند: پیغمبر فرمود، «إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ» خدا یک بار هم به قیافه تان نگاه نمی کند و «وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ» به بانکتان و به دفترچه تان و به پول تان هم نگاه نمی کند. چون این دوتا برای خدا هیچ چیز نیستند نه قیافه تان و مالتان بلکه «يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ»^۵. نگاه خدا فقط

۱. الإرشاد، ج ۲، ص: ۹۱

۲. انفال: ۲۴

۳. مجموعه ورام، ج ۲، ص: ۶۴

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص: ۲۶۴

۵. يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ

أَعْمَالِكُمْ. (الأمالی للطوسی)، ص: ۵۳۶



به دل شماسست. که در این دل چه سرمایه‌هایی است. چون دل خزانه الهی است. شما در این خزانه خرمهره پر کرده‌اید نه طلای بیست و چهار عیار؟ در این خزانه، محبت این و آن و محبت افراد بعد از مرگ پیغمبر است؟ که جزو نجس‌ترین محبت‌هاست. یا در این خزانه عشق شدید به پول است؟ ﴿وَمُحِبُّونَ الْمَالِ حُبًّا جَمًّا﴾^۱. در طول بیست سی سال جوانیت مایه‌های چهره‌ای صدتا نامحرم را پر کردی؟ صورت‌هایی که خدا اصلاً نگاه به آن ندارد. به خصوص اگر این صورت بی‌حجاب هم باشد که دیگر از خود صورت که مورد نگاه خدا نیست، پست‌تر هم هست. خدا آشغال نگاه‌کن نیست. خدا اگر بخواهد، به انبیاء و ائمه و اولیاء نگاه می‌کند. این شناخت خدا در قلب است.

شناخت ولایت

در همین کتاب کامل الزیاراتمان است که بیشتر روزها اسمش را می‌برم از بس که این کتاب مهم است امام صادق می‌فرماید پیغمبر امیرالمومنین صدیقه کبری امام مجتبی حضرت حسین به دنبال نگاه خدا به گریه‌کنندگان بر حسین نگاه می‌کنند.^۲ خدا آشغال نگاه‌کن نیست که خدا شما را نگاه می‌کند پیغمبر شما را نگاه می‌کند. کیف می‌کنند شما را نگاه می‌کنند. رُشید هَجری^۳ می‌گوید آمد خدمت امیرالمومنین دیدم رنگش یک خرده زرد است آقا چه شده است؟ فرمود حال ندارم مریضم چرا آقا جان؟ فرمود برای اینکه تو تا امروز مریض بودی و حال نداشتی. بنشینم بشناسم در دلم چه کسانی هستند چه چیزی

۱. فجر: ۲۰

۲. إِنَّ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَعَهُ يُرْزَقُونَ وَ يُحْبَرُونَ وَ إِنَّهُ لَعَنَ يَمِينِ الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ بِهِ يَقُولُ - يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُؤَارِهِ وَ إِنَّهُ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ مَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بَوْلِدِهِ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ وَ يَقُولُ أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزِنْتَ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ. (کامل الزیارات، ص: ۱۰۳)

۳. این جریان مربوط به یکی دیگر از اصحاب به نام «رُمَيْلَةُ» است.



است چه چیزی است گفتیم فقط برای من مریض شدی چون مریض بودم؟ فرمود نه «لَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِّنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرْبِهَا» تا قیامت یک مومن از نگاه ما دور نیست هر کدامتان مریض شوید ما مریض می‌شویم هر کدامتان غصه‌دار شوید ما غصه‌دار می‌شویم.^۱ چرا؟ چون در ما هستند. دور نیستند. اینطور نیست که ما تهران و علی علیه السلام، کوفه و امام حسین، کربلا باشد. خودشان می‌فرمایند ما در دل شما هستیم و با شما فاصله نداریم.

دل خزانه الله است. محبت اهل بیت عجب گوهرهایی در این خزانه هستند! چقدر هم جالب است که شیطان‌ها زورشان می‌رسد که هر چهره و هر محبتی را در دل‌ها بریزند ولی زورشان نمی‌رسد این محبت‌ها و چهره‌ها را از دل‌ها بگیرند. چقدر این شعر عالی است در دل خودتان یک نگاهی به پیغمبر و ائمه و به حضرت حسین بیندازید. نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل / خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند.^۲ ویرانی این خانه، ظاهرش به مرگ است. بیچاره‌هایی در داخل و در خارج اگر زورشان تا حالا رسیده بود که ابی عبدالله را از ما بگیرند که تا حالا گرفته بودند. چون خیلی برایشان مهم است. اما این نقش نقشی نیست که زور شیاطین به آن برسد. این گوهر در این خزانه، گوهری نیست

۱. «عَنْ رُمَيْلَةَ قَالَ: وَعَكَتُ وَعَكَأً شَدِيداً فِي زَمَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَوَجَدْتُ مِنْ نَفْسِي خِفَةً فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ قُلْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُفِيضَ عَلَى نَفْسِي مِنَ الْمَاءِ وَ أَصَلِّيَ خَلْفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَفَعَلْتُ ثُمَّ جِئْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَمَّا صَعِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْمِنْبَرَ عَادَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْوَعْكَ فَلَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلْتُ مَعَهُ فَقَالَ يَا رُمَيْلَةُ رَأَيْتُكَ وَ أَنْتَ مُتَشَبِّهُ بَعْضُكَ فِي بَعْضٍ فَقُلْتُ نَعَمْ وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا وَ الَّذِي حَمَلَنِي عَلَى الرَّغْبَةِ فِي الصَّلَاةِ خَلَفَهُ فَقَالَ يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرِضْنَا بِمَرَضِهِ وَ لَا يَحْزُنُ إِلَّا حَزَنًا بِحُزْنِهِ وَ لَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّتًا لِدَعَائِهِ وَ لَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا لِمَنْ مَعَكَ فِي الْقَصْرِ أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ قَالَ يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا فِي غَرْبِهَا. (بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۲۶۰)

۲. رحمت علیشاه.



که به این راحتی در معرض دزد قرار بگیرد. خیال دشمنان راحت باشد، اگر ما یک لنگی ای هم پیدا کنیم، چون اهل بیت در جان ما هستند، لنگی ما را برطرف می‌کنند. لنگی جسمی و معنوی فرقی نمی‌کند. ما از آنها هم کاملاً راضی هستیم. لنگی‌های معنوی را که قطعاً برطرف می‌کنند لنگی جسمی را اگر مصلحت حق باشد، برطرف می‌کنند و اگر مصلحت نباشد، می‌گویند بمان! با آن مزدت را به تو می‌دهیم. مشکلی ندارد باز هم چیزی از دست ندادیم هیچ چیز از دست ندادیم.

آیه ۷۲ سوره احزاب؛ ولایت، امانت انسان

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱

خدا می‌گوید من یک امانت ویژه دارم که به تمام آسمان‌ها و تمام کوه‌ها و زمین ارائه کردم. نمی‌گوید عصینا به. زیرا نگفتند: نه ما زیر بار ارائه این امانت نمی‌رویم و نمی‌خواهیم قبول نمی‌کنیم. اگر عصینا می‌گفت معلوم می‌شد که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها با خدا درگیر شدند و گناه کردند. بلکه می‌گوید «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا». در آن عالم تکوین‌شان به پروردگار گفتند وجود ما آسمان‌ها و کوه‌ها و زمین را با سنگین و ارزش این امانت مقایسه کن و ببین درخور ما هست؟ وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا یعنی از کم گنجایشی خودشان ترسیدند.

گفت به انسان ارائه کردم «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». این انسانی که جهان به او ارائه شد، بسیار ستمکار و بسیار نفهم است. مقصود همه انسانهاست؟ از حضرت رضا سوال شد یابن رسول الله ما یک امانت را که نمی‌فهمیم چیست چون سر بسته و مبهم است. چه بوده که ارائه شده؟ امام می‌فرماید عشق کامل و اطاعت از ما. ولایت ما ارائه شد. آسمان‌ها گفتند ما این بار را می‌توانیم بکشیم؟ پیغمبر و اهل بیت را دوست داریم اما



نیاز انسان به امام در سیر الی الله

این بار ود و اطاعت را ما می‌توانیم بکشیم؟ انسان گفت من می‌کشم و شما شیعیان ما، این امانت را قبول کردید. آنهایی که قبول نکردند بسیار ستمکار و نفهم هستند^۱ اما شما عاقل و خوب و فهمیده هستید.

ارزش و کرامت شیعیان به پذیرش این ولایت است. مشکلات ما را هم همین اهل بیت حل می‌کنند. البته مشکل بدنی مهم نیست و روحی و آخرتی مهم است که درباره آن به ما ضمانت دادند که با شما هستیم و رهایتان هم نمی‌کنیم.

گریه بر امام حسین؛ از نشانه‌های ولایت‌داری

علامتهای زیادی به ما داده‌اند که اگر می‌خواهی بدانی با مایی، نشانه‌اش چیست. بعضی از نشانه‌ها در کل روایات یک بار گفته شده، بعضی‌ها دو بار، بعضی‌ها پنج بار. اما این یک نشانه‌ای در بیش از صد روایت آمده که نشانه بودن شما با ما و بودن ما با شما گریه بر حسین ماست. همه که لیاقت ندارند معنی و ارزش گریه را بدانند و گریه کنند. من باطنش را نمی‌دانم. فکر می‌کنم پروردگار عالم تمام انسان‌هایی که می‌خواسته خلق کند، یک نگاه کرده و امثال ما را در دوره تاریخ انتخاب کرده که لایق گریه باشیم. قلب ما لایق محبت بوده است. سرش را هم نمی‌دانیم.

روضه

شب جمعه است فرمود مسمع به کربلا نزدیکی عرض کردم بله نزدیکم عراق زندگی می‌کنم زیارت می‌روی؟ گفتم آقا شما خودت مدینه‌ای زیارت ابی عبدالله می‌روی؟ فرمود زیارت نروم کسی را که شب‌های جمعه خدا زیارت می‌کند نروم؟ به ائمه گفتند اگر یک وقت نشد برویم چه کار کنیم فرمودند جزء زائران شوید چطوری؟ فرمودند همین بگو

۱. «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرُوا. (عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۳۰۷)



«السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک و رحمته الله و برکاته» می شوی زائر می شوی زائر این سلام را که می دهی ثواب نود حج عمره قبول شده در پرونده ات می نویسند دل ما عجب کارهایی برای ما می کند به به.

دل به دریای ولا در کربلا می زد حسین دل به دریای ولا در کربلا می زد حسین / عشق بازان خداجو را سلامی زد حسین / روز عاشورا گفت من دارم می روم اما تا قیامت یک عده ایتان را انتخاب می کنم دعوت تان می کنم با قافله من همراه شوید حسین جان تو در گودال ما را می دیدی و دعوت می کردی بله که می دیدی به جان مادرت می دیدی ما را آخر گرچه نقش پرچمش هیبهات من الذله بود باز طرحی تازه از قالوا بلی می زد حسین / سیر در معراج قرب حضرت معبود داشت / چون قدم در راه تسلیم و رضا می زد حسین / صدایش در گوشتان است. صورت خون آلود روی خاک است. «الهی رضی به قضائک تسلیمما به امرک..» تا نریزد تا نریزد خون پاک اصغرش اندر زمین / آسمان عشق را رنگ خدا می زد حسین / چشم در چشم علی اکبرش وقت وداع / بوسه بر آینه ایزد نما می زد حسین. اکبر را می بوسید می گفت خدا را می بوسم وای به من... دست سقا را چو می بوسید در دریای خون / آن وقتی که دم خیمه بود دستش را نبوسید در راه که می آمد برود بالای سرش دید دست بریده روی زمین است پیاده شد دست را بغل گرفت... دست سقا را چو می بوسید در دریای خون / بر سر ملک دو عالم پشت پا می زد حسین حسین جان حسین جان حالا به مناسبت بحثی که شنیدید دلتان را نگاه کنید... خیمه های آل یاسین را چو آتش می زدند / خیمه بر جان و دل اهل ولا می زد حسین می گفت. خیمه ها را بسوزانید میلیون ها خیمه در دل عاشقانم می زنم دیگر کسی نمی تواند آن خیمه ها را بسوزاند... خیمه بر جان و دل اهل ولا می زد حسین / سبزپوشان فلک... همه فرشتگان از عرش تا پایین... سبزپوشان فلک دیدند با فریاد سرخ / از حرم تا قتلگه زینب صدا می زد حسین / دست و پا می زد سبزپوشان فلک دیدند با فریاد سرخ... آخر از بس زده بودند خودشان را همه صورتها خون آلود بود سبزپوشان فلک دیدند با فریاد سرخ / از حرم تا قتلگه زینب صدا می زد / دست و پا می زد حسین / دوید از خیمه ها آمد میان گودال هیچ کس نبود بدن قطعه



نیاز انسان به امام در سیر الی الله

قطعه افتاده بود اول رو کرد به مدینه یا رسول الله «هذا حسینک مرمل به الدماء مقطوع الاعضاء» حسین من با خدا حرف زدم با جدم حرف زدم یک کلمه هم با خودت حرف بزنم اما توقع دارم جوابم را بدهی عزیزدلم به من بگو این تیر سه شعبه را چه کسی به قلب تو زد ای کاش به قلب خواهرت زده بودند حسین.

جلسہ ششم

آیہ ۳۵ سورہ مائدہ؛ توسل و

تمسک بہ اہل بیت علیہم السلام

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

نام یکی از سوره‌های قرآن کریم مائده است. این نام از آیات اواخر خود سوره گرفته شده. چهارمین پیامبر اولوالعزم خداوند، حضرت مسیح، دعایی داشته که در پایان سوره نقل شده: ﴿رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾^۱ پروردگارا برای ما یک سفره آسمانی پر، جامع و کامل نازل کن. این که کلمه مائده در آیه الف و لام ندارد، دلیل بر این است که حضرت مسیح درخواست یک سفره جامع کاملی کرده که مایه شادی اول و آخر زندگی باشد: ﴿تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا﴾^۲.

در آیه سی و پنجم سوره مائده، چند مسأله مهم مطرح شده. آیه یک خط است ولی از نظر معنا یک جهان بی‌نهایت است و این هنر وحی است که گسترده‌ترین معانی را در کوچکترین قالب جای داده است.

مومنان؛ مخاطب خاص این آیه

اولاً روی سخن با شما مردم مومن است. چون قرآن برای یک زمان خاص نازل نشده. همین الان دارد با شما حرف می‌زند و شما را انتخاب کرده که مورد خطابش باشید. این

۱. مائده: ۱۱۴

۲. مائده: ۱۱۴.

شعر، که مفهوم آیات و روایات مان است، چون گوینده‌اش، سعدی، آیات دینی را می‌دانسته و واعظ و منبری بوده:

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه‌خور داری
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری^۱

این چه لطف و کرمی و محبتی است که ما یک مشت خاک را انتخاب کرده تا با ما حرف بزند؟ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ما کجا؟ اصلاً ما چه کسی هستیم؟ اما او در شما خوبی دیده که برای حرف زدن با شما انتخابتان کرده است.

مقهورین خداوند در قرآن

با خیلی‌ها هم قهر است که قهر بودنش را در آیه احتمالاً هفتاد و هفت یا هفتاد و هشت سوره آل عمران ببینید که می‌خواهد آشتی باشد ولی اگر یک عده‌ای نمی‌خواهند با او آشتی باشند، حجتش را تمام می‌کند بعد رها می‌کند.^۲ تا زمانی که موسی را مبعوث به رسالت کرد با فرعون هم قهر نبود و فرمود ﴿إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ، فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا﴾^۳. می‌فرماید پیش فرعون، برو! اگر قهر بود که نمی‌گفت برو پیش فرعون و با او که روبه‌رو شدی نرم و با محبت و عاطفه حرف بزن. ﴿لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ﴾^۴ به امید اینکه با حرف‌های تو از خواب بیدار شود ﴿أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۵ و دلش تکان بخورد. اما فرعون با خدا آشتی نکرد و خدا هم رهایش کرد و خودش و فرعونیان دچار غرق شدند.

۱. سعدی، دیباچه گلستان.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا عَاقِبَةَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ آل عمران: ۷۷.

۳. طه، آیات ۴۳ و ۴۴.

۴. طه: ۴۴.

۵. طه: ۴۴.



خطاب مستقیم در این آیه

در این خطاب، به پیغمبر نمی‌گوید به این مؤمنان بگو، بلکه آیه مستقیم با خودتان دارد حرف می‌زند. در خیلی از آیات می‌گوید تو بگو مانند ﴿وَسَأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۱ اما اینجا خودش مستقیم حرف می‌زند و شما صدایش را می‌شنوید که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا». پیغمبر می‌فرماید ما دوتا گوش داریم یک گوش سر یک گوش دل. اگر دل بدهی الان می‌شنوی. ما دوتا چشم داریم یک چشم سر یک چشم دل^۲ آنهايي که نمی‌شنوند و نمی‌خواهند بشنوند که خب نمی‌شنوند گوش اسرار شنو نیست / وگرنه اسرار / برش از عالم معنا خبری نیست که نیست / چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را / جلوه حسن به دیوار و دری نیست که نیست^۳.

دستور به تقوا

ای بندگان مؤمنم! ای بندگان که دل دادید به من، به من دل بستید! اِتَّقُوا اللَّهَ. دوست دارم اهل نجات باشید، قیامت در جوار خودم باشید و کنار خودم باشید. اینها در قرآن است. من از خودم نمی‌گویم نمی‌خواهم از خودم شادتان کنم. قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۴. من با اهل تقوا معیت دارم. آنها با من هستند و من هم با آنها هستم. می‌خواهم پیش خودم باشید ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۵. نمی‌خواهم در بهشت فقط از سیب و

۱. اسراء: ۸۵.

۲. إِنَّمَا شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْأَعْيُنِ عَيْنَانِ فِي الرُّؤْسِ وَ عَيْنَانِ فِي الْقَلْبِ أَلَا وَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ. (الكافی، ج ۸، ص: ۲۱۵).

۳. دیوان اشعار حکیم ملا هادی سبزواری در استقبال از غزل حافظ

چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

۴. نحل: ۱۲۸.

۵. قمر: ۵۵.

گلابی و آلبالو و خیار و خربزه لذت ببرید، که در دنیا لذتش را یک بار چشیدید، بلکه «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ» می‌خواهم از بودن پیش خودم لذت ببرید. برای معیت با من و لذت بردن از پیش خودم «اتَّقُوا اللَّهَ!» این چند روزه که در دنیا هستید عبادت و ترک معصیت کنید. سنگین است؟ تحمیل یک بار سنگین نیست. بلکه می‌خواهد بگوید دست خالیت را با تقوا پر می‌کنم اگر اهل طاعت و ترک معصیت باشید.

حکم جهاد در راه خدا

توضیح «وَاتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» بماند، بقیه آیه را تمام کنیم، برگردیم. میفرماید: «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ.» بندگان! اهل ایمان! دلدادگان به من! جهاد کنید. چه نوع جهادی؟

جهاد با زبان

زبان که دارید با زبان‌تان جهاد کنید. «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِالسُّنَّتِمْ»^۱. در هفت هشت ده دقیقه مانده به شهادت امیرالمومنین است که وصیت می‌کند با اینهایی که بد هستند، بد می‌کنند و با من قهر هستند، با زبان‌تان خوب حرف بزنید. آرام و با محبت امر به معروف و نهی از منکر کنید. داخل خانه و اداره و مغازه، واعظ یا هر کس دیگر، اگر چه امر به معروف واجب است، طوری بکن که قلب گنهکار نشکند. مردم تشنه محبت هستند و تشنه چوب و تازیانه و سنگ و اسلحه نیستند. طبع انسان تشنه محبت است. لذا می‌بینید گاهی گنهکارانی که می‌خواهند توبه کنند، چطور خودشان را در دامن خدا می‌اندازند. می‌گویند ما را بیامرز به ما رحم و محبت کن. اشتباه کردیم اما اگر محبت به آنها بشود، تشنه‌اند.

۱. وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُعْلَبُونَ [يُقَالُونَ] عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ - الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ الْجِهَادُ بِأَلْسِنَتِكُمْ - ثُمَّ الْجِهَادُ بِقُلُوبِكُمْ - فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَلْبَهُ مَعْرُوفًا - وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا نَكَسَ قَلْبَهُ - فَجَعَلَ أَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ فَلَا يَقْبَلُ خَيْرًا أَبَدًا (تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۲۱۳).



جهاد با مال

ما در دینمان، موارد زیادی داریم که می‌فرماید برایش پول بدهید که دین زنده بماند^۱ یا محرم و ماه رمضان زنده بماند، اینها را در یک مرحله، با پول می‌شود زنده نگه داشت. در مرحله دیگر با شرکت در جلسات و مساجد است. ولی پول خیلی ریشه است که خدا در قرآن می‌گوید پولتان را می‌خرم^۲ هیچ صرافی هم در عالم به اندازه خدا سود پول به ما نمی‌دهد.

جهاد با تن

و با بدن تان جهاد کنید.

رستگاری؛ نتیجه جهاد

چرا به جهاد امر شده؟ «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» تا با تقوا با ایمان با جهاد با وسیله تمام موانع راه سعادت را ریشه کن کنید راهتان به طرف من و انبیاء و ائمه و رضایت من و بهشت من باز شود «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

تمسک به وسیله

﴿أَمْ آتَّعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۳

استفاده از وسیله در اداره امور؛ سنتی الهی

یقین بدانید طبق آیات قرآن و روایات، پروردگار، برای بندگان مستقیماً کاری نمی‌کند. این اراده ازلیه و ابدیه‌اش، و اراده فعلیش است. هر طوری می‌خواهید حساب کنید اما قطعاً

۱. به عنوان نمونه: (إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَيَّ دِينِنَا - الكافي، ج ۱، ص: ۵۴۸)

۲. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره، ۲۴۵) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيَضَاعِفُهُ لَوْلَا أَجْرٌ كَرِيمٌ (حدید: ۱۱) إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ... ﴿توبه: ۱۱۱﴾

۳. مائده: ۳۵.



خداوند بنا ندارد بگوید بنشین دهانت را باز کن از آسمان لقمه در دهانت بگذارم و خودم کارهایت را انجام می‌دهم. خدا کار را با وسیله انجام می‌دهد یعنی یک واسطه باید بین ما و خدا باشد همین عبادتها مثل تقوا، ایمان و ترک گناه هم وسیله هستند اما کار مستقیم نمی‌کند. من دیگر بحث نکنم نه علمی و نه غیرعلمی.

وسایل در کل جهان هستی کار می‌کنند. اگر زمین تشنه‌اش است همینطوری تشنگیش را رد نمی‌کند و گیاهش را نمی‌رویاند بلکه ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾^۱. یعنی اگر من می‌خواهم زمین را زنده کنم، وسیله قرار دادم. ابر، باد و باران سپس حیات زمین و در نهایت رویدن رخ می‌دهد. وسیله، یک سفره گسترده‌ای در کل هستی است.

استفاده از وسیله در رفع حاجات مادی انسان؛ داستان حضرت موسی

درباره خودمان قرآن مجید می‌گوید موسی بن عمران ﴿خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾^۲ از دست چنگال ظلم فرعونیان همه چیزش را مصر جا گذاشت و با یک لا قبا فرار کرد نه یک دانه نان با او بود نه یک قران پول. بدون بقچه‌ای و لباس و وسیله‌ای در این کویرها و تپه‌ها و ماهورها، دره‌ها و کوه‌ها آمد تا بیرون مدین رسید. پیاده، گرسنه، خسته و رنج دیده گوشه‌ای نشست. موسی می‌داند تنها فریادرس یک نفر است و او باید جور کند. نشست و گفت خدایا غریبم چون اینجا هیچ کس من را نمی‌شناسد خدایا ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^۳. خدایا! تهیدست بیمارم. این همه در بیابان‌ها، کویرها، کوه‌ها و دره‌ها بودم، دیگر توانی ندارم. به او فرمود اولاً غریب کسی است که من را ندارد و حییبی مثل من کنارش نیست. تو چه غربتی داری؟ بیمار با دوا معالجه می‌شود دوا خورد و خوب شد. فقرش را هم به وسیله شعیب برطرف کرد. وقتی به شعیب برخورد گفت بیا برای من گوسفندچرانی کن مزد شام و نهار و صبحانه‌ات را می‌دهم. غربتش را با خانواده شعیب فقرش را با گوسفندچرانی و بیماریش را با دوا برطرف کرد.

۱. بقره: ۲۲.

۲. قصص: ۱۸.

۳. قصص: ۲۴.

استفاده از وسیله در رفع حاجات معنوی؛ علی علیه السلام؛ رابط رب و عبد

راوی وقتی روایت خوبی را ارائه می‌کند اگر حرف خوبی بزند که به درد بخورد بگو هر کس می‌خواهی باش. راوی این روایت هم اهل تسنن است، باشد مگر اگر باید حرفش را قبول نکرد. راوی از رسول خدا نقل می‌کند که پیغمبر فرمود بین عبد همه و رب یک پرده واسطه قرار دارد و هو علی بن ابیطالب. بین عبد و بین رب یک پرده واسطه قرار داد، این واسطه علی بن ابیطالب است^۱. بعد می‌گوید پیغمبر فرمود اگر کسی می‌خواهد به بهشت برسد به رحمت برسد به پاداش برسد دست از علی بردارد^۲ چون پشت کردن به علی یعنی همه چیز را از دست دادن پس علی علیه السلام، وسیله و واسطه است. چرا ما متمسک به امامت و ولایت علی هستیم؟ زیرا خدا واجب کرده به ما «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ». امر و امر واجب شده‌ایم. نمی‌دانیم هم چطوری شکر را به جا بیاوریم که ما را با او آشنا کردی. این چه فرهنگی بود که در وجود پدر و مادرهای ما از خیلی قدیم نسل به نسل ریختی که تا می‌خواستیم بلند شویم و هربار زمین می‌افتادیم می‌گفتند بلند شو بابا بلند شو مادر، هنوز زبان مان هم درست باز نبود، می‌گفتند بگو یا علی.

گریه و توسل به امام حسین؛ یک توسل ویژه

یادتان هم باشد طبق روایاتی که سال‌ها برایتان خواندم این علی خودش با گریه‌های شدید متوسل به ابی‌عبدالله بود^۳ یا علی. من ندیدم داخل کتاب‌ها و روایات که بگویم دائم

۱. لَا يَسْتُرُ عَلِيًّا عَنِ اللَّهِ سِتْرٌ وَلَا يَخْجُبُهُ عَنِ اللَّهِ حِجَابٌ وَ هُوَ السَّتْرُ وَ الْحِجَابُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ. (کتاب سلیم، ج ۲، ص: ۸۵۹)

۲. کتاب سلیم، ج ۲، ص: ۸۶۰

۳. قال ابن عباس: لَقَدْ دَخَلْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِدِي قَارٍ فَأَخْرَجَ لِي صَحِيفَةً وَ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هَذِهِ الصَّحِيفَةُ إِمْلَأْهَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ خَطِّي بِيَدِي قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْرَأَهَا عَلِيٌّ فَقَرَأَهَا وَ إِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى يَوْمِ قِتْلِ الْحُسَيْنِ رضي الله عنه وَ كَيْفَ يُقْتَلُ وَ مَنْ يَقْتُلُهُ وَ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ مَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعَهُ فِيهَا ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ أَبْكَانِي (کتاب سلیم، ج ۲، ص: ۹۱۵).

نیاز انسان به امام در سیر الی الله

نه نمی‌دانم اما هر گاه از گاهی از ولادتش تا شب نوزدهم که حدوداً امام حسین سی و هفت سالش بود گاه به گاهی که ابی عبدالله را نگاه می‌کرد مثل باران گریه می‌کرد گاهی ابی عبدالله می‌گفت بابا چرا گریه می‌کنی می‌گفت من تنها نیستم همه موجودات برایت گریه می‌کنند حسین جان.

حسین جان! حسین جان! ائمه ما با ظرافت گریه بر تو را واجب کردند چطوری این واجب را ترک کنیم؟ حسین جان گریه بر تو شستشوی فکر و قلب و روح و جان است چطوری ما غسل در اشک بر تو را رها کنیم؟ حسین جان به ما روایات نگفتند با دیسیپلین^۱ و کراواتی گریه کنید به ما گفتند چون زن جوان مرده گریه کنید^۲ حسین جان حسین جان به ما گفتند این گریه را دست به دست ادامه می‌دهند تا روز قیامت^۳ حسین جان قیامت گریه جز برای کافران و نابکاران وجود ندارد طبق آیات قرآن اما آنجا که جای شادی و خنده تمام انبیاء و اولیاء و مومنان است^۴ حسین جان روایات به ما گفتند زهرا وقتی وارد محشر می‌شود خدا می‌گوید چه می‌خواهی^۵ می‌گوید یک خیمه برایم بزنند بنشینم من که کربلا نبودم می‌خواهم گریه کنم. حسین جان.

بهره‌گیری از دعای امام

محمد بن شهاب زهری^۶ از راویان ماست. من برای اینکه می‌خواستم اسمش را ببرم به چهار کتاب رجالی مهم اشاره کردم بینم او کسیت. بالاخره معلوم شد آدم مثبتی بوده.

۱. Discipline انضباط.

۲. نوحوا علی الحسین نوح الثکلی علی ولدها.

۳. يُجَدِّدُونَ الْعُرَاءَ جِيلاً بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۲۹۳).

۴. مانند ۶۲ یونس و ۱۷۰ عمران.

۵. تُحْشِرُ فَاطِمَةُ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْخُلَلُ وَ هِيَ آجِدَةٌ بِقَمِيصِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّحٌ بِالْدِّمِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ فَيُؤَخِّدُ لَهَا بِحَقِّهَا. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص: ۳۲۷).

۶. محمد بن مسلم الزهري المدني، تابعي، و هو محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن الحارث بن شهاب بن زهرة بن كلاب، ولد سنة اثنتين و خمسين، و مات سنة أربع و عشرين و مائة، و له اثنتان و

سبعون سنة، و قيل: سبعون سنة. (رجال الطوسي، ص: ۲۹۴).



محمد ابن شهاب می گوید مریض شدم و به حال مرگ افتادم. در بستر فکر کردم دوا و دکتر و غذا که من را خوب نکرد، دیگر چه کار باید بکنم. به نظرم رسید این زمان قوی ترین وسیله بین انسان و خدا وجود مقدس زین العابدین است. گفتم می کشانم خودم را تا در خانه حضرت. خودم را کشاندم در حالیکه داشتم می مردم، در زدم. امام در را باز کرد. ائمه ما عادت نداشتند دم در بایستند با مردم حرف بزنند به خصوص اگر یک شیعه مراجعه می کرد او را می بردند داخل و احترام و پذیرایی می کردند. داخل خانه رفتم. من را نشانده. به حضرت گفتم می بینی من را دارم می میرم امروز برای حل مشکلم، وسیله ای به قدرت تو، پیش خدا پیدا نکردم. کاری می کنی برایم؟ حضرت فرمود می خواهی به خودت دعا کنی من آمین بگویم یا می خواهی من دعا کنم تو آمین بگو. شما از این جمله چه فهمیدید می خواهی تو دعا کن من آمین بگویم یعنی شیعیان شما خیلی پیش خدا قدر دارید یعنی یکی از دعاها می مستجاب، دعای شماس است. تا حالا دعای مستجاب نداشتید همه مان داشتیم که. گفتم یابن رسول الله شما دعا کن من آمین بگویم فرمود من دعا می کنم زین العابدین دستش را به جانب خدا برداشت گفت خدایا این به امید من و پدرم و جدم علی و پیغمبر و مادرم زهرا پیش من آمده یعنی شما به ما احترام بگذارید معتقد باشید هر کار مثبتی را برایتان دنیا و آخرت می کنم. گفت خدایا حاجات محمد بن شهاب زهری را برآورده کن بیماریش را شفا بده روزیش را فراخ کن مقامش را پیش خودت بالا ببر.

من نمی دانم مسیحی ها، یهودی ها، زرتشتی ها، اهل سنت، کمونیست ها، بی دین ها و لائیک ها وقتی گرفتار می شوند به چه کسی مراجعه می کنند. کسی را ندارند بیشتر گره ها در زندگیشان می ماند. اما ما اگر به کارمان گره می خورد و مشکل پیش می آید یار و مددکار و پرستار و پشتیبان داریم.

امامان ما، ناراحتند ما درجا بنزیم و یک جور بمانیم. امامان ما می خواهند هر روز از معنویت، حقیقت، درستی، فضیلت، صدق و کرامت به ما افزوده شود. ابن شهاب می گوید امام این چهارتا دعا را کرد بعد همانجا داخل خانه که نشسته بودم خوب خوب شدم. و بعد

نیاز انسان به امام در سیر الی الله

از سالها می‌گوید والله قسم از آن روز تا حالا مریض نشدم، برایم روزی می‌بارد و امید هم دارم که با دعای زین العابدین به رحمت پروردگار برسم. می‌رسد. رسیده است.^۱

به خدا قسم که مخالفان اهل بیت و امامت و ولایت، مخالفان گریه هستند.

این ذوق و سماء ما مجازی نبود این شوق و طرب که می‌کنیم بازی نبود
با بی‌خبران بگو که ای بی‌خردان بی‌هوده سخن به این درازی نبود^۲

درباره وسیله نمی‌رسم همه آنچه را یادداشت کردم بگویم. یک دانه را می‌گویم تمام می‌شود مطلبم تمام که نمی‌شود تا قیامت هم ما را زنده بگذارد بخواهیم درباره ابی عبدالله و امیرالمومنین و صدیقه کبری حرف بزنیم، تمام نمی‌شود. می‌گویم تمام می‌شود یعنی همین وقتی که همه‌مان داریم دور هم می‌نشینیم تمام می‌شود این مائده است و مائده کامل جامع خدا برای ما است. سر این سفره همه چیز برای ما گذاشته. درمان درد و حل مشکل، مردن راحت و برزخ راحت، قیامت آباد. خیلی مائده عجیبی است!

توسل به امام حسین؛ برداشتن عذاب نفرین مادر

یک روزی پیغمبر امیرالمومنین و صدیقه کبری و حسن و حسین را با خودش برداشت آمد قبرستان بقیع تاریخش را هم نوشتند که چه سال از هجرت بوده یقیناً یا سال هفتم بوده هشتم بوده که مثلاً حضرت مجتبی شش ساله‌شان بوده پنج ساله‌شان بوده ابی عبدالله چهار ساله‌شان بوده. وقتی وارد قبرستان بقیع شدند پیغمبر اکرم یک فرد جوانی را در عالم

۱. روایت یافت نشد و شاید این جریان مقصود بوده: وَ كَانَ الزُّهْرِيُّ غَامِلًا لِبَنِي أُمِّمَّةٍ فَعَاقَبَ رَجُلًا فَمَاتَ الرَّجُلُ فِي الْعُقُوبَةِ فَخَرَجَ هَائِمًا وَ تَوَحَّشَ وَ دَخَلَ إِلَى غَارٍ فَطَالَ مُقَامُهُ تَسْعَ سِنِينَ قَالَ وَ حَجَّ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ فَأَتَاهُ الزُّهْرِيُّ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْ قُنُوطِكَ مَا لَا أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْ ذَنْبِكَ فَابْعَثْ بَدِيَّةً مُسَلَّمَةً إِلَى أَهْلِهِ وَ اخْرُجْ إِلَى أَهْلِكَ وَ مَعَالِمِ دِينِكَ فَقَالَ لَهُ فَرَجَتْ عَنِّي يَا سَيِّدِي اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ وَ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ وَ لَرِمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ كَانَ يُعَدُّ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لِذَلِكَ قَالَ لَهُ بَعْضُ بَنِي مَرْوَانَ يَا زُهْرِيُّ مَا فَعَلَ نَبِيُّكَ يَعْنِي (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص: ۱۵۹).

۲. علاءالدوله سمنانی.



برزخ دید به بد عذابی دچار است عذاب برزخی در سوره مومن آیه پنجاه و دو پنجاه و سه عذاب برزخ را دارد^۱ که روحش و آن بدن مثالیش بدن لطیف برزخی نه بدن قبری در غل و زنجیر و غرق آتش و او را تنگ بستند. خیلی پیغمبر متأثر شد به اذن الله پرده را برایش کنار زدند به جوان گفت که این چه وضعی است مگر تو مسلمان نبودی؟ گفت بوم این چه عذابی است گرفتار کردی خودت را به آن؟ گفت آقا نفرین مادرم است من یک روز آدم خانه زنم از مادرم به من شکایت کرد خب بابا بنشین بررسی کن بین شکایت درست است غلط است حسادت است غفلت است درجا هر حرفی را شیعه نباید گوش بدهد و وارد عمل شود باید تحقیق کند که مقصر چه کسی است عروس است مادرشوهر است حل کند. گفت من زنم را خیلی دوست داشتم تا شکایت کرد تنور روشن بود مادرم نان میخواست بپزد بلندش کردم انداختمش داخل تنور همسایه‌ها دویدند او را درآوردند یک دستش و یک طرف سینه‌اش سوخته بود سرش را بلند کرد گفت انتقام من را از این ظالم بگیر سه روز بعد من مردم اینطور جنگ‌ها کوتاهی عمر می‌آورد یادمان باشد حالا هم اینطوری گرفتارم. اصلاً تحمل ندارد پیغمبر فردی از امت را در عذاب ببیند فرمودند ما می‌خواهیم دعا کنیم فایده‌ای ندارد باید مادر بیاید اینجا اعلام کند راضیم بدون رضایت مادر خدا نه دعای من را نه دعای شما را قبول نمی‌کند بروید مادرش را بیاورید رفتند مادرش را آوردند با دست بسته و سینه بسته فرمود مادر پسرت در عذاب است در غل و زنجیر است حالا مادر که نمی‌دید اعلام رضایت کن ما هم دعایش کنیم گفت نه بگذار بسوزد اصلاً دلم راضی نمی‌شود پیغمبر سکوت کردند دعوا که ندارند امیرالمومنین فرمود مادر به حرف پیغمبر گوش می‌دادی حالا گوش ندادی به حرف من گوش کن گفت نه من دلم سوخته نمی‌توانم راضی شوم صدیقه کبری به او گفت مادر خانم پدرم به تو گفت شوهرم به تو گفت راضی شو گفت نمی‌شوم امام مجتبی شش سالش است پنج سالش است آمد جلو بچه است فعلاً از نظر ظاهر بیشتر عاطفه را تحریک می‌کند مادر ببین



پسرت دارد می‌سوزد جدم مادرم پدرم گفت بچه‌جان راضی نمی‌شوم یکی دیگر مانده پنج سالش است آمد جلو مادر خب حالا به حرف جدم پدرم مادرم برادرم گوش ندادی به حرف من گوش بده از این بچه‌ات راضی شو حرف نزد زن یک خرده این پا و آن پا کرد و نشست دامن پیراهن ابی عبدالله را گرفت گفت راضی شدم نجات پیدا کند بچه‌ام. پیغمبر فرمود مادر خیلی شگفت‌انگیز است به حرف من گوش ندادی به حرف علی گوش ندادی به حرف دخترم زهرا گوش ندادی به حرف حسن خیلی کار عجیبی کردی به ما چهارتا گوش ندادی این آخری ما که چهار پنج سالش است چطور به این راحتی گوش دادی؟ گفت یا رسول الله می‌خواستم بگویم نه دیدم درهای آسمان باز شد با گرز آتشین گفتند یا راضی شو یا پدرت را درمی‌آوریم به حسین می‌خواهی نه بگویی؟^۱ وای حسین جان ما تا روز مردن به تو بله می‌گوییم ما حرف جدت را گوش می‌دهیم حرف پدرت را گوش می‌دهیم زن‌های ما حرف مادرت را گوش می‌دهند حسین جان.

توسل حضرت آدم به اسماء اهل بیت

یک توسل دیگر هم بگویم این توسل هم توسل عجیبی است در کتاب‌هایمان نقل شده یکی نه دوتا نه ده‌تا نه طبق آیه قرآن مجید آیه سی و پنج سوره مائده باید قبول کرد این ترس را وقتی از بهشت بیرونش کردند از مقام الهی هبوط کرد دید زمین است و کویر هیچ چیز نیست یک گوشه نشسته بود زار زار گریه می‌کرد نگاه می‌کرد حالا از عالم ملکوت که بیرون‌مان کردند اما پرده ملکوت را که نگذاشتند جلوی چشم می‌توانم با تماشا خودم را قانع کنم و اساق العرش آدم ساقه عرش را دید و اسماء النبی و الائمه دید چهارده‌تا اسم نورانی بر صفحه عرش است «فلقنه جبرئیل»^۲ جبرئیل آمد کنارش تلقینش

۱. تحفة الواعظین ج ۱ ص ۱۳۱. به نقل از تفسیر منهج الصادقین.

۲. فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى - فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَ الْأُنْمَةَ عَ فَلَقَّنَهُ جِبْرَائِيلُ قُلْ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِمَةَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحَمَّدٍ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنِ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَسَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ يَا أَخِي جِبْرَائِيلُ فِي



کرد گفت می‌خواهی نجات پیدا کنی؟ می‌خواهی قبولت کنم؟ می‌خواهی توبهات را بپذیرم؟ دنبال من بگو «یا حمید به حق محمد یا عالی به حق علی یا فاطر به حق فاطمه یا محسن به حق الحسن و الحسین و منک الاحسان» آمرزیده شد رحمت شامل حالش شد راحت شد اما فلما ذکر الحسین سالت دمه تا این لغت حسین را روی زبان جاری کرد از دوتا چشمش اشک ریخت و الخشخه قلبه دل شکست خدا کند دل اینجاها بشکند «قال یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی» اسم پنجمی را که بردم دل شکست تثیل عبرتی اشک‌هایم ریخت این کیست چرا اسمش آدم را محزون می‌کند چرا نامش آدم را به گریه درمی‌آورد قال جبرئیل امین وحی گفت ولدک هذا این یکی از نسل تو است «یصاب بمصیبتیه تصبر عنده المصائب» مصائبی سرش می‌آید که تمام مصائب جهان پیش او کوچک است «فقال یا اخی و ما هی» این مصیبت‌ها چیست که مصیبت‌های دیگر در کنارش کوچک است یک مقداریش را گفت قال وای گرم‌مان می‌شود چه کار می‌کنیم آب خنک نوشابه خنک شربت خنک اگر این گرما در بیابان باشد چه اگر این گرما کنار گرد و غبار باشد چه اگر این گرما کنار هفتاد و یک بدن قطعه قطعه باشد چه اگر این گرما در زحمت زیاد باشد چه آدم یقتل عطشانا تشنه سرش را می‌برند کنار رودخانه اگر کربلا آب نبود که آدم راحت بود کنار رودخانه وقتی هم می‌کشند او را غریباً و حیداً فریداً لیس له ناصر و لا معین هیچ کس نیست همه قطعه قطعه افتادند روی خاک خواهرها و دخترهای کوچک هم که نمی‌شد بیایند بجنگند ولو تراه یا آدم اگر می‌شد می‌ماندی روز

→

ذَكَرَ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي قَالَ جِبْرَائِيلُ وَلَدَكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ فَقَالَ يَا أُخِي وَ مَا هِيَ قَالَ يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَ حَيْدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ وَ أَعْطَشَاهُ وَ أَعطَشَاهُ وَ أَعطَشَاهُ وَ أَعطَشَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شَرِبَ الْخُثُوفَ فَيَذْبُحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَ تُشْهَرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النَّسْوَانُ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ فَبَكَى آدَمُ وَ جِبْرَائِيلُ بُكَاءَ التَّكْلِى. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۲۴۵).

عاشورا و کربلا را می‌دید می‌دید در حالی که داشت می‌گفت صدا دیگر جوهره نداشت فقط لب‌هایش حرکت می‌کرد چه می‌گفت می‌دید و عطشا تشنگی سخت است و غلت ناصرا آدم اگر بودی می‌دید می‌دانی تشنگی چه بلایی سرش می‌آورد یحیو عطش بینه و بین سماء کادخان تشنگی به قدری شدید می‌شد که تمام عالم را دود می‌دید دیگر آسمان پیدا نبود آدم این مشکل است که سی هزار نفر کنارش هستند فلم یجبه احد یک نفر جوابش را نمی‌دهد اما می‌بینند غریب است فرید است وحید است عیبی ندارد جوابش را بدهید می‌ریزند برای جواب دادن اما با شمشیر الا به صیوف نه یک شمشیر نه دوتا شمشیر هر کس شمشیر دارد می‌آید جلو و شرب ان هتوف این هم اولین بار است در پنجاه سال منبرم معنی می‌کنم خاک در دهانم خاک بر سرم شرب به الهتوف آدم با زجرآورترین و دردآورترین وضع می‌کشند او را هیچ کس را آنطوری نکشتند در عالم آدم همه خیمه‌هایش را غارت می‌کنند سرهایشان را به نیزه می‌زنند شهر به شهر می‌گردانند آدم به او متوسل شو هر چه می‌خواهی خدا از طریق حسین به تو می‌دهد اما آدم یک یک مرحله کشتنش را برایت بگویم آدم آدم غیرطبیعی او را می‌کشند می‌گویند غیرطبیعی چیست آدم بدن پر از جراحت و خون است برمی‌گردانند از پشت سر.

جلسه، مقسم

وفاداری در راه حق

درباره وفاداران به عهد خدا در سوره‌های متعدد قرآن آیاتی را می‌خوانیم. سوره آل عمران، سوره توبه و سوره احزاب را ببینید.

معرفت؛ ابتدای راه

وفاداران مردمی بودند که از طریق انبیاء خدا، ائمه طاهرین، قرآن مجید و تعقل و تفکر خودشان به افضل نعمت‌های الهی، یعنی معرفت، دست پیدا کردند. سپس در فضای آن معرفت طبق یکی از آیات سوره بقره به شدت دلبسته به خدا شدند ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱. دلبسته به پیغمبر بزرگوار اسلام و ائمه و قرآن شدند.

وفاداری ثابت

این دلبستگی آنها را تبدیل به یک انسان وفادار ثابت قدم کرد. ﴿يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۲ حوادث سنگین تقواشکن و ایمان سوز دیدند، حوادث سنگینی که حمله یکی از آنها برای ویران کردن ساختمان انسانیتشان کافی بود. اما ایستادند.

۱. بقره: ۱۶۵.

۲. ابرهیم: ۲۷.

مرگ در غیر راه حق؛ تنها نگرانی وفاداران ثابت قدم

گاهی هم که خبرهایی به آنها می‌رسید سوال می‌کردند آن روز ما ثابت قدم هستیم؟ پاسخ می‌دادند شما ثابت قدم هستید راحت می‌شدند نگرانی‌شان برطرف می‌شد. بیست سال قبل یک درخت سبز و خرم و پر از خرما را به میثم نشان داد و گفت این دار تو است. به جرم وفاداری به من، تو را به دار می‌کشند. گفت روزی که من را بیاورند پای این درخت وفادار به تو می‌مانم؟ فرمود بله. میثم گفت خب به دار بکشند. خیالش راحت شد. اینکه آدم در دنیا خیالش از خودش راحت شود خیلی نعمت بزرگی است. انگار میثم تمار دررون خودش با امیرالمومنین حرف می‌زد جان چه باشد که نثار قدم یار کنم.^۲

وفاداران ثابت قدم به تعبیر قرآن

«رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا لَإِلَهِهِ»^۳ خدا چه تعریفی از وفاداران می‌کند! منظور از رجال، قیافه مرد نیست. رجال، به نگاه محققین، قوه فاعله است. یعنی اینها در اوج قدرت انسانی و اخلاقی و ایمانی و وفاداری بودند.

جذبه الهی؛ نگهدارنده

شما یقیناً یک مقدار از آن دلدادگی آنها به خدا، پیغمبر، قرآن و به اهل بیت را چشیده‌اید. اگر به شما نچشانده بودند، در این مقام نبودید. جای دیگری بودید. یا مسیحی یا یهودی

۱. وَ رَوُّوا أَنْ مِثْمَ التَّمَارِ لَمَّا اجْتَاَزَ بِالْكَوْفَةِ وَ نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى التَّخْلِ قَالَ يَا مِثْمُ التَّمَارُ مَا أُنبِتَتْ هَذِهِ التَّخْلَةُ إِلَّا لَكَ أَنَّهَا تُوقَعُ وَ تُشَقَّقُ فَتُصَلَّبُ عَلَى بَعْضِهَا عَلَى بَابِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ وَ يَقَطَعُ عُيَيْدُ اللَّهِ بِنُ زِيَادٍ (لَعَنَهُ اللَّهُ) يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ لِسَانَكَ. فَقَالَ فِي نَفْسِهِ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُسِينُ فَارْتَدَادَ فِي مَحَبَّتِكَ. (الهداية الكبرى، ص: ۴۴۳).

۲. جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم/ این متاعی ست که هر بی سروپایی دارد. تک بیت شاعر نامشخص.

۳. احزاب: ۲۳.



یا زرتشتی یا بی‌دین بودید و یا با هر نوع فسادی دست به آغوش بودید. ما از آنهایی نیستیم که خدا، پیغمبر و ائمه، ما را در فساد ببینند. اهل فساد یک گروه خاصی هستند. ما تا حالا جزء آن گروه نرفتیم و ماندیم البته ماندیم درست نیست. ما را نگه داشته‌اند. بی‌ادبی است به خودمان نسبت بدهیم.

محبت اهل بیت؛ نشانهٔ جذب به الهی

چه کسی ما را جذب کرده است؟ از خودمان نیست عشق است که ما را می‌کشاند و بس. یار است که در خدایی می‌کند. دوستان عیب‌کنند که چرا دل به تو بستم / باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی! حسین جان!

آنها که در کربلا شهید شدند، قوم و خویش‌مان نیستند، همه چیزمان هستند. دنیا و آخرتمان هستند. دین و اخلاقمان هستند.

به خدا قسم این حرف‌ها خیالی نیست. مدرک قرآنی دارد. وقتی می‌گوید ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ﴾^۲ یعنی شما نبودید که عاشق ایمان شدید من این معشوق را محبوب شما کردم. اگر می‌فرماید ﴿وَرَبَّنَا فِي فَلْوَيْكُمْ﴾^۳ قلم نقاشی من این چهره را در دلتان آرایش داد. وقتی به روایات مراجعه کنید، امام صادق می‌فرماید: ایمان، صلاه، صوم و حج، حسین است. صادق می‌فرماید: ایمان، نماز، حج و روزه، امام علی است فاطمه است ما اهل بیت هستیم.^۴ چه کسی محبوب قلب شما کرده؟

ای که گفتمی مرو اندر پی خوبان زمانه ما کجاییم و در این بحر تفکر تو کجایی^۵

۱. سعدی، دیوان، غزل ۵۰۹.

۲. حجات: ۷.

۳. حجات: ۷.

۴. وَ اللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (الأمالی للصدوق، النص، ص: ۶۶۸).

۵. سعدی، دیوان، غزل ۵۰۹.

چه می‌گویید در ماهواره‌ها و سایت‌ها چه می‌گویید؟

وقتی دشمنان به گذشتگان ما گفتند از امیرالمومنین یا از حسین بیزاری بجوید. گفتند محبت اینها با گوشت و خون و پوست و رگ پای ما یکی شده. چطوری جدا شویم؟ جدایی که محال است.^۱ می‌گفتند سرتان را می‌بریم. می‌گفتند ما سر را برای همین امروز خواستیم. ببر. سر را برای چه می‌خواهیم؟ این بار سنگین را از روی بدن ما بردارید ما ببریم. ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی/ حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان/ این توانم که درآیم به محلت/ به جدایی عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت/ همه سهل است تحمل نکنم بار جدایی^۲

مداوم ملامت می‌کنند که تا کی گریه می‌کنید و سیاهپوش می‌شوید؟ جنگی اتفاق افتاده و تمام شده. چه خبرتان است هر سال اینقدر خودتان را می‌زنید و هیجان دارید؟ عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت/ همه سهل است همه سهل است اما حسین جان تحمل نکنم بار جدایی. نه من می‌روم و نه تو ردم می‌کنی. دوتایی با هم یکی شدیم.

گفته بودم چو بیایی... یادتان است شب‌های ماه رمضان به هم می‌گفتیم حالا ماه رمضان تمام می‌شود چه کار کنیم بعد می‌گفتیم که سه ماه بیشتر فاصله نیست که دهه عاشورا می‌آید. شب‌های ماه رمضان گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم/ چه بگویم غم از دل برود چون تو بیایی^۳. الان که غم امام حسین آمده، غم‌های ما رفته‌است. حسین جان. گر بیایی دهمت جان ور نیایی کشدم غم/ من که می‌میرم از این غم چه بیایی چه نیایی^۴. که آمده‌ای و ممکن نیست نیامده باشی. خودمان هم می‌دانیم که راست می‌گوییم. ما اگر

۱. أَنْبَأَنَا حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَيْفَ تَصْنَعُ أَنْتَ إِذَا ضُرِبْتَ وَ أُمِرْتَ بِلَعْنَتِي قُلْتُ لَهُ كَيْفَ أَصْنَعُ قَالَ الْعَنِّي وَ لَا تَبْرَأْ مِنِّي فَإِنِّي عَلَى دِينِ اللَّهِ قَالَ وَ لَقَدْ صَرَبَهُ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَلْعَنَ عَلِيًّا وَ أَقَامَهُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ صَنْعَاءَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْأَمِيرَ أَمَرَنِي أَنْ أَلْعَنَ عَلِيًّا فَالْعَنُوهُ لَعْنَةُ اللَّهِ (رجال

الکشی، ص: ۱۰۱)

۲. همان

۳. همان

۴. همان



امروز، روز هفتم، کربلای شصت و یک بودیم جزء بنی امیه بودیم؟ ابا ابا با این دلی و دلدادگی که ما داریم، قطعاً وفاداریم. همین بسمان است. هم دنیا داریم هم آخرت. ما جزء لشکر غرب یا شرق و یا دلدادۀ به سواره نظام و پیاده نظام فرهنگ ضد خدایی نیستیم. ما جای دیگری هستیم. کجا می فهمیم ما کجاییم؟

وای معرفت وای معرفت! که قلم خدا متوجه دل ما شود، که شده، «حب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم». این قلم روی دل ما نوشته «کتب الله لکم الایمان کتب» یعنی «ثبت الله لکم الایمان» من این نقشی که به دل شما زدم نقش ثابت است^۱.

نقش کردند رخ زیبایی تو بر خانۀ دل خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند^۲

امام حسین علیه السلام

شب عاشورا حدود سی نفر اوضاع لشکر عمر سعد را که دیدند ماتشان برد، رفیق بودند با هم گفتند بلند شویم یک گشتی هم آن طرف بزنیم. از دور زین العابدین می فرماید من آن شب می شنیدم از خیمه های پدرم و اصحاب مثل کندوی زنبور صدای قرآن و دعا و مناجات می آمد این صدا را ابی عبدالله به گوش این سی تا رساند^۳. لیاقت درونی داشتند خودشان نمی دانستند به هم نگاه کردند و گفتند دیگر آنجا برنگردیم بار و بنه و خیمه و آنها را رها کنید زن و بچه و مغازه و کسب و کوفه را هم دور بریزیم برویم اینجا بینیم قبول مان می کند؟ اصلاً چرا این سوال را کردند نمی دانستند کجا می روند اگر نه که سوال نمی کردند.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مِنَ الْأَمْنِ وَ الْإِيمَانِ. (الأمالی للصدوق، النص، ص: ۵۸۳)

۲. رحمت علی شاه

۳. وَ بَاتَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ أَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِي النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا وَ كَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ كَمَالِ صِفَاتِهِ. اللهوف، ص: ۹۴



شما ادب اقتضا می‌کند همین امروز از ابی عبدالله پرسید ما را قبول می‌کنی؟ سوال ندارد ما در رحم مادر بودیم قبول مان کرد. بیشتر ما پدر و مادرهایمان مرده‌اند و بعضی‌هایمان خواهر و برادرمان مرده‌اند. چرا اینطوری نشدیم؟ چه کسانی از ما کربلا رفتند که ما آرام نیستیم؟ چه کسانی در کربلا کشته شده‌اند؟ قوم و خویش‌مان هستند؟ تاریخ بود. برق و چراغ که نبود. سی نفری با هم راه افتادند آن شب چه پایی داشت خیمه‌ها، نهیب زد جلو نیاید آنها ایستادند از میان خیمه صدای ابی عبدالله آمد عباس جان آنها جزو ما هستند. خیلی عجیب است انبیاء قیامت با امت‌هایشان برنامه خاص خودشان را دارند پیغمبر با امت برنامه خاص خودش را دارد اما نوبت صدیقه کبری که می‌رسد به زهرا خطاب می‌رسد سلینی ما شتت^۱ هر چه می‌خواهی از من بخواه هر چه، دو کلمه به خدا می‌گویی حسینم و هر چه در هر زمانی و در هر کجا با حسینم بوده. این را می‌گویند نقش ثابت وفاداری. آنهایی هم که یک مقدار سست هستند، البته اینجا که نیستند، اگر کسی سست باشد، مبدا در این جریانات فساد جهانی، حسین را با چیزی عوض کنید. بسیار تجارت خسارت باری است. چشم‌تان همیشه وصل به اینجا باشد. به دستور حضرت رضا نمی‌گوید گریه نکنید برای پدر مادر برادر مصیبتی که برایتان پیش می‌آید اما می‌فرماید «ان کنت باکیاً»^۲ اگر بنا باشد گریه کنی گریهات را بکن ولی فابک للحسین. کنار جنازه پدر و مادر و برادر و خواهر برای حسین ما گریه کن. امام هشتم می‌گوید چنان ما را گریاندند که چشم‌هایمان زخم شد^۳ اینقدر برای حسین اشک ریختیم که صورتمان زخم شد. یعنی این مقدار گریه را اجازه دادن. خب معلوم است این گریه بر هر درد بی‌درمان دواست/ چشم گریان چشمه فیض خداست^۴.

۱. فَتَسِيرُ بِعَنِي فَاطِمَةُ حَتَّى تُحَاذِيَ عَرْشَ رَبِّهَا وَ تَرُجُ نَفْسَهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَ تَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي أَحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وَ لُدِّي فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ يَا حَبِيبِي وَ ابْنَةَ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطَى وَ اسْتَشْفَعِي تُشْفَعِي فَوَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا جَازِي ظَلَمَ ظَالِمٍ فَتَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُجَبِّي ذُرِّيَّتِي (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص: ۳۲۷).

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۹۹.

۳. إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا (الأمالی للصدوق، النص، ص: ۱۲۸).

۴. منسوب به مولوی.



نتیجه وفاداری؛ رسیدن به عشق خداوند

«بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۱ آخر این آیه می‌گوید من عاشق شما وفاداران هستم و همین برای ما کافی است. چیز دیگری هم نمی‌خواهیم. حالا که خدا عاشق ماست، همه چیز داریم و دیگر گدا نیستیم چیزی نمی‌خواهیم.

روضه

یک غلامی دارد ابوذر وفادار است سیاه است این را بگذارم یک روز دیگر بگویم یک غلامی کربلاست به نام اسلم نمی‌دانم از کدام طوایف ترک است ولی نوشتند لهجه‌اش زبانش ترکی بوده این روز عاشورا به ابی عبدالله گفت به من هم لطف می‌کنید من بپرسم اگر اجازه بخواهم اجازه می‌دهید؟ فرمود می‌خواهی بروی؟ گفت می‌خواهم بروم فرمود پس بیا با همدیگر خداحافظی کنیم چقدر مهربان است ابی عبدالله مهربان‌تر از یار ما در جهان کسی نیست خداحافظی کرد خوب جنگید افتاد اما من غلامم قیمتی ندارم ارزشی ندارم برای چه صدایش کنم همینجا راحت می‌میرم دیگر نوشتند چند نفس دیگر داشت به زحمت نفس می‌کشید دوتا چشم پر از خاک و خون شده «علو فی الحیات و فی المماتی لحق تلک اهد المعجزاتی» دید سرش آمد روی دامن روی این دامن خیلی سرها گذاشته شده نوبت ما هم می‌شود خب چشمی که پر از خاک و خون است چقدر می‌تواند ببیند پلکش را باز کرد گفت که مردم عالم چه کسی مثل من است بیایید ببینید سرم کجاست من مثلی؟ چه کسی مثل من است؟ در این هفت میلیارد جمعیت جهان چه کسی مثل شماست و امثال شما هیچ کس تمام شد؟ نه چشم باز بود و آن ایمان و قیافه زیبایی که به قلب قلم نقاشی خدا نقش زده بود می‌دید چشم بسته شد لشگر دارند می‌بینند امام بدن این اسلم را آرام گذاشت روی زمین یک مقدار بالای سرش فاصله گرفت خم شد صورتش را روی صورت اسلم گذاشت یعنی من هم مثل اکبرش هستم؟ من هم اینقدر عزیزم حسین جان دنباله حرف‌هایم اگر زنده

۱. آل عمران: ۷۶.

ماندم فردا زنده نماندم زنده نماندیم بعضی‌هایمان فردا شب پیش ابی عبدالله هستیم غصه نخورید ما از مرگ ترسی نداریم کجا می‌خواهیم برویم جایی را نداریم برویم که می‌رویم پیش خودش جای دیگری را نداریم نه.

اولین بار است در پنجاه سال منبرم این روضه را می‌خواهم بخوانم اذیت می‌شوید ببخشید خیلی دلتان آتش می‌گیرد ببخشید من را من هم مثل شما هستم من هم گدای در این خانه‌ام. گفت می‌خواهم شما را برگردانم مدینه اهل بیت گفتند یزید ما را می‌خواهی برگردانی هر چه از ما کربلا غارت کردند بگو بدهند گفت باشد آنها به درد ما نمی‌خورد بله که به درد تو نمی‌خورد پاک که به درد نجس نمی‌خورد گفتند حتی چوب پرچم عموی‌مان را هم بدهید همه نشسته بودند سفرای کشورهای اطراف چوب را که آوردند دیدند یک جایش لطمه ندیده همه نگاه کردند گفتند عجب علمدار وفاداری که تا آخر علم را نگه داشته بود وفاداری عباس جان پارچه‌ها را آوردند همه را آوردند گفت کامل است؟ گفتند نه دوتا دیگر چیز مانده یک پیراهن مانده یک گهواره مانده حسین جان یک گهواره مانده بچهایش کو؟ اصغر کو اصغر نیست حسین جان حسین جان وقتی گهواره را آوردند داخل بارگاه یزید درجا دیدند رباب غش کرد خانم‌ها ریختند دورش به حالش آوردند بلند شد نشست «فلطمت وجهها» می‌زد به صورتش فصاحت اربده می‌کشید وا ولدا اصغر کجایی وا رضیتا شیرخواره من شیر دارم بیا بیا. گذشت برگشتند مدینه کجا روضه بگیریم خانه زینب کبری هر روز روضه بود خانم‌ها می‌آمدند چه روضه خوانی هم داشتند زینب برای آدم روضه بخواند می‌میریم خودمان بخوانیم نه زینب نخواند خودمان می‌خوانیم. دسته دسته خانم‌ها می‌آمدند روضه یک روز یکی از خانم‌های محترم مدینه آمد اول داخل حیاط را نگاه کرد دید یک خانمی وسط آفتاب داغ مدینه نشسته زانویش بغلش است دیگر صدا ندارد فقط اشک می‌ریزد آمد به زینب گفت به این کنیز بگو آفتاب می‌سوزاند او را گفت این کنیز نیست این رباب است کنیز نیست رباب است بگذار بگویم می‌گویم فردا که آمد طبق رسم عرب که برای عزادار غذا می‌برند یک مرغی را سر کنده و سرخ کرده داخل یک ظرف در دار آورد برای رباب در را که برداشت گلوی مرغ را که دید حسین جان بمیرم برایت.



جلسہ ہشتم

احسان و علم خداوند؛ سر آغاز تکوین

ہمان و آغاز کتاب تشریح

اهل خدا، اهل دل و معارف الهیه، که از پاکی و نور باطن برخوردارند، اعتقادشان این است که تمام جهان هستی، جلوه علم و اراده و رحمت و احسان و لطف پروردگار است. همه هستی برای به وجود آمدن با این حقایق شروع شده. یعنی کتاب تکوین با علم و رحمت و لطف و احسان پدید آمده. چنانکه کتاب تشریح که قرآن مجید است با همین حقایق به وجود آمده. صفحه اول قرآن را که باز می کنید اولین آیه ای را که می بینید بسم الله الرحمن الرحیم است داستان عجیبی دارد این رحمت و رحمانیت و لطف و احسان. این تجلی و جلوه مراتبی دارد. در هر مرتبه ای همان ظهور به اندازه گنجایش آن قابل و تابلویی که می خواهد تجلی را بگیرد، نمودار می شود. ولی همگی تجلی یک حقیقت است. افقها ظرفیت های طولی دارند.

عظمت قرآن کریم

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱

بالاترین و برترین و پرمفعت ترین جلوه در این عالم هستی، بدون شک و تردید، قرآن مجید است.

۱. واقعه: ۷۵ - ۷۹.



در سوره واقعه می فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» چندتا ستاره داریم کسی نمی داند تا قیامت هم کسی شماره اش را بدست نمی آورد. قسم به جایگاه کل ستارگان ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ^۱ لِّاِنَّ قَسْمِیْ كِه مَن مِی خورم لَو تَعْلَمُونَ اگر حقیقتش را بدست بیاورید، عظیم، قسم عظیمی است. پروردگار بگوید عظیم دیگر معلوم است درکش امکان ندارد. این قسم را می خورد بعد اشاره به قرآن می کند «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». شما تا حدی با قرآن آشنا هستید می دانید که در سوره آل عمران پروردگار می فرماید قرآن غیر از معانی ظاهر لغت های آیات، تأویل هم دارد.^۲

همین آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»، به وسیله ائمه ما تأویلش بیان شده که حضرت می فرماید جایگاه ستارگان، سینه پیغمبر است و ستارگان، صدیقه کبری و امیرالمومنین تا امام عصر هستند.^۳ یعنی در سوره واقعه، خداوند به زهرا و علی و حسن و حسین تا امام عصر علیهم السلام، قسم می خورد که «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ». پیغمبر از این کتاب خدا، به مآدبه الله، سفره خدا، تعبیر می کند. آن هم سفره ای که خداوند فقط برای انسان پهن کرده، نه برای جبرئیل، نه برای میکائیل، نه برای ملائکه عرش و نه برای ملائکه فرش. شما چقدر ارزش دارید که صاحبخانه هستی شما را سر این سفره مهمان کرده. «القرآن مآدبه الله».^۴

مراتب تجلی قرآن؛ از خداوند تا پیغمبر

خود قرآن مجید هم در چند مرحله جلوه می کند. اولاً قرآن قبل از متجلی شدنش علم پروردگار بوده و کسی از آن خبر نداشته. ابتدا از علم پروردگار به لوح محفوظ تجلی کرده.

۱. واقعه: ۷۶.

۲. آل عمران: ۷.

۳. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ يَعْنِي بِهِ الْيَمِينَ بِالْبِرَاءَةِ مِنَ الْأَيْمَةِ عليه السلام يَخْلِفُ بِهَا الرَّجُلُ يَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.

۴. أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبَةُ اللَّهِ فَتَعَلَّمُوا مَأْدِبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَسَائِلَ الشَّيْخَةِ، ج ۶، ص: ۱۶۸



نمی‌دانیم چیست. عیبی هم ندارد نمی‌دانیم چیست چون ضرری برای دنیا و آخرت‌مان ندارد. خیلی چیزها را نمی‌دانیم. سپس از لوح محفوظ تجلی کرده در شدید القوی. که جبرئیل است. اینقدر این فرشته ارزش دارد که پروردگار در قرآن می‌گوید دشمن جبرئیل کافر و دوزخی است^۱. یک فرشته‌ای است که با صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای رساندن وحی خدا ملاقات داشته. چه خبر است؟ باطن این حقایق را آدم ببیند دلش مست می‌کند و مدهوش می‌شود. تا قیامت بشود و آدم بتواند ببیند. ما که دستی از دور به آتش داریم. خدا محبت خاص کرده این حرارت را البته از دور درک می‌کنیم. پس قرآن در وجود امین وحی تجلی کرده. بعد به فرمان خدا، کل قرآن را یکجا در قلب مبارک پیغمبر تجلی داده. که آدم درباره این قلب، پای عقلش لنگ است. چه قلبی است!

قلب پیغمبر؛ جایگاه اسرار بی‌نهایت الهی

دو بار در قرآن مجید ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۲ ذکر شده. «لا اله الا الله» یک جمله‌ای است که نقطه ندارد و خواندش حرکت لب را هم نیاز ندارد. اصلاً باطنی و سری هم آدم می‌تواند در دهانش بگوید «لا اله الا الله» که کسی نفهمد. این «لا اله الا الله» چه چیزی را منعکس کرده؟ توحید را. توحید یک حقیقت بینهایت است که در آیه قرآن همین قدرش بیان شده. سی جزء و شش هزار و شصت و شش آیه و صد و بیست حزب را اول که می‌خواهد بگوید، اولش ب است: بسم الله الرحمن الرحيم ولی آخر ندارد. قلب پیغمبر گنجایش گرفتن این بینهایت‌ها را داشت. یکیش توحید است. اسراری در این کتاب است ما ندانیم هم به دنیا و آخرت‌مان لطمه نمی‌زند. ما آن چیزی را که از قرآن باید بدانیم اعتقادات و اعمال و اخلاق است که اگر با همین‌ها هماهنگ شویم قیامت صددرصد اهل نجاتیم. ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ

۱. بقره، ۹۷ و ۹۸.

۲. ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (صافات: ۳۵)، ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ سَوَاءً﴾ (محمد: ۱۹).

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱! ترازوی من قیامت قرآن است شما وزن‌تان با قرآن سنگین می‌شود بی قرآن بی اهل بیت پوک هستید پوچ هستید این تجلی سوم قرآن است.

انتقال تجلی قرآن؛ از پیامبر تا امامان

پیغمبر می‌فرماید «القرآن لا تُخْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ»^۲. این قرآن شگفتی‌هایش قابل شمردن نیست. اما آن چیزی که منظور مطلب امروز است که دنباله مطالب روزهای قبل است این است که آیا این تجلی قابل انتقال هست یا نه. کلهش اگر نباشد، جزئش قابل انتقال است؟

اما کل قرآن، آن قرآنی که در علم حق بوده، قابل انتقال است. وقتی از علم به لوح محفوظ انتقال پیدا کند و از آنجا به جبرئیل از آنجا به قلب پیغمبر می‌رسد. پس می‌توان گفت بله قابل انتقال است.

یکی از آنهایی که پیغمبر، کل قرآنی که در علم حق بوده به او انتقال داده، وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین است. اکمل و اتم قرآن را آن هم در سن کودکی. می‌شود که کل قرآنی که علم حق است به یک بچه چهار پنج ساله انتقال داد؟ شما در قرآن مجید در سوره مریم نمی‌خوانید درباره حضرت یحیی ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا﴾^۳ چهار پنج ساله بود به مقام نبوت انتخاب شد غیر از آن شما در سوره مریم نمی‌خوانید یهودی‌ها به مریم گفتند بچه را از کجا آوردی بچه‌ای که یکی دو ساعت بود به دنیا آمده بود هنوز بدنش گرم ولادت بود، طبق نص قرآن، گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ﴾^۴. الان که تازه به دنیا آمدم کل انجیل را هم به من دادند و آمدم. چرا نشود؟ چرا از این حرف‌ها باید تعجب کرد؟

۱. اعراف: ۸

۲. الکافی، ج ۲، ص: ۵۹۹

۳. مریم: ۱۲

۴. مریم: ۳۰



خب کل قرآنی که در علم حق است انتقال داده شد به ابی عبدالله. ابی عبدالله عین قرآن شد. یعنی مصداق عینی شد یعنی وجود انسانی قرآن، با همین سی جزئی که روی کاغذ چاپ شده، حضرت ابی عبدالله الحسین است.

یک سیوروت معنوی اتفاق می افتد. خود پیغمبر، عملاً جلوه تام است. حضرت حسین، عملاً جلوه تام است. لذا پیغمبر مرتب اعلام کرد «حسین منی و انا من حسین»^۱. او من است و من او هستم. هر دو قرآنیم. هر دو در علم حق و لوح محفوظیم. خود رسول خدا می فرماید علمای اهل سنت هم نقل کردند معراج عرش را نشانم دادند با خط سبز نوری دیدم به صفحه عرش نوشته ان الحسین مصباح هدی و سفینه نجاه مصباح هدی.^۲ یعنی بی حسین راه را پیدا نمی کنید. دنبال چه می گردید؟ یعنی بی حسین نجات پیدا نمی کنید. نمی دانم این حدیث کجاست گشتم پیدا نکردم امام هشتم می فرماید کلنا ما چهارده تا سفینه نجاتیم اما «و سفینه الحسین اوسع»^۳ کشتی بزرگ ما ابی عبدالله است همه

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا (کامل الزیارات، ص: ۵۲)
۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ. (عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص: ۶۰).

۳. این عبارت در روایات ذکر نشده بلکه آنچه که هست این روایت مستفیضه است: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ ﷺ، مِنْ دَخَلَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. (الأمالی للطوسی، النص، ص: ۳۴۹).

به نظر می رسد آنچه در کلام شماری از خطبا شهرت یافته که «اهل بیت ﷺ، همه کشتی نجات اند؛ اما کشتی حسین علیه السلام، وسیع تر و پُر سرعت تر است»، مأثور از اهل بیت ﷺ نیست. بلکه این مطلب، تحلیلی از مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله (م ۱۳۳۵ ق) در باره عاشورا و شخصیت ابا عبدالله الحسین ﷺ در جهت هدایت و نجات انسان ها. کلام ایشان در کتاب الخصائص الحسينية ص ۱۴، چنین است:

(فرايت في الحسين ﷺ خصوصية في الوسيلة إلى الله أتصف بسببها بأنه بالخصوص، باب من أبواب الجنة و سفينة للنجاة و مصباح للهدى، فالنبي و الأئمة ﷺ كلهم أبواب الجنان؛ لكن باب الحسين أوسع، و كلهم سفن النجاة؛ لكن سفينة الحسين مجراها في اللجج الغامرة أسرع و مرساها على السواحل المنجية أيسر، و كلهم مصابيح الهدى؛ لكن الاستضاءة بنور الحسين أكثر و أوسع، و كلهم كهوف حصينة؛ لكن منهاج كهف الحسين أسمع و أسهل).



عالم را می‌تواند جا بدهد و ببرد، همه به دنبال ابی عبدالله نمی‌آیند اما هر کس بیاید نجات پیدا می‌کند.

انتقال قرآن از امام به ما؛ ضرورت تمسک به قرآن ناطق

پیغمبر می‌فرماید «انه حبل الله» یعنی قرآن مجید دستگیره ما و ریسمان خداست. امیرالمومنین می‌فرماید «انه حبل الله المتین و سببه الامین»^۲ امام چهارم می‌فرماید امام یعنی «المعتصم بحبل الله و هو القرآن»^۳ حسین دستگیره خداست قرآن را بخوانیم به به کسی که به این دستگیره چنگ بزند ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۴

وقتی حسین، قرآن عینی اتم و اکمل است، آیا خود این قرآن اتم و اکمل جلوه‌اش را می‌تواند انتقال دهد؟ جلوه‌اش را انتقال داده‌است. آنی که افق تجلی حسین است، اقتدا کننده به ابی عبدالله در حد گنجایش این جلوه نازل قرآن است. مثلاً شما الان جلوه نازل قرآن هستید. حسین جلوه اتم و اکمل قرآن است. جلوه اتم و اکمل قرآن در قلب پیغمبر است. جلوه اتم در جبرئیل و در لوح محفوظ و در علم حق است. یعنی ما در یک سلسله طولی قرار گرفتیم. علم الله، رحمت الله و احسان الله، یعنی قرآن به لوح محفوظ آمده، سپس جبرئیل آن را به قلب پیغمبر ریخته، سپس از پیامبر به امام حسین و از امام به ما رسیده است.

برای دریافت آن فقط باید قابلیت نشان داد. فقط فقط باید اعلام کرد حاضریم با همه وجود به تو اقتدا کنیم. دنبال کربلایت و یارانت و بچه‌هایت را بگیریم. وقتی خودمان

۱. إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ (وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۱۶۸).

۲. وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْطَ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ (نهج البلاغه، ص: ۲۵۴).

۳. عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيُعْرَفَ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوبًا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمَعْصُومُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ (معانی الأخبار، ص: ۱۳۲).

۴. بقره: ۲۵۶.



اعلام کردیم، امام چون در ما حضور دارد، وقتی اعلام ما را می‌شنود و می‌بیند که ما قابلیم، تجلی می‌کند. آن وقت شما حسینی می‌شوید. امروز فهمیدید خدا چه نعمتی به شما داده اما این نعمت را درک نمی‌توانید بکنید.

از روز سوم چهارم محرم تا روز عاشورا چند بار عمر سعد پیش ابی عبدالله قاصد فرستاد. روز تاسوعا یک مردی از قبیله خضیمه از قبایل معروف عرب را فرستاد. عمر سعد به او گفت ما که هر کس را فرستادیم به جایی نرسید تو بلند شو از جانب من برو پیش حسین بن علی بگو برای چه اینجا آمدی. آمد، اجازه گرفت و وارد خیمه ابی عبدالله شد. گفت آقا من قاصد عمر سعدم به من گفته از شما بپرسم برای چه اینجا آمدید. امام فرمود اینها من را دعوت کردند من آمدم.^۱ حضرت فقط همین را گفت. بیشتر نگفت. بعد فرمود بلند شو برو جواب من را به عمر سعد بده. گفت من بروم، کجا بروم؟ گفت حسین جان من آمدم بهشت تو می‌گویی بروم جهنم؟^۲ این جمله‌اش خیلی جالب است تجلی ببینید چه کار می‌کند. اسمش را هم نوشتند چه کسی بوده چه چیزی بوده حسین همه چیز در این عالم دارد شهید گمنام هم دارد این است شهید گمنام.

آثار تجلی امام در ما

در ما جلوه کرده‌اند. یک نگاهمان کرده‌اند، این شدیم. هنوز نگاهشان باقی است. یک نگاه هم برای وقت مردنمان است یک نگاه هم برای قیامتمان است سه بار به ما نگاه می‌کنند.

۱. فدَعَا عُمَرَ قُرَّةَ بْنَ قَيْسِ الْحَنْظَلِيِّ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ يَا قُرَّةُ أَلَيْكَ حُسَيْنًا فَسَلُهُ مَا جَاءَ بِهِ وَ مَاذَا يُرِيدُ فَأَتَاهُ قُرَّةً فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام مُقْبِلًا قَالَ أ تَعْرِفُونَ هَذَا فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ نَعَمْ هَذَا رَجُلٌ مِنْ حَنْظَلَةَ تَمِيمٍ وَ هُوَ ابْنُ أُحَيْبَةَ وَ قَدْ كُنْتُ أَعْرِفُهُ بِحُسْنِ الرَّأْيِ وَ مَا كُنْتُ أَرَاهُ يَشْهَدُ هَذَا الْمَشْهَدَ فِجَاءً حَتَّى سَلَّمَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ أُنْبَلِغَهُ رِسَالَةَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ كَتَبْتُ إِلَيْ أَهْلِ مِصْرَ كُمْ هَذَا أَنْ أَقْدَمُ فَأَمَّا إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَأَنَا أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۸۵).

۲. طبق نقل ها این شخص برگشت و پیش حضرت نامند: ثُمَّ قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ وَيْحَكَ يَا قُرَّةُ أَيْنَ تَرْجِعُ إِلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ انصُرْ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي بَابَانِهِ أَيْدِكَ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ فَقَالَ لَهُ قُرَّةُ أَرْجِعْ إِلَى صَاحِبِي بِجَوَابِ رِسَالَتِهِ وَ أَرَى رَأْيِي (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۸۵).

گفت بروم کجا بروم؟ شما الان می‌گویید به ما نگاه کن، در حالی که به ما نگاه کرده‌اند. اگر نگاه نکرده بودند چرا نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و کار خوب می‌کنیم؟ چرا کمتر گناه می‌کنیم؟ چرا سیاه پوشیدیم و گریه می‌کنیم؟ خب اینها همه آثار آن نگاه قرآن اتم و اکمل است. یک رشته است که این رشته همه به هم وصل هستند یک بار دیگر بگوییم در ذهن تان بماند ما وصل به ابی عبدالله هستیم او جلوه قلب پیغمبر است قلب پیغمبر جلوه قرآن در جبرئیل است قرآن جبرئیل جلوه لوح محفوظ است لوح محفوظ تجلی حق است ولی در یک سلسله طولی. آن وقت اینها قیامت همه وصل هستند به هم هر جا قرآن می‌رود پیغمبر را می‌برد حسین را که می‌برد حسینیان را می‌برد. همه به هم وصل هستند. چه چیزی در ما دیدی خدایا که ما را انتخاب کردی؟

می‌دانید چه وقتی ما را به ابی عبدالله وصل کردند؟ قبل از ایمان و عمل و اخلاق ما را وصل کردند پیغمبر فرمود اهل سنت هم نقل کردند «ان للحسین فی قلوب المومنین محبت مکنونه»^۱ خدا در رحم مادر که می‌خواست مومن را خلق کند، عشق سری حسین را به آنها داد. حسین جان. چه لیاقتی در ما دید که در رحم مادر گل ما را با عشق تو مخلوط کرد، حسین جان! چه کار کردی؟ خدا چه کار کرده؟ تو چه کردی؟ ما به کجا رسیدیم! موسی بن عمران کوه طور می‌خواهد برود، یک نفر جلوی او را گرفت که کجا می‌روی؟ گفت می‌روم کوه طور گفت عیبی ندارد موسی برو من مرتکب گناه بزرگی شده‌ام. آلوده و بدبخت شدم. تو با زبان خودت از خدا بخواه من را ببخشد گفت باشد می‌روم. این متن مناجات موسی یا رب العالمین است: «أَسْأَلُكَ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ قَبْلَ نُطْقِي بِهِ». آدمم از تو گدایی کنم پیش از اینکه بگویم چه می‌خواهم می‌دانی چه می‌خواهم «فَقَالَ تَعَالَى يَا مُوسَى مَا تَسْأَلُنِي أُعْطِيكَ وَ مَا تُرِيدُ أُبَلِّغُكَ» هر مقامی می‌خواهی دستت را می‌گیرم به آن مقام می‌رسانم. تو گدا شو ببین چه کار می‌کند «قَالَ رَبِّ إِنَّ فُلَانًا عَبْدُكَ الْإِسْرَائِيلِيُّ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَ يَسْأَلُكَ الْعَفْو» آن مرد بنی اسرائیلی از من خواست گناه بزرگی

۱. إِنْ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةٌ مَكْنُونَةٌ (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص: ۲۷۲).



مرتکب شده ببخش او را «قَالَ يَا مُوسَى اَعْفُو عَمَّنِ اسْتَعْفَرَنِي» آمرزش من را برای هر کس دلت می‌خواهد بخواه می‌بخشم «إِلَّا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ. اِلَّا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَ مَنْ الْحُسَيْنُ» این خیلی پیش تو عزیز است که با رحمت بی نهایت حاضر نیستی ببخشی قاتلش را چه کسی است این؟ مَنْ الْحُسَيْنِ؟ «قَالَ لَهُ الَّذِي مَرَّ ذِكْرُهُ عَلَيْكَ بِجَانِبِ الطُّورِ» من یک اشاره‌ای در تور کردم درباره او توضیح به تو ندادم گفت خدایا «قَالَ يَا رَبِّ وَ مَنْ يَقْتُلُهُ؟» چه کسی است که می‌آید حسین تو را می‌کشد او دیگر کیست «قَالَ يَقْتُلُهُ أُمَّهُ جَدُّهُ الْبَاغِيَةُ الطَّاعِيَةُ» اینجا خدا فرد را نمی‌گوید هر کس در حادثه کربلا تا قیامت دخالت منفی دارد، قاتل است. توضیح ندهم خیلی هر کس پشت به اهداف ابی عبدالله می‌کند قاتل است. حرام‌خوار، بی‌حجاب، رباخوار و ظالم هر یک به نوعی قاتل است. اولین کسی که برایت روضه خوانده خود پروردگار است وای حسین وای حسین اولین کسی که برایت روضه خوانده خداست یقتله یعنی یک مشت متجاوز طغیانگر پست او را می‌کشند. کجا؟ «فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ»^۱ موسی یک زمینی است، به اسم کربلا. چه اسمی دارد آن زمین! کرب و بلا درس وفا می‌دهد، تربت عشق است و شفا می‌دهد. محبت جبرئیل امین و جلوه باغ ارم از کربلاست. هر که زده جرعه جام بلا/ بار گشاید به صف کربلا. حسین جان آمدیم. بچه‌هایمان را هم آوردیم. حسین جان امروز که چیزی نیست فردا و پس فردا نشان می‌دهیم چطور آمدیم آمدیم.

روضه

ای موسی! وقتی او را می‌کشند اسبش برمی‌گردد صدا در گلویش می‌پیچد حیوان دیگر نفس ندارد شیحه می‌کشد موسی اسب ناله می‌کند «الظلمه الظلمه» آی مردم بیابید ببینید با حسین چه کردند یک حیوان قربانت بروم که حیوان‌ها هم برایت گریه کردند

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۳۰۸.

۲. ناشمخص.

موسی «فَیَنْقَىٰ مُلْقَىٰ عَلَی الرَّمَالِ» می‌کشند او را روی خاک‌ها و ریگ‌های بیابان می‌اندازند و می‌روند عجب مردم بی‌ادبی خب می‌گذاشتید خانواده‌اش دفنش کنند حسین جان موسی موسی نمی‌گذارند خانواده‌اش بیابند با یک پارچه‌ای پنبه‌ای خون‌های بدنش را پاک کنند با یک پارچه‌ای او را بپوشانند رها می‌کنند و می‌روند نمی‌گذارند موسی هر چه دارد غارت می‌کنند موسی این خیلی سخت است چه خواهرانی دارد آن حسین چه زنانی چه دخترانی چقدر با عظمت اما اینها را شهر به شهر به اسارت می‌برند خدا عزیزی را ذلیل نکند موسی یک نفر از یارانش را باقی نمی‌گذارند همه را جلوی چشمش سر می‌برند وای وای جلوی چشمت با اکبرت چه کار کردند موسی تمام سرهای بریده‌شان را به نیزه می‌زنند موسی کار تشنگی اینها به جایی می‌رسد صغیره بعضی از بچه‌های کوچکش یمته العطش از تشنگی جلوی چشمش می‌میرند چه دلی از او سوزاندند فدای قلبت بشوم موسی کبیره جلده منکمش ماهی تازه را دیدید داخل ماهیتابه وقتی سرخ می‌شود پوستش جمع می‌شود خشک می‌شود موسی پوست خودش و برادرهایش و بچه‌هایش خشک می‌شود جمع می‌شود موسی رحمتم را بر تمام آنهایی که دنبال حسینم هستند واجب کردم رحمتم را برای آنهایی که اقتدا به او می‌کنند واجب کردم رحمتم را برای آنهایی که برایش گریه می‌کنند واجب کردم موسی و اعلم موسی این را به تو بگویم انه من ینیکی علیه هر کس برای حسین من گریه کند هر کس او ابکی یا مردم را بگریاند او تباکا یا اگر گریه ندارد خودش را به شکل گریه‌کن‌ها دریاورد حرمت جسد علی النار بدنش را به آتش جهنم حرام می‌کنم بدنش را حرام می‌کنم. به احترام علی اکبر به احترام پدرش به احترام عمه‌اش مثل هر سال ایستاده حرف بزنم ایستاده بگویم چه کار کردند وای وای اول اول یک روضه از قول امام صادق بخوانم مردم را جمع کرد خانه‌اش به زن و بچه‌اش گفت بیایید پشت پرده می‌خواهم برای علی اکبر خودم روضه بخوانم امام صادق او می‌خواهد روضه بخواند وای اگر امام صادق نفرموده بود ما چه می‌دانستیم چه اتفاقی افتاده در کربلا برای علی اکبر پدر و مادرم فدایت شود امام صادق می‌گوید می‌دانید یعنی چه می‌گوید امام باقر پدرم فدایت شود به علی اکبر می‌گوید مادرم فدایت شود پدر و مادرم



فدایت فدای خودت نه فدای سری که از تو جدا کردند پدر و مادرم فدای سر بریده‌ات نمی‌دانم مردم از کربلا تا شام عمه‌ها این سر بریده را که می‌دیدند خواهرها که می‌دیدند این بچه‌های کوچک که می‌دیدند پدر و مادرم فدای سرت حسین جان پدر و مادرم فدایت ای شهید بی‌گناه پدر و مادرم فدایت که به محضی اینکه با بدن تکه تکه از اسب افتادی سریع پیغمبر آمد کف دستش را گذاشت زیر خونت خون‌هایت را گرفت و مالید به خودش که قیامت بگویند مردم با بچه من چه کار کردند پدر و مادرم فدایت که وقتی آرام آرام داشتی می‌رفتی دل ابی عبدالله می‌سوخت نه درد می‌گرفت می‌سوخت نه درد نه می‌سوخت بابا پدر و مادرم فدایت خیلی عجیب است این روضه در کامل الزیارات است مهم‌ترین کتاب‌مان است پدر و مادرم فدایت اکبر که تا لحظه‌ای که پدرت در گودال افتاده بود برای تو گریه می‌کرد می‌گفت علی علی بابا در گودال دست و پا می‌زد می‌گفت علی علی با یک دنیا ادب آمد روبه‌روی پدرش بروم؟ چاره‌ای ندارد ابی عبدالله چه بگویند برو وای چه لحظه‌ای مسن‌ترها امسال فرودگاه رفتید دنبال جوان‌تان می‌خواست برود مکه چطور می‌بغل باز کردید و لاش نمی‌کردید می‌گفتی بابا می‌خواهی بروی برو بابا این برو بابا اصلاً یک جور دیگر است برو بابا برو گفت بروم گفت برو اما بغلش را باز کرد بغل کرد بچه‌اش را وقتی از بغل بابا درآمد سوار اسب شد وای ابی عبدالله دید پرده خیمه‌ها کنار رفت تمام زنان محرم آمدند دور اسب را گرفتند کجا می‌خواهی بروی اکبر کجا می‌خواهی بروی نرو اکبر قبل از رفتنت خودت بیا ما را به مدینه برگردان خانم‌ها یکی دهنه اسب را گرفته بود یکی رکاب را یکی دامن لباسش را نمی‌گذاشتند اسب حرکت کند ابی عبدالله آمد جلو خواهران دختران رهایش کنید راه باز کردند دارد می‌رود سکینه می‌گوید دیدم چشم‌های پدرم می‌چرخید نفس‌هایش به شماره افتاده نمی‌تواند پدرم نفس بکشد دختر پیغمبر امروز ما را دیدی یک خرده زخم دلت خوب شد دیدی حسینت چه گریه‌کن‌هایی دارد آخر رفت جنگ کرد بعد پیش خودش گفت پیش خودش خوشحال کردن پدر خوشحال کردن خداست یک، دو خانواده ما می‌گویند از پیغمبر شنیدیم هر کس برود زیارت ابی عبدالله به هر قدم نود حج عمره قبول شده داخل پرونده‌اش می‌آید برگردم هم

بابا را خوشحال کنم هم بروم زیارت حسین ای قربانت بروم برگرد چقدر بابا خوشحال شد پیاده شد بغلش گرفت آرام در گوش بابا گفت بابا العطش قتلوه بابا خدا نیاورد بچه‌ها چیزی بخواهد نتوانی بدهی نیاورد برگشت به خدا تا دیروز نمی‌دانستم چطوری او را کشتند کتاب‌های مختلف را نگاه کردم چطوری توانستند او را بکشند افتاد در حمله اول اسلحه‌ای که به او زدند به فرقی نبود منغذ مری آمد کمین گرفت اینجای گلو بین گوش و گلو را هدف گرفت تیر زد فرو رفت داخل گلو و استخوان هر کاری کرد بکشد بیرون حسین جان دید بیرون نمی‌آید خون دارد می‌زند درد شدید است جای حساسی است بین گوش و گلو طاقت ندارد خوابید روی زین خوابید روی زین طاقت نیست نمی‌تواند سواریش را ادامه دهد وقتی افتاد روی زین خود افتاد سر برهنه شد این مرحله دوم بود که با شمشیر فرقی را شکافتند خون ریخت دیگر چشم جایی را نمی‌دید پیش خودش گفت نهیب به اسب بزنم من را ببرد پیش پدرم به اسب نهیب زد نگذاشتند برود برگرداندند داخل لشکر وای آخ بابا به عجله آمد امام حسین دید فقط دستی است که با اسلحه بالا می‌رود می‌آید پایین شمشیر نیزه حمله کرد گفت عزیزم را رها کنید بچه‌ام را رها کنید.

جلسه پنجم

کارکردهای خورشید در نظام آفتاب

یکی از مباحث بسیار مهم قرآن کریم که در سوره‌ها و آیات متعدد به آن اشاره شده، بحث خورشید و ماه است.

کتاب خدا از خورشید به شمس، سراج یا وهاج تعبیر شده است. کار خورشید در منظومه شمسی فراوان است اما دو کارش بسیار مهم است.

یک کار خورشید، تابیدن برای تربیت کردن و رشد دادن است. البته این تابش و رشد دادن فقط جزئی از کارش است. اگر نمی‌تابید هیچ گیاهی و درختی نمو و رشد نمی‌کرد و محصول نمی‌داد. همه باغ‌ها و میوه‌ها و کشتزارها و محصولات در کل کره زمین از برکات تابش این خورشید است.

یک کارش هم این است که سیاره‌های منظومه شمسی را در نقطه معین لازم نگه می‌دارد و حفظ می‌کند. همه سیاره‌ها را مجذوب او آفریدند و جاذبه او تمام سیارات منظومه را در محل معین خودشان یا در فاصله بین خودش و آنها نگاه می‌دارد. سیاره‌ها دور خورشید طواف می‌کنند، به این صورت که هر چه نزدیک‌تر به او باشند دایره گردش کمتر و هر چه دورتر باشند دایره گردش بزرگتر است. مثلاً زمین در یک سال یک طواف می‌تواند بکند و آخرین سیاره منظومه شمسی در هشتاد و سه سال یک طواف می‌کند. هر چه هم سیاره از او دورتر باشد سود کمتری می‌برد نه اینکه او سود نمی‌رساند او یک کره کریمی است همه وجودش را خرج می‌کند.



گیرنده گاهی خیلی دور است، خورشید کم می‌آورد اما زمین نزدیکش است، حدود صد و پنجاه میلیون کیلومتر، نور را می‌گیرد گیاهان و درختان را و خوب رشد می‌دهد و به محصول می‌نشانند. او اگر این جاذبه را نداشت منظومه‌ای نبود همین که زمین را در نقطه صد و پنجاه کیلومتری نگه داشته، باعث حیات زمین است و حرکت همه موجودات اگر یک وقتی نیروی جذبش را کم کند یا فاصله زمین بیش از این اندازه می‌شود، کل کره با همه موجوداتش، یخ می‌بندد. اگر فاصله کمتر شود کل کره گلوله آتشین می‌شود. این دو منفعت را از منافی که خورشید دارد بیشتر ما می‌شناسیم جزء عظیم‌ترین نعمت‌های حق و مایه حیات و رشد و حفظ است. اما تکوینی است و به اختیار نیست.

سراج در قرآن؛ خورشید

آیه دیگر از خورشید به سراج و هاج تعبیر می‌کند^۱ یعنی چراغ تولیدکننده نور از درون خودش. خورشید را به گونه‌ای ساخته که هر چه هزینه می‌کند جبران هم می‌کند.

سراج در قرآن؛ پیغمبر اکرم

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۲

در آیات قرآن که دقت می‌کنیم می‌بینیم در سوره احزاب، همین تعبیر سراج یا چراغ نورافشان درباره وجود مبارک رسول خدا هم به کار گرفته شده. اگر ما غیر از این دو آیه، برای پیغمبر نداشتیم، کافی بود که بشناسیم او را که چه کسی است و چه جایگاهی در این عالم دارد.

می‌فرماید «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»، یعنی حبیب من من تو را بین مردم به عنوان شاهد فرستادم. یعنی وجود تو شاهد توحید و قیامت و ایمان و اخلاق و احکام است. یعنی هر کس بخواهد همه ارزش‌ها را یکجا ببیند در تو می‌تواند ببیند.

۱. نباء: ۱۳.

۲. احزاب: ۴۵ و ۴۶.



«وَمُبَشِّرًا» یعنی من تو را فرستادم که به این بندگانم بشارت بدهی. ای بندگان مومن من! برای قبولی هر عملی، شرط ایمان حتماً باید باشد. اگر عمل خوبتان وزنش به اندازه یک ارزن باشد، پایتان حساب می‌کنم و مزدش را به شما می‌دهم.^۱

اجر در قرآن

بشارت بده به بندگان من یک کلمه حرف یا نگاه خوبشان حتی یک شنیدن خوبشان، هر حرکت یا حال خوبشان به اندازه وزن ارزن باشد، پیش من مزد دارد. اجرها را که در قرآن مجید بیان می‌کند خیلی شگفت‌آور است. اجر عظیم، اجر کریم، بدون حساب، یعنی بدون شماره یکی دو برابر، یکی ده برابر، یکی هفتصد برابر یکی ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۲ هر چه بخواهم می‌دهم. دیگر عدد ندارد.

«وَنَذِيرًا» من تو را فرستادم به بندگانم هشدار بدهی که کارهای بد، اعمال ابلیسی و شیطانی عذاب دارد. خودتان را درگیر بدی‌ها نکنید ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۳. نمی‌خواهم یک نفر از شما هم جهنم بروید. تا مرگتان نرسیده در به رویتان باز است. اما اگر گوشه‌ پرده قیامت از جلوی چشم‌تان کنار برود، دیگر درها بسته می‌شود. ولی تا آن وقت در باز است.

باز آی هر آنچه هستی باز آی گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ.^۴

چون تا آثار قیامت را نبینی در را نمی‌بندند.

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ» تو را فرستادم که مردم را به من دعوت کنی. اگر کسی مردم را به خودش دعوت کند و بین خدا و مردم فاصله شود، کافر است. می‌گویند: مردم را به سوی من دعوت کن!

۱. زلزله: ۳.

۲. بقره: ۲۶۱.

۳. زمر: ۷.

۴. منسوب به ابوالسعید ابوالخیر.

«وَسِرَاجًا مُنِيرًا» من تو را خورشید نوردهنده فرستادم مردم را تربیت کنی و مردم را در مدار دین نگه داری. کار خورشید عالم را انجام بدهی.

انتقال نور به اهل بیت

کل وجود پیغمبر عظیم الشأن اسلام، یعنی کل این خورشید، به اهل بیت انتقال داده شد. امام هشتم در یک روایت بسیار مفصل فوق العاده‌ای در جلد اول کافی امام را که تعریف می‌کنند در یک جمله‌اش می‌فرماید: «الإمام كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ»^۱ امام، خورشید فروزان است و نور دارد. در ادعیه می‌خوانیم: «خلقکم الله انوارا»^۲ «یا کلامکم نور»^۳ «یا اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب شامخه»^۴. امام نور است، بدنش و ترکیب عناصرش نور است. امام خورشید است. امام بعد از غروب کردن خورشید پیغمبر، خورشید بین جامعه است. اگر جامعه خود را در معرض تابش این نور قرار بدهد رشد می‌کند، تربیت می‌شود، رنگ می‌گیرد، محصول می‌دهد، شجره طیبه^۵ می‌شود. طبق گفته حضرت رضا در کافی شریف: «الامام كالشمس الطالعه». امام را به خورشید تشبیه می‌کند. یعنی ببینید در این عالم مادی چه چیزی به عهده خورشید است، معادل همان در عالم معنوی بر عهده امام است. اگر من بروم داخل یک اتاقی که هیچ پنجره‌ای نداشته باشد، خورشید که دارد می‌تابد، من ضرر می‌کنم. چون خودم را از معرض تابش خورشید پنهان کردم. مثل خورشید است. جلوتر بروی می‌سوزی طاقت نداری عقب‌تر بروی منجمد می‌شوی هیچ می‌شوی.

خورشید امیرالمومنین علی علیه السلام

امیرالمومنین بعد از پیغمبر اسلام خورشید طالعه بود. امیرالمومنین می‌تابید اما عده کمی خود را در معرض این تابش قرار دادند ولی همان‌هایی که در معرض این تابش قرار داده

۱. الکافی، ج ۱، ص: ۲۰۰.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. همان.

۴. زیارت وارث.

۵. اشاره به آیات ۲۴ و ۲۵ ابراهیم.



شدند و تربیت شدند و ماندند چه شدند! کسانی بودند مانند زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، اویس قرن، مالک اشتر، کمیل بن زیاد نخعی، ابوالهیثم بن تیهان، قیس بن سعد بن عباد و ابوذر که خود را در معرض تابش امامت امیرالمومنین قرار دادند. عمار خودش را در معرض این تابش قرار داد که در کتابها نوشتند در جنگ صفین نود سالش بود ولی در نقطه امامت و ولایت علی مانده بود نه عقب تر رفت نه جلوتر. این خورشید هم عمار را تربیت کرد و هم او را در نقطه امامت و ولایت نگه داشت. او نگهش داشت این را دقت کنید به خودم نیندم که من تا حالا در این مسیر مانده‌ام. من نماندم آن کسی که دارد به ما می‌تابد ما را نگه داشته. ما کجا ماندیم؟ اگر تابشش را از روی ما بردارد، درمانده درمانده‌ایم. بدبخت و بیچاره‌ایم. شقی هستیم. کجا ماندم؟ کس دیگری من را نگه داشته. چگونه است در سن نود سالگی با عشق با شوق دور علی طواف می‌کند. نور می‌گیرد و رشد می‌کند و می‌ماند. در بهم خوردگی دو لشکر شهید شد. امیرالمومنین یک گوشه دیگر داشت می‌جنگید. آمدند به او گفتند عمار را کشتند جنگ را رها کرد فرمود جنازه‌اش کجاست؟ گفتند از داخل میدان او را آوردیم کنار. داخل این چادر گذاشتند. آمد بالای سر جنازه عمار، مثل شما که امروز برای پسرش گریه می‌کنید، برای عمار هق هق بلند با تکان خوردن شانه‌اش گریه کرد و بعد رو به جانب عالم بالا کرد. گفت: ملک الموت تو که تا زمین آمدی عمار را ببری، خب من را هم می‌بردی^۱. تربیت شده این خورشید چگونه تربیت شده که با شهادتش امام احساس تنهایی می‌کند؟

(روحه: این حرف‌هایی که قطعه قطعه می‌شنوید بیاورید کنار این دو برادر، عمار غریبه بود ولی علی گفت بعد از مرگ تو تنها شدم. آشنا نبود، برادر نبود.)

این خورشید هم در محراب مسجد کوفه غروب کرد با چه وضعی هم غروب کرد.

۱. طَافَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي الْقَتْلَى فَوَجَدَ عَمَّارًا مُلْتَمِيًا بَيْنَ الْقَتْلَى فَجَعَلَ رَأْسَهُ عَلَى فِخْذِهِ ثُمَّ بَكَى عَ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ.

يَا مَوْتَ كَمْ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنْوَةً
فَلَسْتُ تُبْقِي لِلْخَلِيلِ خَلِيلًا
أَرَاكَ نَصِيرًا بِالذِّينِ أَحْبَبُهُمْ
كَأَنَّكَ تَمْضِي نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ

(كفاية الأثر، ص: ۱۲۴).

انتقال نور به امام حسن مجتبی

«الامام كالشمس الطالعه المجلله به نوره مجلله به نوره» نوبت تابش حضرت مجتبی رسید
مدت کم بود غروب کرد

انتقال نور به امام حسین؛

نوبت تابش به وجود مبارک ابی عبدالله رسید تایید. چه تاییدنی! کسانی که امام به آنها تایید، آنها که خود را در معرض این تابش قرار دادند، به کجا رسیدند! پیغمبر می فرمود در بین تمام گذشتگان هر کس کنار هر پیغمبری و در جبهه حقی شهید شد ابداً به پای شهدای حسین من نمی رسد. پرونده گذشتگان را در مقایسه با شهدای حسین من ببندید. و اما بعد از کربلا تا قیامت کل شهیدان ملحق به شهدای حسین من نمی شوند. آنها چنین طاقت و ظرفیت و عظمتی را ندارند. شهید هستند، روی چشم ما هستند، اما پیغمبر می گوید در این حریم کسی را با شهدای عزیز من مقایسه نکنید^۱. وقتی یزید پرسید چندتایان کشته شدند؟ آنها گفتند هفتاد و دو تا. گفت دیه همه را می دهیم. برای هر کشته ای هزار مثقال طلا می دهیم^۲. بگیرید و بروید. ام کلثوم بلند شد گفت ای یزید، بر فرض که کل این عالم ملک تو باشد، اگر به عنوان دیه بخواهی کل عالم را به ما بدهی، جبران خون اکبر ما را نمی کند. چه شهیدانی بودند!

ویژگی های نور امام؛ تابشی همگانی و همیشگی

«الامام كالشمس الطالعه المجلله به نوره.» تابش او، تابش همگانی و ابدی است. به همه جا دارد می تابد. نه فقط به دنیا به کل آخرت هم دارد می تابد.

۱. قال رسول الله: أما إنه سيّد الشهداء من الأولين و الآخرين - في الدنيا و الآخرة. (كامل الزيارات، ص: ۶۷)
۲. و أما ما أخذ منكم فأنا أعوضكم عنه أضعاف قيمته فقال ﷺ: أما مالك فلا نريدُه و هو مؤقر عليك و إنما طلبت ما أخذ منا لأن فيه مغزّل فاطمة بنت محمد ﷺ و مقنعتها و قلابتها و قميصها (اللهوف، ص ۱۹۴).



وقتی بدن را وارد قبر کرد، خب دید بابا سر که ندارد صورتش را رو به قبله بگذارد، رگ‌های بریده را رو به قبله گذاشت با یک دنیا احترام دوتا زانویش را دو طرف بدن گذاشت. خم شد صورت روی گلوی بریده گذاشت با بابا حرف زد. یک جمله‌اش این بود «و اما الآخرة فبنور وجهک مشرقه»^۱. این جمله را من دربارهٔ هیچ پیغمبر و امامی ندیدم. زین العابدین می‌گوید تو که وارد آخرت شدی کل آخرت را تو روشن کردی. حسین جان به ما، به زن و بچه‌ها و نوه‌های ما هم تاییدی. ما قدرت شکرش را نداریم. به جای شکر برایت گریه می‌کنیم. به همه جا تایید.

گفتم خورشید جاذبه دارد. تمام سیارات مربوط به خودش را نگه داشته، می‌تابد و تا روز قیامت جذب می‌کند. امام حسین به همه جا می‌تابد و جذب می‌کند. امام حسین نزدیک به کربلا بود، نامه‌اش تازه به بصره رسید که نزدیک ایران است. نامه به هفهاف بصری رسید. نوشته: هفهاف دارم می‌روم کربلا. همین. یعنی بلند شو بیا! پنج شش تا پسر داشت صدایشان زد گفت بچه‌ها این نامهٔ محبوب من است. قربون آن دستت بروم که آن نامه را نوشتی (روضه: قربان آن دستت اما چرا خواهرت تو را دید گفت مقطع الاعضاء؟ به این دست چه کار داشتند حسین جان!) گفت این نامهٔ محبوب من است می‌خواهم بروم. گفتند بابا تمام جاده‌ها را بستند. گفت جاده چیست می‌خواهم بروم. گفتند همهٔ جاده‌ها مامور دارد. گفت مامور کیست. کدامتان با من می‌آیید؟ من می‌خواهم بروم. راه افتاد. هر کجا می‌رسید، می‌دید اسبش خسته شده، رها می‌کرد. یک اسب تازه نفس می‌خرید. به اسب می‌گفت عجله کن. برسان من را. تا رسید به جادهٔ بین مکه و کربلا، چادر نشین زیاد بود. می‌پرسید از اینجا قافله نرفته؟ چرا. کدام طرف؟ این طرف. اسب! برو می‌خواهم بروم. می‌روم. جاده را بستند یعنی چه؟ چه وقتی رسید کربلا؟ پنج بعدازظهر. کار تمام شده بود. می‌خواهم بروم. آمد جلوی لشگر. فکر کرد این جمعیت زیاد، جمعیت دنبال محبوبش است. آمد جلوی لشگر گفت آقا کو؟ محبوب من کو؟ گفتند چه کسی

۱. «طوبی لأرض تضمنت جسدک الطاهر فان الدنيا بعدک مظلمه و الآخرة بنورک مشرقه و اما اللیل فمسهد و الحزن فسرمد او یختار الله لاهل بیت دارک الثی انت بها مقیم و علیک منی السلام یابن رسول الله و برکاته.» (مقتل الحسین علیه السلام للمقرم. ص ۳۱۹-۳۲۱).

هستی؟ گفت من هفهاف بصری هستم غلامم. محبوبم کو؟ گفتند محبوبت کیست؟ همانی که محبوب ماست. معلوم است کیست. ای عبدالله است. آدرس گودال را به او دادند. آمد. فهمید چه شده. قبل از زینب کبری این کار را کرد. یک مقدار نیزه‌ها را کنار زد تا بدن را دید، خم شد بدن را بوسید و گفت: حسین جان الان می‌آیم. منتظر باش الان می‌آیم.^۱

اثر نور امام در ما

چه جاذبه‌ای را تا بصره فرستاد؟ چه نوری را تا بصره فرستاد؟ همین نوری است که از هزار و پانصد سال پیش برای ما فرستاده. بصره که فاصله‌ای نبود. ما را ببین که بعد از هزار و پانصد سال چطور می‌تواند به ما تابیده. به دل و چشم و گوشمان تابیده. ما هم نور شدیم. از ما قیامت شفاعت می‌کنند. نه این را داخل روایات ببینید به ما که اقتدا به او کردیم و در حدی عاشق او هستیم و برایش گریه کردیم، نمی‌گویند الان از تو شفاعت می‌کنیم. به ما می‌گویند هر کس را می‌خواهی شفاعت کن. ما خودمان قیامت شفیعیم. قیامت ما برای خودمان نیست، برای تو است. دل ما برای خودمان نیست، برای تو است. ما چشم‌مان برای خودمان نیست برای تو است.

حسین جان آمدیم. ماهواره و بی‌حجابی جلوی ما را نمی‌تواند ببندد. صندلی جلوی من را نمی‌تواند ببندد. می‌گوید می‌خواهم بروم و می‌رود. حسین جان آمدیم و نمی‌رویم. حسین جان سال هزار و سیصد و نود و سه وقتی به دنیا آمدیم که تو را کشته بودند اما منتظر باش می‌آیم. می‌آیم. منتظر باش می‌آیم.

روضه

یک ساعت مانده به شهادتش گاهی چشم‌هایش بسته می‌شود بی‌حال می‌شود نمی‌تواند حرف بزند گاهی چشم‌هایش را باز می‌کند بچه‌هایش را نگاه می‌کند دخترها را نگاه می‌کند دیگر نزدیک رفتنش است چشمش را باز کرد گفت عباس کجاست.

۱. الحدائق الوردية فی مناقب الأئمة الزيدية، ج ۱، ص ۲۱۲ / تسمية من قتل مع الحسين عليه السلام، ص ۱۵۶-۱۵۷.



عباس ابن علی؛ قمر خورشید ابی عبدالله

عباس؛ خورشید وجود ابی عبدالله یک قمر دارد. چطوری تاییده به قمر بنی عباس؟ ﴿جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾^۱ در قرآن می‌گوید: من حسین را خورشید قرار دادم عباس را ماه. من این آیه را این طور تأویل می‌کنم، از عهدهٔ جوابش هم برمی‌آیم. عباس سیزده سالش بود، بیست سال بعد از امیرالمومنین زنده بود، فقط حسین به او می‌تایید. در هنگام شهادت امیرالمومنین سیزده سالش بود امام فرمود عباس کجاست؟ یک گوشه نشسته بود، جلو نمی‌آمد. چون بچه‌های فاطمه دور بستر بودند. حسین جان صورتش را به دیوار گذاشته بود اشک می‌ریخت گاهی هم برمی‌گشت قیافهٔ بابا را می‌دید بابا دارد می‌رود همه می‌گفتند هر کس برود دلخوشی‌مان حسین است همه فرمود بیاورید او را پیش من به به زینب بلند شد دست برادر را گرفت گفت عباس جان بابا تو را می‌خواهد. همینطوری که داشت گریه می‌کرد آوردند او را فرمود عزیزدلم بنشین روبه‌روی صورت من چسبیده به من از حال رفت دوباره به حال آمد حسین جان کجا نشستی؟ گفت بابا کنار تان هستم فرمود حسین جان دستت را بده به دستم دست ابی عبدالله را گرفت این دست را چرا بریدید کربلا این دست که در دست علی بود داخل گودال سرش را می‌بریدید به اعضائش چه کار داشتید. عباس جان دستت را بگذار در دست من دست قمر بنی هاشم را گذاشت در دست ابی عبدالله گفت عباس حسین پسر فاطمه است تو پسر منی. تو نسبت به بچهٔ فاطمه مکلفی. بعد از دنیا رفت.

آخرین نفر است می‌خواهد برود هیچ کس نمانده با یک دنیا ادب گفت یا ابا عبدالله اتاذن لی اذن به من می‌دهی؟ چه بگوید چه بگوید.

شاعر شعر گفته بود کربلا کار ابی عبدالله به جایی رسید به عباس پناه برد گفت خاک به دهانم اشتباه کردم کاغذ را می‌چاله کرد گذاشت کنار حسین شب ابی عبدالله را به خواب دید فرمود شعرت را تمام کن من پناه بردم به برادرم عباس جان داری تا میدان می‌روی

بین یک مشک آب می‌توانی بیاوری گفت چشم آمد داخل خیمه‌ای که مشک‌ها را می‌ریختند آب‌های قبل خرده خرده که روی زمین ریخته بود خاک نم داشت دید این بچه‌های کوچک دامن‌هایشان را بالا زدند شکم‌هایشان را روی خاک می‌مالند تا دیدند عمو آمد همه ریختند لباس عمو را گرفتند عمو می‌خواهی بروی آب بیاوری؟ بله عزیزانم. وای می‌کشد آدم را قول داد قول گفت می‌آورم وارد شریعه شد..

تشنه حرام است آب بخورد؟ نه جنگنجو حرام است آب بخورد؟ نه اگر آب بخورد که بهتر می‌جنگد یک نگاهی به آب کرد گفت برای چه موج می‌زنی نمی‌خواهم از تو بیاشامم برادرم تشنه است بچه‌هایش تشنه هستند من فقط تو را برای آنها می‌برم مشک را پر کرد چقدر شاد بود انداخت روی شانهاش از شریعه آمد بیرون محل را رفته کربلا دیدم در آن نقطه چهار هزار نفر محاصره‌اش کردند از این محاصره نمی‌شود رفت بیرون حمله کردند دست راستش را انداختند سریع مشک را داد روی شانه چپ گفت مهم نیست اگر دستم ز دستم رفت غم نیست / سرم را می‌دهم که از دست کم نیست دست چپ را هم زدند سریع بند مشک را به دندان گرفت مشک را کشید بالا روی زین گذاشت خم شد روی زین گفت با بی‌دستی آب را می‌برم می‌برم این افتادن روی مشک حرکات اسب کلاه خود را انداخت دست نداشت نگه دارد یک مرتبه دید صدای شر شر آب می‌آید نگاه کرد دید مشک را تیر زدند تا حالا سرگردان شدی؟ عباس سرگردان شد چه می‌فهمید چه می‌گویم نه رو دارد به خیمه برود نه دست دارد بجنگد خاک در دهان من فاطمه جان ببخش من را من یک غلطی می‌خواهم بکنم خارپشت را دیدید به این شکل تیربارانش کردند حالا آمدند جلو من دیگر طاقت توضیح ندارم نمی‌دانم عمود آهن چیست اما می‌دانم وقتی ابی‌عبدالله آمد بالای سرش سر و سینه یکی بود نمی‌شد سرش را به دامن بگیرد فقط صدا می‌زد کمرم شکست.



جلسه دهم

تسبیح موجودات در قرآن

یکی از مهم‌ترین مطالبی که در قرآن کریم مطرح است، تسبیح همه موجودات است. آنچه که خدا آفریده، بدون استثناء، از روی شعور، پروردگار عالم را به پاکی و بی‌عیب و نقصی ستایش می‌کنند. آیه‌ای که دلالت بر این معنا دارد که کل اهل تسبیح هستند این آیه است ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱ چیزی در این عالم موجود نیست مگر اینکه خدا را به پاکی و بی‌عیبی ستایش می‌کند اما شما قدرت شنیدن تسبیح موجودات را ندارید و درک هم نمی‌کنید.

معنای تسبیح

تسبیح یعنی چه؟ یعنی تقدیس به قداست و پاکی پروردگار عالم را ستودن. مسبِّح آن کسی که تسبیح می‌گوید.

شروط صحت تسبیح

مَسْبِّح حتماً باید نسبت به آن وجودی که تسبیحش را می‌گوید معرفت داشته باشد. چون اگر معرفت در موجودات نسبت به حق نبود، تسبیحی واقع نمی‌شد. علاوه بر معرفت تقدیس کننده، مسبِّح باید پاک هم باشد. چون تسبیح در حقیقت، ظهور همان معرفت و پاکی آفریده و ظهور خلوص و آگاهی آن آفریده و تسبیح‌گوینده است.

۱. اسرا: ۴۴.



منشأ تسبیح؛ معرفت و آگاهی

در قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَأَسْبَغُوا فِي مَنِّ رَبِّهِمْ وَأَسْبَغُوا فِي مَنِّ رَبِّهِمْ وَأَسْبَغُوا فِي مَنِّ رَبِّهِمْ﴾^۱ وقتی به پیغمبر خطاب می‌کند آیا نمی‌دانی، یعنی می‌دانی. چون تو تسبیح همه موجودات را درک می‌کنی. ألم تر از نظر ادبی استفهام انکاری است. آیا نمی‌دانی یعنی می‌دانی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است و کل پرندگان بال گشوده، خدا را تقدیس می‌کنند و او را به پاکی و بی‌عیب بودن ستایش می‌کنند. ﴿كُلُّ قَدْعَةٍ سَابِقَةٌ وَتَسْبِيحُهُ﴾^۲ یعنی همه تسبیح کنندگان نسبت به تسبیحشان آگاه هستند. همه آگاه به نمازشان هستند. ﴿وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۳ خدا هم می‌داند تقدیس و تسبیح کل موجودات را می‌داند. سخن در این است که کل موجودات این قداست و پاکی وجود خودشان را و معرفت و آگاهی‌شان را از کجا آورده‌اند.

منشأ معرفت؛ ولایت الله

این معرفت را از کجا آوردند ما در قرآن مجید می‌بینیم که خداوند مهربان از ولایت خودش بر کل موجودات سخن به میان آورده ولایت نور است علم است رحمت است حکمت است که فراگیر نسبت به تمام موجودات است این ولایت تکوینی حق بر همه موجودات ذات موجودات حقیقت موجودات و هستی موجودات است.

انتقال ولایت از طریق پیغمبر؛ فیض مقدس یا وجود منبسط فیض اقدس

یک بحثی را ثابت کرده‌اند. یعنی آنقدر دلایل قوی برای اثباتش آوردند که جای تردید نیست و آن این بحث است که بعد از ولایت الله، که عامل علم و پاکی کل موجودات

۱. نور: ۴۱.

۲. نور: ۴۱.

۳. نور: ۴۱.



است، خداوند متعال وجودی را تحت عنوان وجود منبسط فیض اقدس یا فیض مقدس آفریده که این وجود منبسط بعد از ولایت الله، ولایت نوریش بر تمام موجودات هستی می‌تابد. شما هم در دوره عمرتان آن بخش علمی اثبات شده را از این روایت شنیدید «لولاک ما خلقت افلاک»^۱ اگر تو نبودی حبیب من، من عالم هستی را خلق نمی‌کردم. یعنی وقتی عالم هستی را می‌خواستیم خلق کنیم رشحات وجود تو، که وجود منبسط است، نور وجود تو، که نور منبسط است، برای کمال موجودات به کل موجودات تاباندم. از این طریق هم موجودات پاکی خودشان را کامل کردند.

ولایت نوری اهل بیت

عامل دیگر ولایت نوری اهل بیت بر همه موجودات عالم است که البته روایاتی در این زمینه بیان شده، روایات شگفت‌آور و اعجاب‌انگیزی است که باید از خدا برای قبول این روایات کمک گرفت.

ما در زیارت‌های ائمه داریم خواستید بیاید زیارت غسل کنید، سی و سه بار الله اکبر بگویید که عظمت بی‌نهایت حق در وجودتان تجلی کند، الحمدلله بگویید برای شکر این معنا که شما را به زیارت او آورده، سبحان الله بگویید که پروردگار عالم صاحب این قبر را در طول وجود خودش، وجود بی‌عیب و نقص و جامع کمالات و فاقد نواقص آفریده، چون اگر توجه قلبی به عظمت حق نکنید، عظمت صاحب این قبر برایتان آنگونه که باید قابل باور نخواهد بود، از عظمت خدا برای باور صاحب این قبر کمک بگیرید که هضم کنید در وجودتان حل شود.

«خلقکم الله انوارا»^۲ شما اهل بیت را خدا نور آفرید. این نور نور حسی نیست. این نور نور معنوی است، که تابشش حدود ندارد. یعنی فقط برای کره زمین نیست. این تابش، تابش همه جانبه است. که در نهج البلاغه می‌گوید اهل بیت در آسمان‌ها معروف‌تر هستند تا در

۱. أَنْتَ الْمُرَادُ وَ أَنَا الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكِ وَ لَا الدُّنْيَا وَ لَا الْأَرْضَ الْأَنْوارِ فِي مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ، ص: ۵.

۲. زیارت جامعه کبیره.

زمین. در نهج البلاغه آمده است که این ذوات مقدسه نوری در بین سکان کل آسمانها شناخته تر هستند تا در بین زمینیان.

تسبیح گوی اهل بیت

زیباترین تسبیح در بین تمام موجودات تسبیح اهل بیت است که یکپارچه پاکی و نور محض بودند. در سوره مبارکه توبه می فرماید: ﴿فِي رِجَالٍ يُجِبُونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۱ منظور از فیه در ابتدای آیه، در محضر پیغمبر است. در سوره احزاب می گوید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾^۲. نمی گوید لیزیل، چون نه اینکه آلودگی در شماست، بلکه می فرماید لیزهیب، یعنی من اراده کردم شما را پاک کنم. هر آلودگی که متوجه شما شود، شخص من خدا حمله اش را از جانب شما دفع می کنم. اصلاً هیچ آلودگی به حریم شما راه ندارد. ﴿وَيَطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳ من شما را به پاکی همه جانبه کشیدم، چه پاکی با عظمتی! این رجال محبوب خدا هستند زیرا ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۴. درباره آنان در سوره نور می گوید ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَعْدُوِّ وَالْأَصَالِ﴾^۵. وجود پیغمبر و صدیقه کبری و امیرالمومنین و ابی عبدالله و امام مجتبی دایماً، در تمام شبانه روز یعنی بیست و چهار ساعته در حال تسبیح و تقدیس شعوری و معرفتی هستند. یعنی اگر یک لقمه نان خالی در دهان شان بگذارند تسبیح است. نگاهشان، نشست و برخاستشان، حرف زدندان و سکوتشان تسبیح است.

۱. توبه: ۱۰۸.

۲. احزاب: ۳۳.

۳. احزاب: ۳۳.

۴. توبه، ۱۰۸.

۵. نور: ۳۶.



نتیجه ولایت پذیری؛ تسبیح گویی

موجودات با تابش نور ولایت الله و با تابش نور وجود منبسط که حقیقت پیغمبر است و با تابش نور ولایت اهل بیت کسب پاکی کردند. پس کل موجوداتی که تسبیح می‌گویند و تسبیح‌گو باید خودش پاک باشد، تا تسبیح واقعی بگوید. چون تسبیح قالایی هم می‌شود گفت. موجود وجود پاکی داشته باشد که بتواند تسبیح حقیقی از افق وجود او طلوع کند. این پاکی و معرفت محصول ولایت حق و محصول تابش نور پیغمبر و نتیجه تابش نور ائمه طاهرین است.

مطلب بسیار عجیبی را ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، جزء کتاب‌های اصلی و خوب ماست، نقل می‌کند که ابوذر شاهد جریان بوده. یک نفر از قبیله بنی عامر به نام مرکز، محضر پیغمبر عظیم الشان اسلام می‌آید و می‌گوید برای اینکه بتوانم تو و پیغمبری‌ات را باور کنم، یک چیزی به من نشان بده. رسول خدا می‌فرماید نه تا دانه ریگ از روی زمین جمع کنی برای من بیاورید. نه تا دانه ریگ جمع می‌کنند، وقتی می‌دهند به پیغمبر هر نه تا با صدای قابل شنیدن شروع به تسبیح گفتن می‌کنند. این ریگها هم مثل همه موجودات که می‌فرماید ان من شیء الا و یسبح بحمده^۱ پیغمبر صدای تسبیح این نه تا ریگ را به گوش مرکز عامری رساندند. ابوذر می‌گوید این نه تا دانه ریگ را ریخت روی زمین تسبیح خاموش شد دوباره پیغمبر نه تا را برداشتند دوباره شروع کردند به تسبیح گفتن.^۲ یعنی اگر موجودات در دست ولایت خدا و پیغمبر و اهل بیت باشند اهل تسبیح با معرفت هستند و اگر اهل بیت آن‌ها را زمین بگذارند، از تسبیح لال و خاموش می‌شوند. از عبادت می‌مانند و نمی‌توانند در پیشگاه حق حرکت عبادی داشته باشند. نیروی ولایت خدا و ولایت پیغمبر و ولایت اهل بیت است که کل موجودات را در عبادت و تسبیح و صلاة حرکت می‌دهد. یعنی اگر این نور از روی فرشتگان برداشته شود همه در عبادت و تسبیح‌گویی زمین گیر می‌شوند.

۱. اسراء: ۴۴.

۲. عَلَّقَمَهُ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ كُنَّا نَجْلِسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَ نَسْمَعُ الطَّعَامَ يُسَبِّحُ وَ رَسُولُ اللَّهِ يَأْكُلُ وَ أَنَاهُ مَكْرَزُ الْعَامِرِيِّ وَ سَأَلَهُ آيَةٌ فَدَعَا تَسْبِيحَ حَصَاةٍ فَسَبَّحَ فِي يَدِهِ وَ فِي حَدِيثٍ فَوَضَعَهُنَّ عَلَى الْأَرْضِ فَلَمْ يُسَبِّحَنَّ وَ سَكَّتْنَ ثُمَّ عَادَ وَ أَخَذَهُنَّ فَسَبَّحَنَّ. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص: ۹۰).

این ولایت که مرحله دیگرش ولایت تشریحی است هم از جانب خدا هم از جانب پیغمبر هم ائمه اگر به ما نتابد ما نه مسیح می شویم نه بامعرفت می شویم نه اهل عبادت می شویم نه اهل کار خیر که همه با خلوص توأم باشد.

نتیجه ولایت پذیری؛ خروج از ظلمت به سوی نور

در نیشابور به صد هزار نفر فرمود کلمه لا اله الا الله (یعنی توحید) حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی هر کسی وارد توحید شود از عذاب دنیا و آخرت من در امان است. اما یکی باید دست آدم را بگیرد و او را وارد توحید کند. لذا حضرت فرمود «بشروطها و انا من شروطها»^۱ شما خدا، قیامت و احکام را از طریق ما می توانید آگاه شوید راه رسیدن به ولایت خدا ما هستیم. وقتی آدم در دست ولایت خدا باشد ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲ نور تسبیح، عبادت، فهم، علم، پاکی، درستی، وفاداری و ثابت قدمی در انسان ظاهر می شود.

نتیجه ولایت پذیری؛ محبوبیت نزد خدا

اگر انسان در کف دست ولایت تشریحی پیغمبر باشد می شود محبوب خدا ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي بِهِ مِنْ أَقْدَانِي تُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ﴾^۳. در دنیا این سه ولایت ما را اهل عبادت می کند، اگر خدا و پیغمبر و ابی عبدالله که ولایت دوتای دیگر در طول ولایت خداست با همدیگر که همیشه کارها را با هم می کنند «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله». اگر ما را زمین بگذارند، هیچ تسبیحی نمی توانیم بگوییم و هیچ عبادتی نمی توانیم انجام بدهیم و لنگیم. فقیریم و نیازیم و شقی و بدبخت و

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۵.

۲. بقره: ۲۵۷.

۳. بقره: ۲۵۷.



تیره‌بخت هستیم. چنانکه آن نه‌تا ریگ را پیغمبر زمین گذاشت دیگر تسبیح نگفتند آن وقت اگر ما را از دست ولایت خودشان بیندازند آلوده شدنمان به انواع گناهان مالی و بدنی و اخلاقی قطعی است.

نتایج ولایت پذیری پس از مرگ

وقتی آدم در دست ولایت حسینی قرار بگیرد مصباح هدایت همه وجود انسان را روشن می‌کند و سفینه نجات انسان را می‌برد تا قیامت تحویل پروردگار بدهد. این سه ولایت برای ما کار می‌کند این سه ولایت جواز عبور از صراط را برای ما صادر می‌کند، شفاعت را نصیب می‌کند.

تصفیه تسبیح گوها؛ گریه بر ابا عبدالله

راز محبوبیت عام امام حسین: یک آیه فوق العاده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۱

کسی که مجسمه ایمان و عمل صالح است برای او محبت قرار می‌دهم. متعلق ود محذوف است یعنی آیه فقط می‌گوید محبت قرار می‌دهم. این محبت را در کجا قرار می‌دهد متعلق که محذوف است. متعلق اگر محذوف باشد آیه دلالت عام دارد. یعنی محبت او را در کل موجودات عالم قرار می‌دهم.

اگر پروردگار عالم محبت حضرت ابی عبدالله الحسین را در کل موجودات قرار داده معنیش این است که موجودات، تسبیح‌گوها اهل عبادت، دین، کمال و صاف‌شدنشان به این است که از صافی محبت ابی عبدالله عبورشان بدهند «ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا» حالا دلیل که پروردگار عالم کل موجودات را برای اینکه نمره هفده و هجده و پانزده و شانزده‌شان بیست بشود از صافی محبت ابی عبدالله

۱. مریم: ۹۶.

عبورشان داده کل موجودات هم حسین را می‌شناسند هم عالم و آگاه به او و هم عاشق او هستند. به این خاطر کل موجودات برایش گریه کردند چون اگر عالم به او محبت نداشتند و او را نمی‌شناختند، گریه نمی‌کردند یا اگر مصیبتی برای ابی عبدالله پیش نیامده بود گریه نمی‌کردند. گریه برای چیست گریه برای مصیبت‌هایش است. کل او را می‌شناسند و هم عاشقش هستند و گریه هم می‌کنند. یعنی خدا تمام موجودات تسبیح‌گوی او را که خودشان پاک هستند برای اینکه نمره‌شان را کامل کند از تصفیة عشق و محبت ابی عبدالله عبورشان داده.

امالی صدوق این روایت را آورده^۱ که بزرگ یهودیان زمان خدمت رسول خدا اعلام کرده که «لَتَبْكِيَنَّهٗ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ»-در کتاب‌های گذشته ما نوشته شده که یقیناً تمام فرشتگان آسمان‌های هفتگانه برای ابی عبدالله گریه می‌کنند «لَا يَقْطَعُونَ بُكَاءَهُمْ عَلَيْهِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ» و تا روزگار این هستی به پایان برسد و قیامت شود گریه آنها ادامه دارد «وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ يَأْتِي إِلَيْهَا وَيَرْوُهَا وَ يَبْكِي عَلَى مُصَابِهِ» هیچ پیغمبری نبوده از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، مگر اینکه به زیارت محل دفنش آمده، قبل از اینکه دفنش کنند. و هر پیغمبری هم وارد کربلا شد یک حادثه دید ابراهیم از آنجا آمد عبور کند چنان به یک سنگ، پایش گیر کرد که با سر شیرجه خورد روی زمین و پیشانی‌ش شکافت گفت خدایا من چه کار کردم گفت کاری نکردی می‌خواهم خونت در جایی روی زمین بریزد که خون حسین من در اینجا می‌ریزد. می‌خواهم خونت را به خون او پیوند بزنم. و یزورها و او را زیارتش می‌کنند درحالیکه تبکی علی مصائبه برای مصائبش همه انبیاء گریه کردند «لِكَرْبَلَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ زِيَارَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» هر روز از ابتدای خلقت بشر محل دفن او زائر داشته ملائکه بودند جن بوده انس هم بوده «فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ يَنْزِلُ إِلَيْهَا تِسْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ»^۲

۱. در امالی این روایت یافت نشد بلکه علامه مجلسی در بحارالانوار بدون ذکر سند این روایت را نقل کرده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۳۱۵.



هر شب جمعه نود هزار فرشته از سر جاهایشان نازل می‌شوند به این حرم می‌آیند و «يَبْكُونَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ».

در بارگاه قدس که جای ملال نیست اما سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است.^۱ تفسیر فرات کوفی^۲ از امام صادق آورده که: «كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ» ابی عبدالله بچه بود و دستش در دست زهرا داشت می‌رفت. پیغمبر رسید. «فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ» دويد بچه را از دست زهرا گرفت و بغل کرد. رو کرد به بچه گفت: «لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ» خدا کشندهات را لعنت کند. الی ان قال، بعد برگشت و گفت «تَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ»، «میلیاردها میلیارد کهکشان و سماوی و زمین با همدیگر برای حسین من گریه می‌کنند. باید کل موجودات از صافی محبت ابی عبدالله عبور کنند و الا کارشان ناقص است. وجودشان و عبادتشان ناقص است.

خوش به حال ما که با عشق به او نماز می‌خوانیم روزه می‌گیریم عبادت می‌کنیم پول هزینه می‌کنیم همه در فضای محبت به ابی عبدالله است. میثم از قول علی می‌گوید «وَاللَّهِ لَتَقْتُلُنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ ابْنَ نَبِيِّهَا» به خدا قسم این مردم پسر دختر پیغمبر را می‌کشند، «يَبْكِي عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ التُّجُومُ وَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» و خورشید و ماه و آسمان و زمین گریه می‌کند. بهتر از این جمله امروز چه اعتمادی ما به خودمان می‌توانیم بکنیم: «مُؤْمِنُو الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» هر انسان مومنی برایش گریه می‌کند هر جن مومنی برایش گریه می‌کند «وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ رِضْوَانُ وَ مَالِكُ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ» و کلیددار بهشت و همه کاره جهنم و حاملان عرش برایش گریه می‌کند. و آسمان وقتی می‌خواهد گریه کن «و تُمْطِرُ السَّمَاءُ دَمًا»^۳ خون گریه می‌کند وای حسین.

امام چهارم وقتی پایش رسید به مدینه مردم آمدند استقبال فریاد زد «فَلَقَدْ بَكَتِ السَّيْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ» مردم مدینه تمام عوالم هفتگانه برای پدرم گریه کردند آی حسین جان «و

۱. محتشم کاشانی.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۷۱.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۲۲۸.

بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا» و تمام دریاهای عالم با موج زدن گریه کردند و «وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا»^۱ تمام ستون‌های آسمان‌ها گریه کردند اطراف کره زمین برایش گریه کردند. ائمه وقتی می‌رفتند سر قبر ابی عبدالله آنجا می‌گفتند «بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ» تمام آفریده‌های خدا برایش گریه کردند «وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ»^۲ تمام آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه گریه کردند.

علل الشرایع صدوق راوی می‌ثم تمار است او می‌گوید امیرالمومنین گفت انه، انه یعنی حتماً و قطعاً، «يَبْكِي عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ». برای حسین من هر چه در این عالم است گریه می‌کند. «حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفُلُواتِ»، همه حیوانات وحشی هم برایش گریه می‌کنند. «وَ الْحَيَاتَانُ فِي الْبَحْرِ»، تمام ماهیان دریا گریه می‌کنند. «الطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ»^۳، تمام پرندگان برایش گریه می‌کنند.

حسین علیه السلام، در دل همه موجودات است. کل موجودات از صافی محبت و گریه رد شدند. اگر رد نمی‌شدند به جایی نمی‌رسیدند.

امام مجتبی داشت جان می‌داد ابی عبدالله کنار بسترش بود به حضرت حسین گفت من که دارم جان می‌دهم و می‌روم اما وضع تو کاری می‌کنند «وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفُلُواتِ وَ الْحَيَاتَانُ فِي الْبَحْرِ»^۴ اگر محبت حسینی این صافی عظیم خدا نبود و موجودات از این صافی عبور داده نمی‌شدند کل هستی ناقص بود لنگ بود شل بود بی‌پا بود بی‌زبان بود عبادت کل هستی کم ارزش بود.

روضه

این حسین است این حسین است که از برایش جبرئیل / وحی را نغمه سرایی می‌کند.

۱. اللهوف، ص: ۲۰۱.

۲. الکافی، ج ۴، ص: ۵۷۶.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۲۲۸.

۴. الأمالی للصدوق، ص: ۱۱۶.



سلمان می گوید گهواره تکان می خورد صدا می آمد ان للجنه نهر من لبن لعلی و حسین و حسن دویدم آمدم پیش پیغمبر گفتم زهرا خواب بود گهواره تکان می خورد برایش لای لایی عجیبی صدا می آمد فرمود سلمان هر وقت زهرا خسته می شود خوابش می برد حسین داخل گهواره می خواهد گریه کند خدا به جبرئیل می گوید برو گهواره را تکان بده که صدای گریه اش بلند نشود

وای وای وای چه خبر است الان امروز چه اتفاقی افتاده آخ دلم سه تا خداحافظی کرد اول گفت کل زنان و خواهران و دختران بیایند بیرون بینم آنها را آنها هم من را ببینند چون یک ساعت دیگر من را نمی بینند همه ریختند بیرون با همه خداحافظی با محبتی کرد فرمود بروید داخل خیمه ها، خداحافظی دوش با یک نفر بود با خواهر یک گوشه صدا کرد بغلش گرفت خواهر صبر کن فقط صبر کن چه جوابی داد گفت یعنی می گویی تو را بکشند من صبر کنم چطوری چه کار کنم حسین جان؟ فرمود خواهر برگرد داخل خیمه گفت چشم برگشت

اما خداحافظی سومش وای می کشد آدم را این خداحافظی سوم را هر کس دختر ندارد نمی فهمد من چه می گویم نمی فهمد من چه می گویم نمی شود فهمید حسین جان حسین جان نهیب با محبتی به اسبش زد دیگر می خواهد برود وعده وصل چون شود نزدیک / آتش شوق تیزتر گردد زودتر می خواهد برود نهیب با محبت بود با نوک دوتا رکاب آرام زد به شکم اسب دید تکان نمی خورد دهنه اسب را کشید دید تکان نمی خورد اسب چرا نمی رود مانعی دارد خم شد دید دختر سیزده ساله اش دست اسب را گرفته حسین جان یا رسول الله یا علی یا زهرا یا حسین بیشتر از این مان نمی رسد داریم می میریم بیشتر نمی رسد نمی شود دیگر. این پدر با محبت از اسب پیاده شد چهار زانو نشست روی خاک بچه را گذاشت روی دامنش عجب منظره ای بابا صبح تا حالا که رفتی میدان و برگشتی این بار هم برمی گردی؟ نه عزیزدلم نه بابا حالا که می خواهی بروی و برنگردی می شود من از تو یک تقاضا بکنم؟ بله عزیزدلم بابا خودت بیا ما را به مدینه برگردان ما دست اینها نیفتیم وای وای عزیزدلم تمام درها را به روییم بسته اند چاره برایم نمانده تنهایم غریبم عمویت که نیست برادرت که نیست همه رفتند دخترم

من که نتوانستم درخواست تو را جواب بدهم حالا من از تو یک درخواست دارم دختردارها بلند شد دست انداخت گردن بابا سر بابا را روی سینه گذاشت صورت بابا را بوسید گفت بابا بگو درخواستت را گفت عزیزدلم فقط جلوی چشم من اینقدر اشک نریز چطوری بروم میدان دلم را داری آتش می‌زنی فدای دل سوخته‌ات فدای دل پر غصه‌ات نمی‌دانم چطوری جدا شدند رفت جنگ کرد خسته شد آمد کنار نوک نیزه‌اش را ده بیست سانت فرو کرد داخل زمین روی زین تکیه داد به نیزه آخر همه تکیه‌گاه‌هایش را گرفته بودند همه را گرفته بودند یک نیزه مانده بود حسین جان حسین جان صدا زد مردم یک لحظه سکوت کنید یک لحظه همه ساکت شدند که چه کار دارد با ما گفت گوش بدهید از خیمه‌های من چه صدایی می‌آید چه گریه‌ای اهل بیت می‌کردند شنیدید صدا را «هل من ناصر ینصرنی» یک نفر هم نیست به یاری من بیاید یک نفر حسین جان ما هستیم فدایت بشویم

آرام روی اسب بود کاری نمی‌کرد شیخ مفید نوشته کتاب نزدیک به عصر ائمه است همینطور که روی اسب بود وای آخ پیشانی را با تیر هدف گرفتند ای حسین با دست خون‌ها را پاک کرد دید فایده‌ای ندارد دارد خون می‌آید دستمال نبود کمربندش را باز کرد دامن پیراهنش را اینجا پیدا شد این حمله شدیدترین حمله بود یک خرده حمله دورتر رفت که پرش تیر کار کند تیر آمد به قلب سر تیر از پشت بیرون آمد هر کاری کرد تیر را از جلو بکشد بیرون نشد نیامد خم شد روی اسب دستش را با چه زحمتی برد پشت سر تیر را بیرون کشید پاهایش را از رکاب خالی کرد یعنی ذوالجناح دیگر نمی‌توانم سوار باشم ذوالجناح به سرعت ابی عبدالله را آورد داخل یک گودال دوتا دستش را کشید جلو دوتا پایش را کشید عقب خم شد آرام ابی عبدالله را گذاشت آرام خوابید اسب آمد بیرون اسب آمد بیرون زن و بچه بی‌طاقت شدند سبطین می‌گویند زن و بچه بی‌طاقت شدند با پای برهنه از خیمه‌ها ریختند بیرون ریختند نزدیک گودال چه وقتی رسیدند؟ دیدند دور گودال پر است از همه طرف اسلحه دارد می‌آید زینب از لابه‌لای جمعیت که دور گودال بودند نگاه کرد دید شمر روی سینه‌اش است زینب جمعیت را شکافت پرید داخل گودال با شمر درگیر شد از روی سینه بلند شد یک لگد به زینب زد زینب را انداخت بیرون یک مرتبه پرید روی سینه.